لا فتیٰ الا علی لا سیف الا ذوالفقار

الحمد لله والمنة که درین اوان برکت نشان زمان سعادت توامان

[illegible]

قلم هدایت رقم جناب تقدس مآب

قدسی القاب شمع شبستان شریعت غرا

یوسف کنعان ملت بیضا مجدد دین حضرت خیر الورى علی راس

المائة الثانیة عشر المجتهد علی الاطلاق العلامة المشتهر فی الآفاق مولانا المکرم

وسیدنا المفخم السید دلدار علی نعمه الله بلطفه الخفی والجلی رسالهٔ نادره

روزگار وعمده اعصار المسماة به **ذوالفقار** در جواب باب دوازدهم

تحفه اثنا عشریه حسب فرمایش جناب عالم نبیل حبر جلیل ذی الدرجة الرفیعة والرتبة

المنیعة حاج الحرمین الشریفین مولوی سید شریف حسین خان صاحب

دلدار شد جناب سلطان زمان و فلاطون دوران مولوی

سید رجب علی خان صاحب بهادر

ادام الله اقبالهما علینا و

اجلالهما

بعد تصحیح و مقابله از چند نسخه برای انتفاع انام و افاده عوام در سنه ۱۲۸۱ هجری

در مطبع مجمع البحرین لدهیانه حلیه طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمثبت الحق ومزيل الباطل والصلوة على الدعاة الى سبيل النجات محمد وعترته
الذين خصوا بالمناقب والفضائل سيما على هادى المضلين ودافع شبهات المريبين قائد الكرام
البررة وقاتل الكفرة الفجرة ابى الائمة وسراج الامة قسيم الجنة واللظى اية الله العظمى
الوصى المطلق والقائم بالحق الذى غصبوا حقه فى السقيفة والشورى امير المؤمنين على المرتضى
اما بعد بر مرآت ضمير فيض پذير طالبان صراط سوى و تارکان سبيل غى ظاهر و روشن باد که يکى از نوادر
سوانح که درين عصر بظهور رسيده اين است که شخصى از خاندان تصوف و تسنن نظر باين که علماى شيعه از
قديم الايام از کتب مخالفين علماى ايشان را ملزم و مبهوت و مفحم و محجوج ساخته اند اراده نمود که بتقليد
شيعيان از کتب ابنا علماى شيعه را ملزم سازد و نفهميد که اگر اين امر ممکن بودى اسلاف مخالفين که بمراتب
افضل و اعلم اخلاف ايشان اند کى دلهاى خود را ازين غم و غصه خالى نميساختند بالجمله بسبب کوتاه بينى خرد
وعدم حيا از اطلاع نقادان و ارباب بصيرت شرم ناکرده بر اثبات قصور خويش سجلى نوشته و اوراق چند
مانند نامه اعمال خود تيره و سياه کرده و بتقليد مقتدايش بکلمات ضلالت سمات مشابه و مانا بکلام العجوز
مروج کثير الفتوح جناب واجب الاتباع حضرت رسول مطاع را آزرده والله در من قال رباعى خاقانى
آنکسان که براه تو ميروند نه زاغ اند و زاغ را روش کبک آرزوست + گيرم که مار چوبه کند تن بشکل مار +

بشکل مار * کو زهر بهر دشمن کو مهره بهر دوست * و هر چندان مزخرفات که بطور و طره صحیفه ملعونه توطیه و تمهید
یافته در خور جواب داخل حساب نیست و نیز عمر گرامی را که مایه تحصیل مثوبات ابدیست و اوقات شریف را که موجب
در نظر انوار اولو الابصار وقعی و رتبه نداشته باشد صرف نمودن بیجا و محل ست لهذا کاملین این صناعت
از فرقه ناجیه امامیه نگاه التفات بجانب این مقدمات ننمودند تا برد و جواب که تضییع اوقات خود نمایند این گونه
از نقض کلام مجهول الاسم والجسم عاجز آمدند هر جاهلی از مخالفین که این سخن را حمل بر تصنع نماید رجوع بکتب
کلامیه علمای امامیه نموده مسایل مردوده سنیان را در انها مطالعه فرماید تا صدق این گفتار بر او عالم
و باهر گردد بلکه این معنی نزد جمهور اهل سنت کالشمس فی رابعة النهار بمرتبه عیان ست که حاجت به بیان نیست
لیکن نوبت مطالعه مقدمات مسطوره چون باین قاصر بی بضاعت رسید بخیال آنکه جامع اباطیل و اکاذیب مساعی
کلام مزور عام فریبش را که مصداق کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
هست اگر کشف تلمیعات و رفع مغالطات ان بعمل نیاید مبادا بحضور ناقصی چند از احزاب خود که جز از
حقیقت مذهب حق امامیه ندارند بیان نموده بگمان حقیت مسلک تسنن نسبت عجز و قصور بهر شیعی امامی
نماید و در مجمع عوام ناس زبان بلاف انا خیر منه کشاید پس بحکم خیر الکلام ما قل و دل کلماتی چند در کمال ایجاز
و اختصار برای دفع خیالات واهیه مشار الیه بحیز تحریر در آورده دم تا خلل در اوقات کمتر شود و به بحث ممیز
حق و باطل انموذجی باشد از تفاصیلی که بحول و قوت قادر علی الاطلاق اگر اراده بان تعلق میگرفت بمنصه
ظهور میرسید و هرگاه غرض ازین بیان محض تحصیل رضای ملک منان ست و نصرت دین حضرت سید انس
و جان نه غرضی دیگر باین و آن امیدواری از فضل عمیم الله سبحانه عز شانه است که موجب رفع تعصب اهل بغی و عناد
و دفع جهل مرکب اصحاب فساد گردد بحق الحق و القائل بالصدق مخفی نماند که ناصب عداوت اهل البیت ع باب
دوازدهم را که در تولا و تبرا نوشته و بالفعل احقر العباد بابطال آن سراسر باطل پرداخته چون کلمات خشن و درشت
بنابر مصلحت کمتر مندرج ساخته اول بواسطه بعضی از اصدقای خود بدر رونده او لهذا فقیر بدفع آن پرداخت
و الحال چون بعضی از ابواب آن کتاب دیگر هم بنظر رسید دید که کمال درشتی و بیهوده گوئی که در ائمه
عن اب عن جد عن الملقب بالفظ الغلیظ باو رسیده در تهجین و تنقیص فرقه ناجیه اثنا عشریه و علمای
کرام ایشان بکار برده بنابرین بخاطر رسید که بعضی از ان الفاظ بیهوده او قبل از شروع بمطلوب ذکر نماید
تا مولف کتاب احیانا اگر بمقتضای مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست * بعضی از سخنان خود را در لباس

پرستی و خصومت جلوه گر سازد معذور باشد پس باید دانست که در رد طعنی از باشد هم میگوید که سنیها را
اخوان الشیاطین و افترآت ابن مطهر حلی و ابن شهر آشوب مازندرانی که از غلو و غرابی و شهیق حماری بیش بیش است
و ایضا در باب تقیه میگوید در مسابله شیعه افراط اینها را بنظر باید کرد که بادنی طمعی در مال و منصب بلکه بتوقع
اعوان و اکرام در مجلس و گفتن صاحب قبله در کلام دین و ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میتوانند را گو
هجرت را واجب میدانند از آیات قرآنی که صریح عتاب بر ترک هجرت است چشم پوشی و اغماض میکنند و در کتب
ایشان موجود است من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی هیچه مرتبه سفاهت است که نماز خود را
کردن برای اهل و بلاد و توقع ثواب بدان نماز زیاده بر ثواب نمازهای دیگر داشتن ازینجا معلوم شد که در حقیقت
بغایت سست اعتقادند در مذهب خود و بوئی از غیرت دین ندارند همگی تعصب ایشان در بدگوئی و طعن و تشنیع
صحابه کبار صرف میشود و مشقت جزئی را هرگز گوارا نمی کنند و متاع قلیل دنیا و راحت و لذت این جهان
بهزاران مراتب نزد ایشان عزیزتر و مهم تر است از منافع عظیمه دین و نعیم مقیم آخرت و ایضاً جای دیگر میگوید
این است بیهوده سرای عالمان و محققان این فرقه تا بعوام اینها چه رسد و ایضاً در مقاصد متعه میگوید که اگر
چند روایتی ضعیف واهی در کتب ابن بابویه و خاندان فتح الله شیرازی مثل لتهای حیض مخفی و مستور ماند و کسی
اینها را باور نکرد چه لطف و کدام منت است و ایضا در مقامی میگوید شخصی از شیعه با مادر یا خواهر خود زنا کند
و با پسر و برادر خود لواطه نماید و تمام عمر در شرب خمر و اکل خنزیر و اکل ربا و کذب و غیبت مداومت نماید
که اصلا از وی نپرسند بلکه اینهمه در حق او مثل روزه و نماز موجب ثواب باشد این مذهب خود از مذهب
اباحیه و زنادقه دورتر است زیرا که نهایت کار ایشان اینست که این امور را مباح دانند و بر ارتکاب آن خوف
عقاب نداشته باشند و اینها این امور متوقع ثواب اند و عبادات میدانند انتهی کلامه چون ازین قبیل کلمات
بیهوده در کتاب او بسیار است در غوصی باستیعاب آن متعلق نشده لهذا باینقدر اکتفا نموده شد و هم پوشیده نماند
که چون درین ایام جماعت بسبب ... و سامی و منکر ... فضل الهی شامل حال ایشان گردید و اکثری
از نواصب متصوفه برای تحصیل زخارف دنیای دون که شیوه قدیم خاندان کاسه لیسان بنی امیه و عباسیه
بوده در لباس تشیع خود را زیب و زینت میدهند و سبحه خاک کربلای معلا را که سبب و وسیله نجات مومنین است
دست آویز دام تزویر عوام شیعیان گردانیده ازین ساده الواح اخذ و جر مینمایند لهذا بخاطر فاتر
گذشت که بطریق اجمال معنی سنی و صوفی و بعضی از خواص ایشان را که عدم قدیم خاندان اثنا

اثنا عشریه اند بیان نماید پس بدان وفقک الله فی الدارین که سنی کسی ست که بعد جناب حضرت سید المرسلین
خلیفه بحق ابی بکر را داند و اعتقاد داشته باشد که او خلیفه و جانشین حضرت باستحقاق بوده نه بغصب و عدوان
و از خواص او یکی این ست که میگوید فدک که از جناب حضرت سیدة النساء ضبط نموده حق بطرف او بوده
نه بطرف جناب معصومه مظلومه پس هر که او چنین اعتقاد داشته باشد او را سنی باید دانست گو شب و روز سبحه
کربلای معلا در دست داشته باشد و بی استعانت بنام نامی علی ابن ابیطالب نشیند و بر نخیزد و لاف غلامی دو
اهلبیت ع زند اما صوفی پس مذاهب مختلفه دارند و چون اکثری از اهل این مذاهب متعرض شده اند لهذا بیان
بعضی از اصول و فروع صوفی که اکثر شیوع تمام دارند و گاهی در لباس تشیع آمده عوام شیعیان را گول میدهند
و گاهی بمقتضای وقت اظهار تسنن نموده علم مخالفت شیعیان بر می افرازند اکتفا مینماید پس باید دانست
که آن صوفی کسی ست که قایل بوحدت وجود باشد و حاصل این مذهب این ست که تمام این عالم کاینست عین
ذات حق سبحانه تعالی ست و فرق اعتباریست گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد و
گاهی بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بدریا و عالم را باموج
و گاهی خدا را بگل و مخلوق را بکوزه و گاهی او سبحانه را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین موج ست
و گل عین کوزه و مداد عین حروف همچنین خدا عین خلق ست و باین مضامین شعرها گفته اند و میخوانند و رقص
میکنند و حال و وجد آنرا می نامند و آنرا از جمله عبادات میدانند و از جمله اشعار بزرگان ایشان این بیت شعر
بامریدان آن فقیر محتشم * بایزید آمد که نک یزدان منم * گفت مستانه عیان آن ذو فنون * لا اله الا انا ها
فاعبدون * و هم از انجمله است بیت نیست اندر جبه ام غیر از خدا * چند جویی در زمین و در سما * و هم از انجمله است
در ذات و صفات هر کرا باشد سیر * هرگز نبود در نظرش صورت غیر * در مشرب او یکی شود باده و آب *
در مذهب او یکی بود مسجد و دیر * صاحب فواتح میبذی صوفی گوید که حضرت سید شریف قدس سره میگوید
متکلمی و صوفی مناظره کردند متکلم گفت که بیزارم از آن خدایی که در سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از آن
خدایی که در سگ و گربه ظهور نکند و از انجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته این ست فرد تو ذاتی و خدای
پاک هستی * بت صورت بیکره در شکستی * و هم از اشعار ایشان است بیت گاه کوه قاف و گه عنقا شوی * گاه خورشید و
گهی دریا شوی * و از جمله ابیات فریدالدین عطار این دو بیت ست بیت خود بپمبر شد و پیام آورد * گشت خود
کافر و نمود انکار * خود کند ساز هر گناه که هست * خود کند باز توبه استغفار * و محی الدین که پیشوای

قائلین بوحدت وجود ست و در فصوص خود را افضل از انبیاء دانسته و خود را خاتم الاولیا شمرده نه جناب حضرت
صاحب الزمان را و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد و گاهی فرعون را طاهر و مطهر میدانند و ابی بکر در کمال
ملعون را که دشمن خاندان اهل بیت اطهار بود بمرتبه کارکنان خود را حکم نمود که نشان قبر مبارک حضرت امام حسین را
برطرف سازند و آنجا کشت کاری و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و غزالی که یکی از سرکردهای اهل
تسنن ست گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون ست و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر ایشان ست در غنیة
الطالبین گفته که روز عاشوره عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر که افضل از امام حسین بود عید
دوشنبه برطرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشوره موقوف نخواهد شد و هم در غنیه گفته که معاویه
خلیفه بحق بوده بالجمله امثال این کلمات مزخرفه بسیار ست که ذکر آن موجب تطویل کلام ست و هرگاه
استیفای تمام کلام کفر انجام اینها نمودن دشوار ست لهذا بذکر دو سه حدیث که از جناب ائمه معصومین علیهم
در مذمت آنها وارد شده اکتفا مینماید از آنجمله حدیثی ست که روایت کرده آنرا شیخ جلیل بهاء الدین محمد
عاملی که قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم الصوفیة لیسوا
بامتی وانهم یهود امتی الی ان قال هم اضل من الکفار وهم اهل النار حاصل مضمون اینکه پیش
از اینکه قیامت قایم شود جماعتی در امت من هم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها
در حقیقت از امت من نیستند بلکه در جمله یهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند و از اهل جهنم و از انجمله
حدیثی ست که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی ع در حدیث
طولانی که فرمودند الصوفیة کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم
الا نصاری و مجوس هذه الامة الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه جناب امام علی نقی ع
فرمودند صوفی تمام آنها خواه اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق ما اهلبیت هستند و طریقه
آنها غیر طریقه ماست چه آنها خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه آنرا حق تعالی حرام کرده حلال
میپندارند بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیسی را پسر خدا میدانند یا مجوس
این امت اند که قایل بدو خدا هستند یزدان و اهرمن و ایضا روایت کرده است از امام رضا که فرمودند
لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا ع
فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را اختیار نمینماید مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جهل

با جهل و حماقت و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق ع قال قال رجل من اصحابنا للصادق
جعفر بن محمد علیهما السلام قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال انهم
اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم
و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
و انا منهم براء و من انکرهم و رد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله ص
حاصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق ع عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که آنها را در زمان صوفیه [illegible]
شما در باب اینها چه میفرمایید جناب صادق ع فرمودند بدرستیکه اینها دشمنان ما اهلبیت اند پس کسیکه رغبت
نماید بطرف آنها او هم از جمله اینهاست و او با اینها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید که
ادعای دوستی ما کنند و باوجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با اینها خود را متشبه سازند
و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال اینها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس اینها [illegible] ما از اینها
بیزاریم و کسیکه آنها را انکار نماید و رد بر اینها کند ثواب او مثل ثواب کسی است که همراه رسول الله ص جهاد کرده باشد
و از الجمله حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی از شیخ مفید عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب
انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد ع فی مسجد النبی ص فی المدینة فاتاه جماعة من اصحابه
منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا بلیغا و کانت له منزلة عظیمة عنده ثم دخل المسجد
جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیرا ناحیة و اخذوا بالتهلیل فقال لا تلتفتوا
الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین یتزهدون لراحة
الاجسام و یتهجدون لتصید الانعام یتجوعون عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا لا یهللون
الا لغرور الناس و لا یقللون الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس قلب الدفناس یتکلمون
الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم بادلالیهم فی الجب اورادهم الرقص و التصدیة
و اذکارهم الترنم و التغنیة فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب
الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان
و من اعان احدا منهم فکانما اعان یزید و معاویة و ابا سفیان فقال رجل من اصحابه
و ان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه شبه المغضب و قال دع ذا عنک من اعترف

بحقوقنا المرید هب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوایف الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقتهم
مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری و مجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله
والله متم نوره و لو کره الکافرون حاصل مضمون اینکه محمد بن الحسین بن ابی الخطاب میگوید که ما بودیم همراه
جناب امام علی نقی در مسجد پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آن حضرت آمدند که از انجمله ابو هاشم جعفری بود
نزد آنحضرت مرتبه عظیم داشت و بسیار بلیغ بود و بعد از ان جماعتی از صوفیه دران مسجد داخل شدند و در یک
گوشه مسجد حلقه زده نشستند و شروع کردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم فرمودند که التفات مکنید بطرف
این جماعت مکار پس بدرستیکه اینها نائبان و خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین زهد و بی رغبتی
از لذاید دنیا بجهت ان اظهار مینمایند تا بدنهای خود را راحت دهند یعنی اظهار زهد ایشان برای تسخیر عوام
کالانعام است و معلوم است که هرگاه خلق خدا معتقد اینها گردیدند بحسن سلوک با ایشان پیش آیند و اینمعنی
موجب راحت بدن ایشان میگردد و بعد از ان جناب معصوم فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب بر میخیزند
منظور اینها از این برخاستن این میباشد که مردمان ضعیف العقول را که حکم حیوانات دارند شکار نمایند
و عمرها گرسنگی برای این میکشند تا اینها را که بسبب بی عقلی مثل حمار اند زیر بار پالان فرمان خود سازند و تهلیل
اینها نیست مگر برای فریب دادن مردمان و تقلیل غذای اینها نیست مگر برای اینکه تا کاسهای هوا و هوس خود را
پر سازند و دلهای حمقا را بربایند با مردمان بحسب ظاهر حرفهای دوستی میزنند و در حقیقت اینها را در چاه
ضلالت می اندازند و ورد و وظیفه اینها رقص کردن است و دست بر دست زدن و ذکر ایشان سرود است
و دعا تابع اینها نمی شود مگر کسیکه سفیه است و نادان و معتقد اینها نمی شود مگر کسیکه احمق و بی عقل باشد پس کسی که
برای زیارت یکی از اینها برود خواه در حال حیات و خواه بعد ممات چنان است که بزیارت شیطان رفته باشد
و بطرف عبادت بتها و کسیکه اعانت کند یکی از اینها پس چنان است که اعانت کرده است یزید و معویه و ابوسفیان را
پس شخصی از اصحاب آنحضرت گفت اگر چه آن صوفی اعتراف کند بحقوق شما راوی میگوید که جناب معصوم غضبناک
بسوی او نگریستند و فرمودند که این حرفها را بگذار بدرستیکه حقوق ما را می شناسد کاری که موجب آزردگی ما
و استحقاق خلود جهنم باشد نمی کند آیا نمی بینی که اینها بدترین طوائف صوفیه اند و حالانکه جمیع صوفیه مخالفان ما
هستند و طریقه اینها مخالف طریقه ماست و نیستند اینها مگر نصاری و مجوس این امت و اینها جماعتی هستند
که میخواهند نور خدا را خاموش کنند و حق سبحانه و تعالی نور خود را تمام میکند هرچند کفار مکروه داشته باشند

باشندان را حاصل آنکه صوفیها که بسبب خباثت طینت و عداوت دیرینه که با خاندان رسالت اهلبیت
عصمت و طهارت میدارند هر چند میخواهند که باظهار شعبده و سحر و زهد و عبادت مخترعه فضل و کمال
جناب ائمه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهر بینان مخفی و پوشیده سازند لیکن حق سبحانه تعالی
التزام نموده که انوار خود را یوما فیوما در نظرهای خلایق روشن و جلوه گر سازد و مذهب ائمه دین متین را
بظهور حضرت صاحب الزمان بر همه مذاهب باطله ظاهر و غالب گرداند کو کفار و اهل بدعت این را مکروه داشته باشند
و بالجمله حدیثی است که روایت کرده مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن
اسمعیل بن بزیع عن الرضا قال من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا
ومن انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله ص حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که شخصی که
نزدیک او ذکر صوفیه بمیان آید و آن شخص بر آنها انکار بزبان یا بقلب نکند آن کس از شیعیان ما نیست و کسی که بر آنها انکار
نماید پس مرتبه او مثل مرتبه کسی هست که در رکاب جناب حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد بالجمله از امثال این
احادیث مستفیضه که استیعاب آن موجب تطویل کلام است و اقوال علمای کرام که محرم مذهب ائمه دین و اصحاب
اسرار آن حضرت اند وضوح تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید و از اصحاب ثلاثه تبرا کند و خواه سنی باشد
و از مریدین حسن بصری چون اصول معتقد او عین کفر و الحاد است احتراز نمودن از او واجب و لازم خصوصا آنان
صوفی شیعی چون دشمن خانگی است بیزاری جستن از او واجب و ضرورتر خواهد بود حاصل آنکه مصرع از دشمن خانگی
حذر باید کرد و طریق شناختن موافق و مخالف چون فی الجمله کار مشکل است لهذا بخدمت اخوان مومنین که
التفات بطرف دین داشته باشند ملتمس میگردد که چنانچه متاع دنیوی را از صرافان و جوهریان رجوع نموده نیک را از بد
امتیاز میدهند و هر چند بت پرست باشد و بر آنها اعتماد مینمایند همچنین باید که از علمای دین و صلحای غلامان
خاندان ائمه طیبین طاهرین که صرافان متاع مذاهب دین اند استکشاف امر نموده میان شیعی واقعی و شیعه تقلبی امتیاز
دهند و اگر این امر دشوار باشد طریقی از آن آسانتر این است که ملاحظه نمایند که مصاحبان و جلیس او از کدام فرقه اند
و با کی سلوک بیش می آید پس بدرستیکه بمقتضای الجنس یمیل الی الجنس باین تقریب احوال بواطن ناس بوجه
احسن منکشف میگردد و ما علینا الا البلاغ و هرگاه که این دانسته شد پس شروع میکنیم در مطلوب بالله التوفیق قال
الناصب علیه یا علیه باب اول در تولا و تبرا معنی تولا محبت است و معنی تبرا عداوت و درین مبحث
بازک چند مقدمه را بترتیب کوشش باید نهاد و آن مقدمات از روی اقوال علمای معتبرین شیعه و آیات قرآنی

باثبات باید رسانید بار استنتاج نتیجه از این مقدمات باید نمود تا آنچه ظاهر شود و واضح گردد که قابل تولا کیست و لایق تبرا
کدام است بر اصول مقرره شیعه و اصلا قول اهل سنت را دخل نباید داد اقول پوشیده و مخفی نماند که این باب
ناصب نص بست صریح که او درینجا التزام نموده که با آنچه درین اجزا بر شیعیان احتجاج نماید در عدم استحقاق لعن
اصحاب ثلثه و احزاب ایشان از اصول مقرره پیش شیعه باشد و اصلا قول اهل سنت را دران دخل نخواهد لهذا اجمالی
از اصول شیعیان درینجا بیان کرده می شود تا حقیقت حال ظاهر و باهر گردد پس بدان که از جمله اصول مقرره
پیش شیعه اثنا عشریه اصول دین است که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد باشد و از اهل سنت
هر که فی الجمله کتب کلامیه ایشان را مطالعه نموده این مطلب او وضوح تمام دارد پس بنا علیه شکی و ریبی نیست
در اینکه امامیه منکر یکی از اصول مذکوره را مومن نمیدانند و او را از جمله ملاعین می انگارند خواه با جناب حضرت امیر
اظهار مودت و دوستی نمایند یا نه و اعتقاد ایشان این است که منکر کذائی مخلد در نار جحیم و ابدالآباد معذب بعذاب الیم
خواهد بود از پی منکر امامت را با وجود اقرار او بتوحید و نبوت و معاد کافر میدانند یعنی احکام کفار را
در دنیا بر آنها جاری نمیسازند و ایضا از ضروریات مذهب شیعه بلکه ضروری دین اسلام است که کسی منافق
باشد همیشه در جهنم خواهد بود و مستحق لعن است هر چند درین نشاء بعضی احکام اسلام برو جاری شود و همچنین
از اصول مذهب امامیه است که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس یکی از ائمه دین هر که لعن کرده یا امر بلعن
و حکم بکفر او نموده باشد یقینا آنکس نزد شیعه امامیه ملعون و کافر است و ایضا از اصول مقرره ایشان است که هر که
با جناب ائمه هدی عداوت داشته باشد و برین عداوت بمیرد او ملعون است و همیشه در آتش دوزخ خواهد بود و نیز از
اصول ایشان است که یکی از ائمه معصومین را که سبی معصوم نداند ملعون است گو درین دنیا بنا بر بعضی مصالح حکم اسلام ظاهری
برو جاری شود و تفصیل این اجمال آنکه بنا بر ورود احادیث بسیار محققین امامیه در کتب خود تصریح نموده اند که مخالفین
در عقبی احکام کفار دارند و هرگز از جهنم بیرون نمی آیند و درین دنیا نیز در احکام کفار شریک اند اما چون علام الغیوب
میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قائم آل محمد غالب خواهد گردید و شیعیان را معاشرت و مواصلت
و معاملت با مخالفان ضرور خواهد شد درین دولتهای باطل احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و
مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند
و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و دیگر احکام اسلام بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ
[illegible]

در همه احکام مثل سایر کفار باشند و این تفصیل ضد است نسبت بحال شیعیان زیرا که فرق کفار سبیا اند اگر
بر سنیان نیز درین ایام احکام کفار جاری میگردید در امور مسطوره عسرت بر شیعیان می شد که مزیدی بران
متصور نیست و از کلام بعضی معلوم میشود که کفر واقعی ایشان با اجماعی میدانند و هر که بر ضروری ازین امور که
مذکور شد موافق مذهب شیعه امامیه شکی و ریبی داشته باشد باید بکتب معتمده ایشان رجوع نموده مطالب آنها
از علمای و کملای ایشان دریافت نماید تا صدق مقال احقر العباد براو ظاهر و باهر گردد و معلوم است که بو
به پیغام می شود هرگاه این دانسته شد پس بنابراین میگوییم که مشاجرات اصحاب ثلثه و عایشه و حفصه و طلحه
و زبیره و معویه و احزاب آنها مخالفت هر یکی از اصول معتبره و مقرره نزدیک شیعه امامیه است چه باتفاق
معلوم است که ایشان و تبعه ایشان بامامت ائمه اثنا عشریه قایل نبودند و نیستند بنحوی که شیعه قایل اند
و این نیز ثابت است که ائمه ما ازان ها تبرا فرموده اند و رعیت خود را حکم نموده اند که تبرا از آنها نمایند
و حکم بنفاق آنها بکنند و نزد امامیه بلکه در پیش مخالفان ایشان هم اگر انصاف کنند ثابت است که پیشوایان
سنیان نسبت بجناب حضرت امیر مومنان و سیده نسا عالمیان عداوت قلبی با انکار فضل و مرتبه
ایشان داشتند و با این عداوت مردند و ایضا از مسلمات فریقین است که اینها ائمه هدی و فاطمه زهرا
معصوم نمیدانستند و تفصیل این اجمال و ثبوت این مقال حواله بکتب اصحاب نموده که علمای ما رضوان الله علیهم
عداوت خلفای ثلثه سنیان را با عترت اطهار و اهلبیت اخیار حضرت سید ابرار از اقوال جانبین ثابت کرده اند
وسیتضح شطر من ذلک فی تلک العجالة بالجمله مخالف هر چند این قول نکند و مکابره و جاحد نماید اما ضرر
مذهب امامیه است که ایشان چنین بوده اند پس هر که بعلت رمد عداوت اهلبیت رسالت دیده بصیرتش کور گشته
و از جاده صراط مستقیم محبت عترت نبی انحراف ورزیده باید و اصول ضروری شیعه امامیه را مسلم داشته هر که
خواهد از شیعیان ایه درین مباحثه و معارضه نماید تا حالیش کرده شود و ثابت شود که اصحاب ثلثه و نظایر ایشان
با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه امامیه چگونه مستحق لعن و مورد طعن میشدند و بنابرین است که تا این زمان کسی از علمای
ایشان ازین قبیل دعوی بی اصل ننموده و احدی از ایشان گاهی این جرات را زیاده از حد خود دانسته نکرده و
که بنابر اصول مقرره شیعه بحیثیتی که اصلا اقوال ایشان است را در آن دخل نباشد اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و صفین
مستحق لعن نمیشوند و هرگاه بر نبذی از اصول امامیه اطلاع یافتی پس میگوییم که بعد از عبارت سابقه قال
الا ان اصدر علیها علیه تقدم اولی است در میان مخالفت و عداوت نانکه مخالفت را عداوت

لازم نیست و هر چند این مقدمه بدیهی است لیکن برای دفع مکابره بدو وجه ثابت توان کرد اول آنکه ملا محمد رفیع
واعظ صاحب ابواب الجنان که خیلی از معتبران فرقه اثنا عشریه است تصریح نموده است بآن که در میان دو مومن
برای امور دنیوی مخالفت ممکن است و حالانکه بجهت ایمان هر یک محبت دیگری دارد دوم آنکه باعتقاد شیعه اثنا عشریه
فیمابین دو مجتهد مثلاً شیخ ابن بابویه و سید مرتضی علم الهدی در بعضی مسایل فقهیه یا در تصحیح روایات مرویه مثل خبر
میثاق وغیره مخالفت متحقق است و باهم بجهت اتحاد مذهب محبت یکدیگر دارند پس مخالفت اعم باشد از عداوت
پس جائی که مخالفت باشد لازم نیست که عداوت هم باشد آری جائیکه عداوت باشد ناچار مخالفت هم خواهد بود
انتهی کلام المخالف **اقول** حاصل این مقدمه چنانچه پوشیده نیست این است که هرگاه در معنی مخالفت و عداوت
مغایرة متحقق است پس آنچه میان اصحاب ثلثه و عائشه و اولیای اینها و میان جناب حضرت امیر المومنین منازعات
و مشاجرات واقع شده از قبیل مخالفت است نه از باب عداوت و چون مخالفت با ایمان جمع میتواند شد مخالفت
مسطوره موجب سلب ایمان اصحاب ثلثه و نظرائهم نخواهد بود پس مستحق لعن نباشند و هرگاه که این دانستی پس بدانکه
با وجود محل مناقشه بودن هر یکی از این مقدمات مسطوره بوجوه عدیده که تفصیل آن موجب تطویل کلام است
وارد می شود اینکه اینهمه سعی لاطایل تو وقتی مفید می افتاد که منشا لعن اصحاب ثلثه و احزاب اهلسنت نزدیک
امامیه منحصر بود در اتحاد معنی مخالفت و عداوت و دانستی که چنان نیست بلکه منشای تبرا از اصحاب تو مخالفت تو
هر یک از اصول مقرره مسطوره است خواه معنی مخالفت و عداوت متحد باشند خواه مختلف علاوه این که از تجویز
مخالفت میان دو مومن که از جمله امت و رعایا باشند لازم نمی آید تجویز این مخالفت میان امت و نبی و همچنین
میان رعیت و وصی بحق سبحان الله کجا مخالفت رعیت با نبی و امام بحق و کجا مخالفت رعیت با رعیت حاصل آنکه
قیاس کذائی از قیاس ابی حنیفه اشنع و اقبح است و ظاهراً ناصب عداوت اهلبیت را از قیاس حنفی هم کما ینبغی اطلاع
نیست چه جای غیر آن مصرع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن آری نظر بمخالفت خلیفه ثانی که نسبت بقول
نبی ایتونی بدوات و قرطاس واقع شد و همچنین در مواضع بسیار چنانچه اهل تسنن بآن افتخار مینمایند این را بنابر
اصول اهل تسنن تصحیح بعنوان نمود لیکن در این صورت نکث عهدی خواهد بود که در عنوان باب التزام آن نموده
و از اینجا ظاهر و هویدا گشت که آنچه از کتاب ابواب الجنان ملا رفیع واعظ نوشته اند غیر از این که در میان جهال
و مریدین خود افتخار نمایند باین که ما هم مثل شیعیان از کتب ایشان برایشان احتجاج مینمائیم هیچ ثمره نمی بخشد لیکن
در این صورت مظنه آن است که مبادا کسی از حاضرین مجلس شاه صاحب متفطن شده مثل جواب نابینای کرده اید

که رو وجه او بسیار قبیح منظر بود و با وجود آن افتخار بحسن و جمال خود پیش آن نابینا مینمود بخدمت ایشان گذارش نمود
و گفت بگوید که اگر این امر ممکن بود چرا اسلاف شما که اصحاب بصیرت و بینائی بودند این امر را مهمل و ترک گذاشتند تا نوبت
بامثال شما که نسبت آنها از بصارت بهره و نصیبی ندارد رسید قال الناصب علیه ما علیه

مقدمه دوم محبت و عداوت گاهی جمع هم میتوانند شد تفصیل این اجمال آنکه عداوت دو قسم میباشد دینی
مثل عداوت مسلمانان با کافران که بنابر اختلاف اصول عقاید یکدیگر را دشمن میدارند و دنیوی مثل
عداوت مسلمان با برادر مسلمان بجهت مصالح و مضار دنیا و تنفر طبع از اوضاع او پس اجتماع محبت و عداوت
مختلف الجنس یعنی دینی و دنیوی در شخص واحد اصلا مستبعد نیست بلکه اکثر اوقات واقع میشود اما اجتماع محبت و عداوت
متفق الجنس مختلف النوع یا متفق النوع مختلف الصنف پس نیز واقع است مثل مومن فاسق که بحیثیت
ایمان محبوب است بدلیل قوله تعالی المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض و بحیثیت فسق
مبغوض بدلیل ان الله لا یحب الخائنین و الله لا یحب الظالمین و بدلیل آنکه نهی از منکر و بغض است
و ادنی مراتب نهی منکر بغض قلبی است آمدیم برین که کافر هم بجهت اعمال صالحه که از و صادر میشود مثل
مثل خیرات و مبرات یا عدل و داد و مروت و جوانمردی و خوش عهدی و صدق گفتار محبت دینی محبوب میتوانند شد یا نه ظاهر نظر حکم
باجتماع محبت و عداوت او میکند قیاسا بر مومن فاسق مثل محبت حاتم بسبب جود و محبت نوشیروان بسبب
عدالت و انصاف اما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عداوت دینی میکند در حق او باین سبب که
مقبول شدن عمل در راه خدا فرع درستی اعتقاد است و چون اعتقاد او فاسد است عملش نیز باعتبار دین نزد
خدا فاسد است قابل اعتبار نیست چه جای محبت پس محبتی که با کافر محسن یا کافر عادل بهم رسد همان محبت
دنیویست نه دینی قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی
اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفاه حسابه و الله سریع الحساب پس معلوم شد
که اجتماع محبت و عداوت با یک شخص از یک حیثیت محالست و بدو حیثیت جائز و واقع چنانچه ملا محمد رفیع عفی عنه
صاحب ابواب الجنان در قصه دو کس از سادات از حضرات ائمه نقل کرده و این اجتماع چنانکه در عوام امت
ممکن است در خواص امت نیز محال نیست زیرا که مقتضای بشریت مشترک است و فرقیکه در خواص امت و عوام
امت متحقق است نه ازان جهت است که احکام بشریت در خواص مفقود بود و در عوام موجود بلکه بسبب کثرت
و قلت فضائل و مناقب و بسبب قوت و ضعف ایمان و سابقیت و مسبوقیت در ترویج شریعت و قبول احکام

اهلبیت چنانکه در خبر طویل درجات ایمان بروایت کلینی از حضرت امام جعفر صادق گذشت خواص امت بالاجماع
سه فرقه اند اهلبیت یعنی اولاد پیغمبر و ازواج و اقارب او و ازواج مطهرات و اصحاب خالص از شوب نفاق از مهاجر و انصار که اسلام
درست کرده و طرف مقابل تناسبی با خود داشته باشند مثلا احاد امت را نمیرسد که بخواص امت بنوعی پیش آیند که خواص با پیغمبر
پیش آمده اند بدلائل شرعی بسیار که مجمله آنها حدیث مشهور است الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من
بعدی الی آخره و از انجمله آنچه در حق اهلبیت و انصار آمده است که اقبلوا عن محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم
و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است و ازواجه امهاتهم و آنحضرت فرموده است که ان امرکن مما یهمنی
من بعدی و لن یصبر علیکن الا الصابرون یعنی بر اطاعت و فرمان برداری شما صبر نخواهند کرد و حقوق
تعظیم شما را مراعات نخواهند کرد مگر کسانی که صبر کامل دارند و بدلائل عرفی بیشمار از انجمله آنکه اولاد و اولاد پادشاهان
هرگز این معامله درست نیست که فیما بین خود با امثال خود از گرفت و گیر و طعن و تشنیع توان کرد با وجود تعلق نسبی
آن از ایشان نیز و از انجمله آنکه در هر دولت جماعه میباشند خواص آن دولت مثل شاهزاده و پادشاه و بیگمات و وزرا
و امرای کبار که باعث نشو و نمای آن دولت در ابتدای و موجب بقای آن دولت در انتها میگردند و بسعی و تلاش آنها
آن دولت قایم شده و صورت گرفته و حق خدمت سابقه و قدم رابطه آنها بر جمیع متعلقان آن دولت ثابت است و جماعه
میباشند نو آمده و خوشه چین آن دولت پس معامله که آن جماعه نو آمده با هم میکنند اگر با پادشاه و شاهزاده ها و بیگمات
و وزرا و امرا در میان آرند بلاشبهه مطعون و مردود و صاحب دولت میگردند و اگر معامله خود را قیاس کنند با معامله
که خواص آن دولت با هم دارند از گرفت و گیر و انکار و عتاب و مخالفت در مشورها بلکه احیانا تا نوبت بجنگ و قتال
هم آنها را هم رسید بلاشبهه مورد ملامت جمیع مردم و مستوجب غضب آن دولت باشند و از انجمله آنکه اگر شخصی از اراذل
از اشراف آن کند که او با شخصی دیگر از اشراف کرده است در مقام عداوت و اهانت و بد گفتن هرگز نزد عقلا
معذور نباشد و او را ملامت و تعذیر نمایند و گویند که تو حد خود نشناختی ترا نمیرسد که با این قسم شرفا این معامله کنی
انتهی کلام المخالف **اقول** هرچند خطر تطویل بلاطائل که عدیله سفیان درین مقدمه بکار برده قابل آن نیست
که بالمره از جواب آن اعراض نموده شود لیکن بنابر وجوهی که در صدر این جزء گذارش یافته مجملی از قبایح
آن را نگارش می نماید **قوله** پس اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس یعنی دینی و دنیوی الخ **اقول** مقدوح است
بدو وجه اول آنکه اگر مراد شما از اجتماع مجرد مصاحبت وجودیست پس اصلا برای خلفای ثلثه شما مفید نیست
چه فایده نسبت بحال ایشان وقتی عاید میشود که بحسب شرع عداوت دنیوی با محبت دینی جمع باشد

باشد و این اتفاق باطل است چنانچه جامع تشنات عنقریب خود هم تصریح بآن خواهد نمود و قول حق تعالی المؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض هرچند در صورت خبر اما حقیقة امر بولایت و دوستی است مومنان را
باهم دیگر اعم ازین که در امور دنیوی باشد یا اخروی و آیه ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا نیز دلالت تمام
برین مرام دارد و بنا بر وجوه جامعیت که از قبل شارع تقرر یافته عمده مصلحت آن ایتلاف و اتحاد مسلمین است
آیات و روایات کثیره که در کتب فریقین در باب رعایت تودد و محبت مسطور است موجب بسط کلام است
بالجمله عداوت با مومن داشتن هر گاه خلاف حق شرعی باشد معصیت و بار و اصرار بران موجب فسق است
و خروج از عدالت بلکه بمقتضای لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما البراءة
واللعنة مباشر آن مستحق لعن و مورد طعن میشود لا سیما هر گاه عداوت با جنابی کنند که در شان آنجناب عموما
وارد شده یا علی مع الحق والحق مع علی و یا علی لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا کافر
او منافق و یا علی من قاتلک فقد قاتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی لانک منی کنفسی و طینتک
من طینتی وانت وصیی و خلیفتی علی امتی و دوستی او بمصداق کریمه قل لا اسالکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی واجب عینی باشد و یا با کسی دشمنی کنند که در حق او خاتم الانبیاء موافق روایت صحیح
بخاری و غیره فرموده باشد که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی خصوصا در صورتی که آن معصومه را
بمرتبه اذیت رسانند از غصب فدک و قصد حرق بیت و غیره که مخالفین نیز اعتراف نمایند باینکه آن معصومه غضب
فرموده و کلام نکرد تا اینکه وفات نمود تفصیل این اجمال حواله بکتب مبسوطه جانبین است العاقل تکفیه الاشاره
دوم آنکه اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس را که بذل جهد در صدد اثبات آن شدی مذهب تسنن را
ضایع و فاسد کردی تفصیل این اجمال آنکه اسلاف جناب سامی در مقام افتخار نقل مینمایند و از عمده مناقب
عائشه میشمارند این را که جناب رسالتمآب نسبت بآن بانو در هر حالی که باعث قلق چندین هزار از فرزندان
گردید نظر باین که صغیر السن بود و باکره بشرف مزاوجت آنحضرت فائز شده و فرط محبت داشتند و او را
حمیرا میگفتند و بعضی دیگر زوجات بجهت خوشنودی حضرت رسول خدا شب نوبت خود را بعائشه
بخشیده بودند پس دفعتاً حکم بامکان اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس کردی این همه سعی اسلاف
خود را بباد دادی زیرا که مطلوب شیعیان همین است که چنانچه با وجود اختلاف جنس در خلقت اجتماع عائشه
و حضرت خاتم الانبیاء و زن نوح و لوط با ایشان اتفاق افتاد همچنین اجتماع محبت دنیوی با عداوت

دینی نظر با اختلاف جنس میان انبیا و ازواج ایشان بوقوع آمده و هل هذا الا ما علمت به فاضحک
قلیلا و ابک کثیرا فانک ما کنت بما عملت فانصعق قوله بدلیل قوله تعالی المؤمنون و المؤمنات الخ
اقول ظاهرا سالک طریق اعوجاج بسلوک مسلک استدلال بآیت نداند چه آیه اولی دلالت بر ولای مؤمنین
با هم میکند و آیه ثانیه بر اینکه خدای عز و جل خائنین و ظالمین را دوست نمیدارد و مطلوبش اثبات ولایت
و عداوت شخص واحد است نسبت بشخص واحد و این معنی نظر بمجرد این دو آیت حاصل نمیشود کما لا یخفی علی اهل التحصیل
قوله اما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عداوت دینی میکند الخ اقول کاش بداند و بفهمد که دوستی
دینی و دشمنی نسبت باصحاب ثلثه و عائشه و حفصه از همین باب است قوله خواص امت بالاجماع سه فرقه اند الخ اقول
معلوم نیست که از خواص امت چه معنی اراده نموده اگر مرادش از خواص قرابت نسبیه و غیرها ست پس بدیهی است ابو لهب
و غیر او از اعاظم خواص باشند و اگر مطلوبش از خواص مقربان درگاه الهی و حضرت رسالت پناهی اند باز معلوم نیست
که دعوای اجماعی که بر خواص بودن اصحاب ثلثه و عائشه و حفصه می کند کدام اجماع است اگر مقصدش بیان
اجماع اهل سنت است حالش نظیر اجماع سقیفه و شوری است نزد امامیه که بآن میخواهد احتجاج بر شیعیان نماید
و حال آنکه در بند و امر عهد نموده که غیر از اصول مقرره شیعه امامیه اصلا قول اهلسنت را دخل ندهد تا نقض
عهد که عادت ایشانست اختلاف از اسلاف یاد گرفته اند محل اعتراض نیست و اگر منظورش اجماع اهل اسلام
بحیثیتی که امامیه نیز در آن داخل اند پس برای ابطال سخنش باید این آیه را بخوانم که الا لعنة الله علی الکاذبین
زیرا که امامیه اصحاب ثلثه و غیرهم را از عوام امت [illegible] چه جای اینکه از خواص امت شمارند قوله احادیث را
نیز سند الخ اقول از کلام ایشان معلوم می شود که ابو لهب چون عم رسول خدا بود و پاس او بیش از دو سفیان بیشتر از
ابو بکر باشد که غیر از شرافت پدر زن بودن ندارد قوله منجمله آنها حدیثی ست مشهور الله الله فی اصحابی اقول معلوم
نیست که در بین اصحاب کدام اند بنا بر روایات بخاری وغیره که حاصل مضمون بعضی از آنها این است که
در روز قیامت از اصحاب پیغمبر صلعم چند کس را بجهنم خواهند برد چون آنحضرت خواهند فرمود اصحابی
اصحابی ملائک در جواب بعرض اقدس خواهند رسانید که اینها مرتد شدند و رجعت قهقری نمودند داخل اند
یا نه اگر داخل باشند دلیل ناتمام خواهد بود و الا جائز نباشد که خاتم الانبیا از لعن کردن مرتدان و اهل نار که
مصداق مذهب اهل دین اسلام است منع فرماید قوله از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است اقول آیه و حدیث
در دلالت زیاده برین ندارد که مناکحت با ایشان حرام است نه اینکه اگر اینها امر بکفر نمایند اطاعت باید کرد

که احترام شان بعمل باید آورد و پس در ترجمه حدیث فرمان برداری و اطاعت را از پیش خود داخل کرده اند که از الحاق
اهل کتاب و گفتن شان بدامن عبد الله نرسیده است و چون التزام نموده که از غیر کتب امامیه استدلال نکند کاش از علمای منصف
که از کبار امامیه است این را نقل نموده قوله از انجمله اینکه در هر دولت جماعه می باشند خواص آن دولت مثل شاهزادها و بیگمات
اقول این نهج تسلیم در عالم مثال کلام در حصول معقول می نماید که حضرت بیگم صاحبه مخاطب بخطاب
خروج بر جماعه و الزم مدلول آیه وقرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی نموده باشند و بسبب
بر امام برحق بمقتضای من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از ایمان بی بهره گردیده و مستحق
تضعیف عذاب و موجب مدلول آیه مثل امرأة لوط و امرأة نوح مخلد فی النار شده باشند و با این که شاهزادگان
از انجمله نباشند که در شان اینها جناب حق سبحانه تعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا و هم میفرماید انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة وهم راکعون و هم میفرماید اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و جناب سید المرسلین میفرماید
من کنت مولاه فعلی مولاه و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و غیر ذلک من الایات والاحادیث الکثیرة والاخبار نسبت
خاک را با عالم پاک و کدام ظلم و جفا ازین قبیح تر خواهد بود که آدمی نظر بایمن چون ابلیس تلبیس ملا را علی
با ملائکه مشهور و قابیل برادر هابیل پسر صلبی آدم صفی الله و امرأة نوح و لوط هم بستر انبیا و ابولهب عم محمد مصطفی
بوده اند با پس ادب نموده از اینها بزرگی بجوید و درجات اینها را با درجات ملائکه مقربین و انبیای مرسلین
و اوصیای طیبین قرار دهد و نظر باین سید ادبی اهل زمان و عدم قدر دانی این ناکسان جناب امیر بسبیل
شکایت میفرمایند که انزلنی الدهر حتی قیل علی و معویه بالجمله اگر بهره از انصاف میداشت
در مقابل این مثال نا مربوط و غیر واقع کلام معقول و موجه مذکور میکرد باین وضع که هرگاه بادشاهی باشد بکمال
عدالت و حسن سلوک و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار دیگر موصوف و او فرزندی داشته باشد که جمیع
صفات برگزیده نظیر بادشاه مذکور باشد و آن بادشاه آن فرزند گرامی را بمنزله نفس خود دانسته و حق تعالی
در کتاب عزیز خود شهادت باتحاد ایشان داده و اطاعت او را با اطاعت آن بادشاه بلکه با طاعت خویش
مقرون ساخته باشد و بادشاه مذکور فرزند مذکور را بکرات و مرات در مجامع متعارفه مختلفه ولیعهد خود گردانیده
باشد ... شده ... را دختری باشد بمنزله پاره جگر و عزیزترین خلق در نزد او ... او ...

[illegible] رسانیدن [illegible] باشد و چنین [illegible] موصوف را [illegible] باشد [illegible]
قران السعدین [illegible] و جلال [illegible] باشد [illegible] ان پادشاه [illegible]
[illegible] حرمت ظاهری و باطنی فرماید و [illegible] که آن پادشاه [illegible]
[illegible] آمده [illegible] پادشاه را [illegible]
[illegible] فرصت [illegible] آن پادشاه [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] وظیفه [illegible]
[illegible] و اکتفا [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] واجب [illegible] فرض [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] آن پادشاه [illegible]
[illegible] آن عالم [illegible]
[illegible] قال النبی [illegible] سوم [illegible]
[illegible] مراعات [illegible]
و معنی مراعات [illegible] از عوام و معنی عدم مراعات [illegible]
[illegible] در صدد اول [illegible]
و الدواع و المبیت [illegible] علما و سادات و مشایخ طریقت یعنی اولیا [illegible]
[illegible] که اصل ایمان [illegible] سوم [illegible] برای اثبات این [illegible]
[illegible] ملا محمد رفیع واعظ [illegible] حضرت [illegible] روایت [illegible]
[illegible] آخر گفت که حضرت [illegible] گفتگو [illegible]
[illegible]

احدهما البراءة واللعنة وربما استحق ذلك کلاهما قال الراوی هو معتب جعلت
فداك هذا الظالم فما بال المظلوم قال لانه لا یدعو اخاه الی الصلة ولا یتعامس له
پس معلوم شد که این قسم از دوکیها در میان خواص امت بوقوع آمده و معاذ الله که تحول ایمان کسی از طرفین
بوده باشد و نیز معلوم شد که این قسم آزردگی هم مذموم و قبیح است و تدارکش باید کرد و دیگر شاهد وقوع آزردگی
در خواص امت بحکم بشریت با وصف سلوات در چه مرتبه قصه رنجه شمیه حضرت امیر با جناب [illegible] در رنج
جناب حضرت سیدة النساء منقول شده و این قصه را نیز ملا محمد رفیع آورده و با قتضای بشریت حواله نموده
انتهی کلامه **قوله** در مقدمه سیوم [illegible] اگر مومنین با هم [illegible] واقع شود الخ **اقول** مقصود [illegible]
چنانچه ظاهر است این است که میان اصحاب ثلثه و حضرات [illegible] میان جناب امیر المومنین و دیگر اهلبیت
رسالت که عداوت بود موجب زوال ایمان هیچ یک نمیتواند شد پس اصحاب ثلثه و اتباع ایشان [illegible]
[illegible] مستحق لعن نباشد [illegible] مغضوب من الکلام و مصوب من السلام اول آنکه
[illegible] مقدمه [illegible] موقوف است بر آنکه بنابر اصول شیعه اثبات [illegible]
[illegible] بسیار و اخبار بیشمار
[illegible] حقیقت حال چنین باشد پس کلام
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام میشود و این [illegible]
[illegible] عداوت
[illegible]
[illegible] حضرت رسول خدا فرمود که یا علی دوست [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول فرمود که [illegible] علی
[illegible]

بتحقیق خدا اقرار کرده است و از جابر روایت نموده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول خدا
مگر ببغض علی ابن ابیطالب انتهی نقل ابن عبدالبر و در صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده است که گفت ما گروه
انصار منافقان را می شناختیم به بغض علی ابن ابی طالب و ایضا در صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین فرمود که سوگند میخورم بخدای که دانه را شگافت و گیاه را رویانید و خلایق را آفرید
که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد ترا مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و امثال این بسیار است
اگر خوف ملال مستمعان نبود و مطلب خفائی میداشت اضعاف آن بیان میشد لیکن عیان را چه حاجت به بیان
نمیدانیم که کدام هیچ صعلکی مخالف ما را بدر و سر آورد که چنین بحر ذخار را به تلاطم و بحرکت آورده که بیکموج آن
چنین خانهای مخالفان دین و بنیان کاخ ملت شان خراب میشود گویا بگوش هوش این نرسیده فرد

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست ‡ عرض خود میبری و زحمت ما میداری ‡ از همه محروم تر خفاش بود ‡ که عدوی
آفتاب فاش بود ‡ نمی تواند در مصافش زخم خورد ‡ نی بنفرین بایدش مهجور کرد ‡ دشمنی گیری بحد خویش گیر ‡
تا بود ممکن که گردانی اسیر ‡ قطره با قلزم چه استیزه کند ‡ ابله است و ریش خود بر میکند ‡ بالجمله عداوت امیر المومنین

نه مثل عداوت سایر ناس است بلکه این عداوت از جمله امارات نفاق است که خبر از کفر و نفاق سابق میدهد
پس این مقدمه تو که در آن عداوت مومنین را ذکر نمودی برای تو غیر از نتیجه ندامت و پشیمانی ثمره نمی بخشد دوم
آنکه سلمنا که از اول امر ایشان مومن بودند لیکن چون بمقتضای قوله تعالی لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و ما روی الخوارزمی عن ابی ذر قال قال رسول الله من ناصب علیا علی الخلافة بعدی
فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و ایضا عن معاویة بن حیدة قال سمعت النبی یقول لعلی لا ابالی
من مات و هو یبغضک مات یهودیا او نصرانیا و نحو ذلک من الامور الکثیرة دوستی اهلبیت
رسالت از جمله ضروریات دین کافه اهل اسلام است پس هرگاه تسلیم نمودی که اینها عداوت با اهلبیت رسالت
داشتند بباید از ایمان خارج شوند زیرا که باتفاق اهل اسلام منکر ضروری دین مثل نماز یومیه و روزه ماه رمضان
کافر است اگر بحسب ظاهر اقرار بشهادتین نماید سوم آنکه سلمنا که عداوت اهلبیت صلعم هر گاه بجهت امور دنیوی
است موجب کفر نمی شود لیکن عداوت ایشان تو که با جناب امیر المومنین متحقق بود تعلق بیکی از اصول دین
که امامت باشد داشت و معلوم است که جهل بامام مقتضی آنست که آدمی کافر میرد و از اینجاست که عبدالله بن عمر
بنزد حجاج آمد که ابسط یدک ابایع لعبد الملک کی لا ابیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی

روی عن النبی انه قال من مات ولا امام له مات میتة جاهلیة وایضا فی روایة طویلة
ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله ص یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة
ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة الروایة الثانیة اخرج
مسلم والاولی مسطور فی شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید المعتزلی واین اظهر من
الشمس است کو دیده خفاش طبعان ازان کور باشد اما آنچه اعاده ذکر خواهش نموده پس مباحثه طلبیه امثال
چنین مزخرفات هرچند قباحت آن نزد ملک بیخردان مدرک نشود لیکن پیش دانشمندان بسیار مستنکر
و قبیح است بحمد الله حقیقت امر این افسانه در مقدمه ثانیه منکشف گردیده بالجمله خواهش است
نزدیک علمای فریقین که به زیور علم و فهم آراسته اند کسانی میتوانند بود که باعتبار صلاح و تقوی و زهد و علم
و کمال متصف باشند گو سیدی حبشیه باشند و عامی رذیل هیچ کسی است که بسبب معصیت و نافرمانی
و عدول از آیه وقرن فی بیوتکن نموده مستحق ضعف عذاب و نکال ابدی باقتضای یضاعف لها العذاب
ضعفین شده بسبب احداث بدعت امور منکره بمدلول آنچه در صحاح مخالفین باسناد متعدده و عبارات متنوعه
مسطور است قال النبی لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی اذا رأیتهم ورفعوا الی دونی
اختلجوا فلاقولن ای رب اصیحابی اصیحابی فلیقالن لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک مرتد شده
باشند و حبت جعفری کرده باشند گو حمیرا و اصحاب ثلثه باشند اما آنچه در سند خود روایت متضمن شکر رنجی جناب
ابی عبد الله و عبد الله بن الحسن را ذکر نموده پس اولا صحیح و وجه احتجاج را نشاید زیرا که جناب صادق ع نزدیک طایفه
محقه معصوم بود و امتثال او بجمیع وجوه واجب پس بر تقدیر صحت هر واحد خطا از قبل عبد الله بن الحسن باشد
و شک نیست که اگر این آزردگی تا دم وفات بطول انجامیده و جناب صادق ع از تقصیر او در نمیگذشتند حال
او مثل سایر اعدای جناب ائمه معصومین میبود لیکن بحمد الله بفضل آن امام برحق زود شامل حال او
گردید که او را از چنین مهلکه نجات بخشید علاوه برین در مقام مجادله میتوان گفت که تو از کجا دانستی که
میان دو جناب مخالفت نبود بلکه از قبیل عداوت بود و حال آنکه دعوی در مقدمه اولی از امکان انفکاک احد
از اخرست و ایضا میتوان گفت که شاید بمصلحت تعلیم و ترغیب باین باشد در باب عجلت تدارک ملال که میان
مؤمنین واقع شود اما حکایت تسمیه جناب امیر به ابی تراب ذکر نموده پس چون هر دو جناب
پیش اهل مذهب حق معصوم بودند بر تقدیر صحت روایت و عدم حمل بر تقیه لاجل واقعه بدو

الی الغیر میتواند بود که محض برای اظهار جلالت قدر امیر المؤمنین و مزید ثواب و قرب آنحضرت نزدیک خدا و رسول خدا
باشد و حکایت متضمن آنست که جبرئیل بمجرد این ماجرا از پیش رب جلیل نازل گردید و برای حضرت
ابو بکر مزید درجات بهشت واجب گشت و رفع ملال و اضطراب جناب سید المرسلین گردید دیگر میتواند
شد که این روداد مثل مخاصمه دو ملک باشد پیش داود تا دیگران متنبه شوند که شکر رنجی هرگاه موجب
اضطراب جبرئیل و ملال رسول خدا باشد پس وای بر کسانیکه حق خلافت آنجناب و فدک حضرت
فاطمه بزور و غصب گرفته باشند و آن دو معصوم پیش خدا و رسول مخاصم او باشند علاوه اینکه روایات
ایشان چنانچه واضح خواهد گشت دلالت میکند که در بعضی اوقات میان ابی بکر و عایشه رنجش واقع شده
بمرتبه که نوبت بطپانچه و لگد زدن رسیده معهذا عقل سلیم عالم است که اینها دوست یکدیگر بودند چنانچه
معلوم است که جناب امیر و جناب فاطمه دوست یکدیگر بودند پس این ملال را بر تقدیر وقوع بر کمال ملال
ابو بکر که با عایشه بظهور پیوست قیاس باید نمود نه بعداوت و ظلم و تعدی که از شیخین در حق نفیسین
و بضعتین رسول ثقلین بوقوع آمد قال الشاه علیه ما علیه مقدمه چهارم مدار عداوت مطلقه
و دینی بر کفر است پس هرگاه کافر را دشمن باید داشت زیرا که علت عداوت دینی بنص قرآنی کفر است و
عند اشتراک العلة یجب اشتراک الحکم لقوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون
من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم و قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من
یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین و قوله تعالی لا یتخذ المؤمنون
الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء از اینجا
صریح مستفاد شد که اگر مسلمان را با کافر [illegible] و برادری و خویشاوندی
و دوستی متحقق باشد اینهمه را با وصف کفر از نظر اعتبار باید انداخت و مدار عداوت بر کفر باید داشت
و مدار محبت دینی بر ایمان است پس جمیع اهل ایمان را خواه مطیع باشند و خواه عاصی محبت داشتن
بحیثیت ایمان واجبست زیرا که علت وجوب محبت که ایمان است در هر واحد موجود است و عند وجود العلة
یجب وجود الحکم لقوله تعالی المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و از قواعد مقرره است
که محب الشیء محب لمحبه و محبوبه و حق تعالی محبوب جمیع مؤمنین است و محبت او تعالی در دل هر مؤمن

هر مؤمن زیاده بر محبت دیگران میباید قوله تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله پس حق تعالی مؤمنان را
مطلقا دوست میدارد و لازم آمد که هر مؤمن جمیع مؤمنین را دوست دارد و الا دوستدار خدا نباشد قوله تعالی
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و قوله تع ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا و قوله تع ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم و از
قران مجید نیز معلوم بالیقین است که ولایت مؤمنین بهیچ گناه صغیره و کبیره زائل نمیشود و قوله تعالی
اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما و بالاجماع مراد ازین دو طائفه بنو سلمه و بنو حارثه اند که در جنگ
کفار روز احد قبل از قتال باغوای عبد الله بن ابی رئیس المنافقین قصد فرار کرده بودند و آن بالاجماع کبیره است
علی الخصوص در جهاد و که انجا پیغمبر خدا بنفس نفیس خود حاضر و در فرار هلاک او محظور بلکه مظنون و هنوز وقت
نشو و نمای ملت اسلام که بادنی تقصیر در نصرت و اعانت از اصل بر باد میرود و حق تعالی با وصف اینهمه از
ولایت آن هر دو فرقه دست بردار نشد و آنها را مؤمنین فرمود که و علی الله فلیتوکل المؤمنون و اینقدر محبت
محض بجهت ایمان ضروریست و چون اعمال صالحه مثل جهاد و قتال مرتدین و توبه و طهارت و تقوی و اخلاق فاضله
نیز در مؤمنین یافته شود بالاولی و بالتخصیص محبوب خدا باشند قوله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون
فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه
فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و قوله تع ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
و قوله تع والله یحب المحسنین انتهی کلامه بلفظه قوله علیه ما علیه مقدمه چهارم مدار عداوت مطلقه دینی
بر کفر است هر کافر را دشمن باید دانست الخ اقول باید دانست که منازعه عامه یا خاصه آنهاند که زن یا برادر
مخاصمه نماید زیرا که معلوم است که سب و شتم زن با یک دشنام برد سعادت نمیشوند کرد و مصداق انحراف است نظر بطلان
بلا طائل که بکار برده یکطرف که عدم ثبوت ایمان اصحاب ثلثه و نظرای ایشان از جهت عدم اعتراف بامامت ائمه
اثنا عشر است کافی است و باز هر گز احتیاج گفتگو باقی نمیماند لیکن چون افحام و تفضیح مخالفین و تفریح مؤمنین موجب
مزید مثوبات جاودانی میتواند شد گفته میشود که کلام او در اثبات وجوب عداوت با کفار که بسط داده سخنی است بنغام
بیحاصل چه اهتمام امامیه درین عداوت بیشتر است از مخالفین زیرا که دانستی که فرقه ناجیه اثنا عشریه جمیع کفار را الکو غیر
بنابر انکار یکی از ضروریات دین باشد مثل سودت عربی و مانند آن و همچنین فرق اهل اسلام را که انکار یکی از ضروریات
مذهب امامیه نماید مثل حلیت متعه و امامت ائمه اثنا عشر و عصمت ایشان بمقتضای استغراق امتی علی ثلاث و سبعین

و یتقوا ان الله یحب المتقین

وستبعون فرقة كلها فى النار الا واحدة از اهل نار بيد اشند و عداوت ايشان را نظر آيات و احاديث بسيار
خدا يان بيشمارند و نجات را بنا بر انى تارك فيكم الثقلين منحصر در فرقه اماميه مى انگارند قوله تعالى لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او
عشيرتهم اقول اى سعيده نادان كه بنا بر قول مشهور فقره دشمن دانا كه بلى جان ستاند بهتر از آن دوست كه نادان بود
از نادانى اين بو الهوس چه فضيحتها كه بر سر اضراب و نخواهد رسيد نميدانند بيچاره سنى كه شيعيان على بن ابيطالب
باين آيه ميتوانند كه استدلال نمايند بر عدم ايمان خليفه ثالث بيان اين اجمال آنكه حكم بن ابى العاص ملعون چنانچه
در كتب فريقين مسطور است متظاهر بعداوت جناب سيد المرسلين بود تا اينكه آن بيدين تشنى سيد المرسلين را
عيب ميكرد پس آنحضرت او را از مدينه خارج كرد واقدى گفته ان الحكم بن العاص لما قدم الى المدينة
بعد الفتح اخرجه النبى الى الطائف وقال لا تساكنى فى بلد ابدا و گفته كه متظاهر بعداوت آنحضرت
بود باين مرتبه كه عيب ميكرد رفتار حضرت را پس او را آن حضرت اخراج نمود پس خليفه ثالث پيش آنحضرت آمد و
سفارش او نمود آن حضرت ابا نمود بعد از آن عثمان پيش ابى بكر و عمر در وقت خلافت هر دو آمد و سفارش
او نمود پس آنها با عثمان درشتى نمودند و قبول حرف او ننمودند عمر گفت كسى را كه آنحضرت بيرون كرده باشد
ميشود كه من او را داخل كنم مردمان مرا چه خواهند گفت و زنهار الحال بار ديگر چنين گفتگو نخواهى كرد پس چون
خلافت به عثمان رسيد حكم بن ابى العاص را داخل مدينه گردانيد … حقيقت بحال چنين باشد معلوم
نيست كه جامع … آيه نمودند … شد كه الانسان على نفسه بصيرة
چون خليفه ثالث بالعلم واليقين ميدانسته است كه داخل قوما يؤمنون بالله نيست پس اگر از او مودت بدشمن خدا و
رسول خدا بعمل آيد مضايقه ندارد والله العلم و طرفه تر از اين ذكر قول حق سبحانه تعالى است يعنى يا ايها الذين
آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض ومن يتولهم منكم فانه منهم ان الله
لا يهدى القوم الظالمين زيرا كه مقتضاى اين است كه اولياى اهل سنت با تمام تشيع او را از زمره خود اخراج كنند
و اين بيچاره ملا لوح ازان سوزانده و از اين سوزانده شود زيرا كه ذكر نمودن آيه كه در شان خليفه ثالث
نازل شده در ينمقام با وجود عدم افتقار آن غير از رسانيدن اذيت علاوه بر اذيت هاى ديگر نسبت بجد
مقدس خليفه ثالث وجهى ديگر ميتواند باشد سدى كه يكى از علماى اهل سنت است در تفسير اين آيه
روايت نموده كه هرگاه در جنگ احد حضرت سيد المرسلين مجروح گرديد خليفه ثالث گفت كه من ال

البته بشام خواهم رفت بدوستی که آنجا دوستی دارم یهودی از و امان خواهم گرفت تا از یهودان بمن ضرر نرسد و همچنین
طلحه که او را از عشره مبشره میدانند گفت که من هم بشام خواهم رفت پس بدرستیکه دوستی دارم در آنجا نصرانی از و
امان خواهم گرفت تا نصاری بمن اذیت نرسانند سدی میگوید که خلیفه ثالث خواست که یهودی شود و طلحه
خواست که مذهب نصاری اختیار نماید پس طلحه نزدیک جناب امیر المؤمنین علیه السلام آمد و التماس نمود که از جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم برای من اجازت رفتن شام حاصل کن تا مال خود را از آنجا گرفته باز حاضر شوم آنحضرت
بلطف او متوجه شده فرمودند که نظر بجنگ احد مرا مخذول ساخته میخواهی که از اینجا بیرون روی و ما را واگذاری پس بار
طلحه اصرار بر استیذان نمود پس جناب امیر در غضب شده در خدمت جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم
عرض نمود که این جرمیه را اجازت دو پس قسم بخدا که یاری او موجب عزت کسی نیست و خذلان او سبب ذلت
احدی نمیگردد پس دران وقت نازل شد و یقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم
لمعکم حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین حاصل مضمون آنکه بنابر آنچه در مجمع البیان است اینکه بعد از آن
که حق تعالی اهل اسلام را نصرت و فیروزی بخشید منافقین نادم و پشیمان گشتند و حال آنکه در روز رستخیز
نادم و پشیمان تر خواهند شد و مومنان واقعی از روی تعجب میگویند یا خواهند گفت که آیا عملهای اینها که
دعوی ایمان میکردند و موکد بقسم میساختند که از اهل اسلام اند تمام حبط شد و خوار و زیانکار شدند و اهل
بعلم پوشیده نماند که چون بمقتضای مقام ذکر کلام در بود و دوستی خلیفه ثالث ایشان و طلحه با یهودی و نصرانی
که منشاء نزول آیه مسطوره بود منجر گردید بخاطر قاصر چنین رسید که چون تنها خلیفه ثالث باین شرف
و منزلت فائز نبودند بلکه خلیفه ثانی هم ازین حظ وافر و نصیبی کامل داشتند پس نیست ترویح روح ایشان
هم بعضی از آنچه در کتب فریقین مسطور است بقید قلم آید دراینجا از ابجد تنزیل و ثواب جمیل نیست بدانکه در تفسیر
علی بن ابراهیم مذکور است که قول حق سبحانه و تعالی الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم در شان خلیفه
ثانی نازل شده زیراکه روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از راهی میگذشتند دیدند که خلیفه ثانی
نزدیک یهودی نشسته آنچه او میگوید از اخبار رسول خدا صلعم مینویسد دران وقت جناب حق سبحانه تعالی
این آیه را نازل کرد که حاصل مضمون آن آیت است که آیا نمی بینی کسانی را که دوست میدارند قومی را که غضب الهی
برآنها نازل شده است و حال اینکه اینها از اهل اسلام اند و آنها کفار پس چون خلیفه ثانی در خدمت جناب
سید المرسلین رسید جناب رسالتمآب فرمودند که تو بگفته یهودی خبرهای مرا می نویسی و حال آنکه حق تعالی این آیه را

فرموده است خلیفه ثانی گفت که من نمی‌نویسم مگر آنچه در توریت بود از صفات تو این را گفت و شروع در خواندن
نمود و جناب خاتم الانبیاء در حالت غضب بود پس شخصی از انصار گفت که وای بر تو نمی‌بینی که جناب آنحضرت بچه
شدت بر تو غضبناک اند پس عمر گفت که پناه می‌برم بخدا از غضب او و غضب رسول صلی الله علیه و آله و سلم او
و نبود نوشتن من مگر آنچه در توریت بود از اخبار تو حضرت فرمود که ای فلان اگر موسی زنده میبود و تو برغبت
پیش او میرفتی هر آینه کافر میشدی بآنچه من بآن مبعوث شده ام و توهم نشود که این روایت چون از کتب امامیه
مسطور گشت نزدیک اهل تسنن معتمد نباشد زیرا که موید این است آنچه در مشکوة ایشان مسطور است عن جابر عن النبی
حین اتاه عمر فقال انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا افتری ان نکتب بعضها فقال امتهوکون
انتم کما تهوکت الیهود والنصاری یعنی شما آیا اضطراب و تحیر دارید در دین با لقد جئتکم بها
بیضاء نقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان
و هم در آن کتاب مندرج است ان عمر ابن الخطاب الی رسول الله بنسخة من التوریة فقال
یا رسول الله هذه نسخة من التوریة فسکت فجعل یقرأ و وجه رسول الله یتغیر فقال
ابو بکر ثکلتک الثواکل اما تری ما بوجه رسول الله فنظر عمر الی وجه رسول الله فقال
اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله رضینا بالله ربا و بمحمد نبیا فقال رسول الله
والذی نفس محمد بیده لو بدا لکم موسی فاتبعتموه بالجمله چنانچه این مردی خرد موجب تحریک اذهان شیعیان
شده روح خلیفه ثانی و ثالث را متاذی ساخته حق تعالی بجزای این عمل زود او را با اصحاب ثلثه ملحق سازد تا اصحاب ثلثه
بالمشافهه او را و جناب [illegible] بمضمون [illegible] حق تعالی ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرأنا الیک
ما کانوا ایانا یعبدون ازو تبرا نمایند و ازینجا واضح شد که از افراد کامله عدول کنندگان اند [illegible] قوله تعالی لا یتخذ
المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین [illegible] اما قوله و از آیه اول صریح مستفاد
میشود که اگر مسلمانی با کافر اسباب محبت و دوستی مثل پدری و پسری باشد از نظر اعتبار باید انداخت الخ اقول ای
امر چنین است لکن فی الحقیقت در این سخن اگر راست همین است که چیزی که تو فهمیدی خلیفه تو که جامع قرآن بود نفهمید یا
و دیده و دانسته [illegible] عمل نمود لیکن پیش تو چون امامت مفضول با وجود فاضل جایز است پس اگر امام تو از تو جاهلتر باشد
باکی نیست قوله پس جمیع اهل ایمان را خواه مطیع باشند و خواه عاصی محبت داشتن بحیثیت ایمان واجب است الخ
اقول معلوم نیست که [illegible] با وجود سوختن خانه رسول الله که بضعة النبی بود و دیگر اهل بیت پیغمبر خدا در آن باشند

باشند و غصب فدک بظلم و عدوان و غصب حق خلافت امیر مومنان و زدن عمار یاسر تا آنکه چند بار از هوش رفت و آن بیچاره
فتق بهم رسانید و اخراج ابا ذر از مدینه طیبه و فرستادن آن مظلوم بربذه و زدن عبد الله بن مسعود را دو مرتبه یکی بجهت
نماز گزاردنش بر اباذر و مرتبه دیگر برای ندادن مصحف بمرتبه که دو استخوان پهلوی او شکست و آن مظلوم بعد از زدن او
رحلت کرده و هتک حرمت جناب ایشان نسبت بجناب حضرات مذکورین و امثال اینها از اصحاب ثلثه باقی ماند بلکه بر تقدیر اول
محبت کذائی مثل وضوی بی تمیز از بناء اسکندر محکمتر و استوارتر خواهد بود و هرگاه حال محبت چنین باشد پس از کجا
دانستی که شیعیان علی ابن ابی طالب اصحاب ثلثه را با وجود تبرا و لعن فرستادن بر آنها محبت ندارند و بر تقدیر ثانی
پس باید این موعظه تو بالای قبرهای اصحاب ثلثه گذاشته شود که با وجود این آیات صریحه که تو با آنها بر وجوب محبت مومنین
استدلال نمودی چرا آنها این محبت را نسبت بامیر المومنین و یعسوب الدین و دیگر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مرعی نداشتند
قوله زیرا که علت وجوب محبت که ایمان است الخ **اقول** اگر مراد تو از این گفتگو اثبات وجوب محبت اصحاب ثلثه است
پس موقوف شیعیان علی ابن ابی طالب میرسد که بگویند آنچه قدر مسلم است وجود علت شایع است در بعضی از
مشایخ ثلثه اما وجود علت وجوب محبت که ایمان باشد پس آن ممنوع چنانچه در ما سبق واضح گشت **قوله** چون
حق تعالی مومنان را مطلقا دوست میدارد الخ **اقول** قطع نظر از آنچه از حیثیت قصور این تفریع و عبارت نامربوط
او بحث متوجه می شود چنانچه بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست وارد میشود اینکه حق سبحانه تعالی مومنان را دوست میدارد
لیکن بمقتضای قوله تعالی ان الله لا یحب الخائنین خاین و غادر را دوست نمیدارد و خلیفه ثانی شما با [illegible]
بود زیرا که در جامع الاصول که کتاب معتمد سنیان است و جامع صحاح ستة مسطور است که خلیفه ثانی بحضرت عباس
و جناب امیر المومنین ع خطاب نموده گفت که شما گمان این است که من خاین و کاذب و غادر هستم و در بعضی روایات
وارد شده است که گفت شما خلیفه اول را هم خاین و غادر میدانستید و مرا هم چنین و مسلم در صحیح خود از مالک بن
اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابو بکر گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما میراث نمیگذاریم
آنچه از ما بماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گنهگار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع
حق بود پس ابو بکر مرد و من ولی رسول خدا و ابو بکرم پس مرا دروغگو و گنهکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو
و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه هم از کتاب
روایت کرده است و معلوم است که جناب امیر علیه السلام بنا بر آیه تطهیر و دیگر آیات و احادیث بسیار بالاتفاق
صادق است پس آنها خاین باشند پس آنها دوست خدا نباشند نه دوست خدا **قوله** این قدر محبت محض بجهت ایمان

ضروری است **اقول** آری هرگاه با وصف ایمان اعمال صالحه جمع شود دوستی چنین کسان واجب است و بحمد الله تعالی
باتفاق مخالف و موافق این همه کمالات در جناب امیر المومنین و اولاد طیبین او جمع بوده لهذا شیعیان جناب
حضرات را دوست میدارند و دوستی ایشان را جزو ایمان میدانند و درین باب اگر قصوری واقع شده از اصحاب ثلثه
و عائشه و حفصه و احزاب ایشان واقع شده چنانچه از جنگ جمل و غصب فدک و دیگر امور بسیار ظاهر میشود اما اصحاب
ثلثه پس چون بنا بر مذهب شیعه بهره از ایمان نداشتند و معهذا اتصاف داشتند بدیگر اوصاف ذمیمه مثل گریختن از جنگ
کفار باوجود حاضر بودن جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه از ملاحظه حال جنگ احد و حنین و جنگ خیبر
واضح میگردد و مثل ظلم و ستم نمودن بر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مثل حضرت اباذر و جناب عمار بن یاسر و مثل خوردن
مال مسلمانان بناحق چنانچه از خطبه شقشقیه و غیره ظاهر میشود و علی هذا القیاس بحیثیتی که اگر اراده تفصیل آن متعلق
شود از روی کتب مخالفین بحمد الله کتابی تصنیف میتوان کرد دوستی آنها واجب نباشد بلکه عداوت آنها واجب
و لازم و بهیچ جزو داخل در ایمانی که ذکر نمودی نباشند والله الهادی الی الصواب **قال الناصب علیه ما علیه**
مقدمه پنجم محبت و عداوت با مومن و کافر مراتب مختلف و درجات متفاوت دارد چنانچه هر عاقل را در محبت دنیوی
که با اقارب خود از پدر و پسر و برادر و عم و خال و مادر و خواهر دارد و حال تفاوت و اختلاف معلوم است و همچنین
در اعدای دنیوی بقدر قوت عداوت و ضعف آن و قلت و کثرت آثار آن تفاوت و اختلاف مراتب عداوت
وجدانی است همچنین محبت دینی که بجهت ایمان دارد نیز متفاوت و مختلف خواهد بود بحسب زیادت و قوت ایمان
و علو درجه آن بقدر اختلاف و تفاوت اشخاص مومنین در محبوبیت و محبیت خدای تعالی پس هر که محبوبیت او زیاده تر محبیت او
زیاده تر باید داشت و اعلی درجات محبت دینی آن است که بسید مومنین رسول رب العالمین حبیب الله صلعم متعلق است
بالاجماع بعد ازان بجماعه از مومنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و آنجماعه منحصر در سه طائفه اند اول
فرقه اولاد و اقارب او که اجزا و ابعاض او یند و در حق ایشان فرموده است احبوا الله لما یغذوکم من نعمه
و احبونی لحب الله و احبوا اهلبیتی لحبی دوم ازواج مطهرات او که حکم اجزا و ابعاض دارند و در حق ایشان
حق تعالی خود میفرماید که النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اجماع جمیع بنی آدم است بران
که ازواج بسبب کمال خلطه و ایتلاف حکم شخص پیدا میکنند و لهذا در شرع مصاهرت را مثل نسب در محرمیت و میراث
اعتبار نموده اند و در مقام امتنان هر دو را در یک سلک کشیده قوله تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا و صهرا سوم اصحاب او که ملازمت و رفاقت او اختیار فرمودند و در راه نصرت او جان خود را

نثار کردند مال و بدن خود را و تلف و مشقت انداختند و خانمان خود را ترک دادند و اقارب خود را از برادران
و پسران و پدران و ازواج و مادران و خواهران برای خوشنودی وی گذاشتند چنانچه حق تعالی قدردانی اعمال
ایشان فرموده در حق ایشان عنایت نموده للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم
یبتغون فضلا من الله و رضوانا وینصرون الله و رسوله اولئك هم الصادقون والذین
تبوءو الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة
مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و بدیهیست نزد تمام اهل عالم که این قسم صداقت
و اخلاص و اتصال و قرب اعلی و ارفع ست از نسبت مجرد و کما قال القائل القوم اخوان صدق بینهم
سبب* من المودة لم یعدل به نسب پس درین هر سه طایفه اسباب محبت اقوی و اوفر و اتم و اکثر اند به نسبت
عامه مومنین و کافه مسلمین به دو جهت اول کمال قرب و اتصال ایشان با جناب پیغمبر خدا که از جمله بنی آدم مخصوص
بزیادة محبوبیت ست دوم حقوق این هر سه طائفه در ترویج شریعت و دین و علو درجه ایشان و جهاد و تقوی
و طهارت اری اگر ازین جماعت برخی باشند که با ایمان با مرتکب چیزی شوند که حبط اعمال سابقه ایشان کند
و بموجب نص قرآنی واجب العداوة شوند قرب و اتصال ایشان با پیغمبر برابر لغو و ساقط گردد البته آن گروه
ازین حکم مستثنی باشند مثل ابولهب و امثال او و حال تفتیش ایمان و عدم ایمان ایشان و حبط اعمال و طاعات
ایشان باید شنید و از تجرید العقاید خواجه نصیر الدین طوسی مبحث ایمان و کفر و مسئله حبط اعمال باید شنید خواجه نصیر
طوسی میگوید که الایمان التصدیق بالقلب یعنی از روی اعتقاد واللسان یعنی از روی اقرار بکل ما جاء به
النبی من دینه ضرورة ولا یکفی الاول یعنی تصدیق بدون اقرار بقوله تعالی واستیقنتها انفسهم ولا
الثانی یعنی اقرار بدون تصدیق نیز کافی نیست لقوله قل لم تؤمنوا و نیز میگوید والکفر عدم الایمان
اشاره بانست که درمیان ایمان و کفر واسطه نیست چنانچه مذهب معتزله اما مع الضد او بدونه و نیز میگوید
والفسق الخروج عن طاعة الله مع الایمان یعنی فسق که ارتکاب معصیت ست منافات با ایمان
ندارد و مومن فاسق میتوان بود و نیز میگوید والنفاق اظهار الایمان مع اخفاء الکفر والفاسق مومن
مطلقا یعنی در احکام دنیا و آخرت مثل تجهیز و تکفین و دعای مغفرت و صدقات و تحریم لعن و تبرا و وجوب محبت
او از حیثیت ایمان و مثل دخول در جنت ولو بعد التعذیب و کاید ای شفاعت پیغمبر در او و امکان عفو الهی از او
بقوله ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر و لوجود حد [illegible] و [illegible] مخلد فی النار و عذاب [illegible]

الکبیرة منقطع لاستحقاق الثواب بایمانه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ولقبحه عند العقلاء
والسمعیات متناولة ودوام العقاب مختص بالکافر والعفو واقع لانه حقه تعالی فجاز وقوعه
از مجموع کلام خواجه نصیر معلوم شد که فاسق را لعن کردن و ازو تبرا نمودن جایز نیست بلکه شان او شان دیگر مومنان است
که برای او دعای مغفرت و صدقات باید کرد تا از عذاب خلاص شود و امید نجات و شفاعت رسول ص در حق او
باید داشت تا وقتی که ایمان او موجودست محبت او واجب و عداوت او از جهت دین حرام زیرا که تبرا و سب وقتی
درست می شود که هیچ وجه محبت در شخص موجود نماند و آن مختص ست بموت علی الکفر که عند الکفر هیچ عمل خیر را
اعتماد نماند و بسبب فسق و ارتکاب کبیره از ذات آن شخص تبرا جایز نیست آری از فسق و عصیان او بیزار باید بود
و مکروه باید داشت و نیز خواجه نصیر در تجرید میگوید والاحباط باطل لاستلزامه الظلم ولقوله تعالی
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس تا وقتی که از شخص کفر متحقق نگردد هیچ عمل او حبط نمی شود انتهی کلامه بلفظه
قوله فی المقدمة الخامسة و اعلی درجات محبت دینی آنست که بسید مومنین رسول رب العالمین حبیب الله ص
باید داشت الخ اقول پوشیده نماند که بر هر عاقل و بیدار معلوم ست که ذکر وجوب محبت جناب سید المرسلین ص
و محبت اهل بیت ع که ناصب عداوت اهلبیت ع درینجا ذکر نموده محض توطیه و صرف تمهید برای غرض فاسد
و ترغیب محبت اعدای این ست و الا بر نقادان و صاحبان بصیرت معلوم و متیقن ست که اسلاف و اخلاف
نواصب را حظی و بهره از محبت جناب خاتم الانبیا و سید الاوصیا و دیگر اهلبیت ع اصلا نبوده و نیست و صدق
این مقال نظر بر روایت عقبه و نسبت بهذیان و عدول از حکم واجب الاذعان مصداق وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی ایتونی بدوات و قرطاس و جهزوا جیش اسامة و نحو آن باشد و غصب خلافت جناب
امیر المومنین ع و غصب فدک و اراده حرق بیت اهل بیت و جنگ جمل و غیره امور بسیار که کتب و روایات مخالفین از ان
ناطق ست وضوح تام دارد و طول کلام دارد سیما وقتی که بعضی از روایات شیعیان مثل روایت اسقاط
حضرت محسن و رسن بستن بگلوی مبارک حضرت امیر ع و نحو آن منضم شود بآنها بلکه روایت اسقاط خصوصیت
شیعیان ندارد صاحب کتاب ملل و نحل از نظام روایت میکند که ان عمر ضرب بطن فاطمة حتی القت المحسن من
بطنها و کان یصیح احرقوا الدار بمن فیها و ما کان فیها غیر علی و فاطمة والحسن والحسین انتهی و همچنین
دیگر علمای ایشان تصریح باین نموده اند چنانچه تفصیل آن در کتاب کبیر کرده شد بالجمله عداوت اصحاب ثلثه و عائشه
و حفصه نسبت بجناب سید المرسلین ص و خاندان طیبین طاهرین ع اظهر من الشمس و ابین من الامس ست هرگاه حال ایشان

پیشوایان الخلافت این باشند پس حال پیروان هم برین منوال خواهد بود و قوله در حق ایشان فرموده است احبوا الله
لما یغذوکم من نعمة واحبونی لحب الله واحبوا اهلبیتی لحبی الخ اقول بحیائی و خیرگی ناصب عداوت اهل بیت را
ملاحظه باید فرمود ع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد تاسی بامام قتیل دار خود نموده حیائی نماید و بحجله
خاموشی نمی نشیند بلکه مراد نه بتقلید بعضی از ازواج که عدول از مدلول آیه وقرن فی بیوتکن نموده ناموس
پیشوایان خود را بباد داده خود را رسوای خاص و عام میسازد و بحث عبث بمقتضای قوله تعالی لم تقولون
ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون مورد مزید غضب الهی میگردد سبحان الله
باوجود شدت نصب کذائی اظهار وجوب محبت اهلبیت رسالت پناهی ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
دیده بصیرت بنا و کورست چرا نظر نمی نماید بانچه از اسلاف او نسبت بجناب اهلبیت اطهار بظهور آمده و از تفضیح حال
بزرگان خود نمی اندیشد ملا سعد الدین تفتازانی که یکی از مشاهیر علمای اهل سنت است در اواخر شرح مقاصد گفته اما
ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ والمذکور
علی السنة الثقات یدل بظاهره علی ان بعضهم قد جاوز عن طریق الحق وبلغ حد الظلم
والفسق وکان الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسة والمیل الی
اللذات والشهوات اذ لیس کل صحابی معصوما ولا کل من لقی النبی صلعم بالخیر موسوما الا ان العلماء
بحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکروا لها محامل وتاویلات بها یلیق وذهبوا
الی انهم محفوظون عما یوجب التضلیل والتفسیق صونا لعقائد المسلمین عن الزیغ والضلالة فی کبار
الصحابة سیما المهاجرین والانصار والمبشرین منهم بالصواب فی دار القرار واما ما جرا بعدهم من الظلم
علی اهلبیت النبی ص فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث لا اشتباه
علی الآراء اذ یکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له الارض والسماء وینهد منه الجبال وینشق
منه الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی او سعی ولعذاب
الآخرة اشد وابقی انتهی بالجمله از صحابه کبار کسانی که بجهت طلب ملک و ریاست و حقد و حسد ظلم کرده اند و انواع
فسوق از ایشان بعمل آمده بر هیچ عاقل مخفی و پوشیده نیستند و انواع ظلمها و ستمها که بر اهل بیت واقع شد هم در کمال وضوح
و شهرتست ع باوجود این دعوی محبت میان چنان ظالمان و چنین مظلومین ناشی از کمال بیحیائی و بی شرمی ست
مرویست که مردی روزی از عائشه روایت میکرد که او میگفت چون شب قدر را ادراک نمایم از حق تعالی

عفو و عافیت را طلب نماییم بهلول دانا گفت یا البهد بعد و سوم قتل علی ابن ابی طالب یا حمقا که قتل آنحضرت از اهم
مقاصد عائشه بود و در کتاب مناقب ابن مردویه الحافظ باسناد او از ابن عباس مرویست قال خرجت انا
والنبی وعلی فمررنا بحدیقة فقال علی ع ما احسن هذه یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
حدیقتک فی الجنة احسن منها ثم مررنا بحدیقة فقال علی ع ما احسن هذه یا رسول الله ص قال
حتی مررنا بسبع حدائق فقال رسول الله ص حدائقک فی الجنة احسن منها ثم ضرب علی راسه
ولحیته وبکی حتی بکینا علی بکاءه وقال علی ع ما یبکیک یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی انتهی واین روایت در دیگر
کتب معتبره اهل سنت و جماعت نیز مذکورست بلکه ولی الله پدر این ناصبی
هم در ازالة الخفا آنرا آورده و معتمد دانسته حاصل آنکه نظر بامثال اینچه درین عجاله بقید قلم آمد بر صاحبان
عقل و فهم ظاهر می شود که ذکر حدیث احبوا اهل بیتی لحبی که درین مقام از ناصبی بصد هزار کد و رنگ و نفاق و غش
میان آمده مشابهت تمام باقرار اصحاب ثلثه بکلمه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دارد **قوله** دوم ازواج
مطهرات او که حکم اجزا و ابعاض دارند الخ **اقول** بامثال چنین افسانه بیهوده و ترهات و طامات بیجا جناب
حق سبحانه را از خود آزرده کردن غیر از ثمره ندامت و پشیمانی دارین حاصلی ندارد و معلوم است که این جاهل غبی
چنانچه دست از متابعت ثقل اکبر که اهل بیت باشند کشیده همچنین از فهمیدن مدلول کتاب الله هم محروم بوده جناب
حق سبحانه تعالی در کلام مجید در سوره تحریم برای هدایت چنین گم گشتگان بتقریب کنایت که ابلغ از تصریح است
میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح وامراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین و همین سوره
قبل ازین آیه بفصل یسیر میفرماید و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبات به واظهره الله علیه
عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نباها به قالت من انباک هذا قال نبانی العلیم الخبیر ان تتوبا
الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین
والملائکة بعد ذلک ظهیر و بالاتفاق موافق و مخالف مخاطب بقوله تعالی فقد صغت قلوبکما عایشه
وحفصه اند که بسبب خیانت و افشای راز آنحضرت یا بوجوهی از زنان دیگر یا بسبب دروغ و کذب گفتن علی اختلاف الروایات
دلهای آنها از حق منحرف گردید و بعد ازین کمی حق تعالی تصریحا ضرب مثل فرموده خیانت زن نوح و زن لوط را ذکر

اگر نبود و فرمود و قیل ادخلا النار مع الداخلین کمان ندارم که هیچ یک از اولیای صاحب انصاف شبهه
ندارد که عمده مراد حق تعالی ازین بیان مآل عائشه و حفصه است از استبعاد و نفاق آن تا از دلهای عوام عباد الله با شد و الله اعلم
و فهم بهذا الحال بالجمله کسانیکه اقوال مفسرین عامه خاصة در شان نزول این آیه دیده اند دیده اند که عائشه و حفصه
اصلا و مطلقا از نافرمانی خدا و رسول و دروغ گفتن و فتنه برپا کردن و الحال ان الفتنة اشد من القتل
بر نمی گشتند و بس بنا بر آیات کریمه زوجه رسول الله بودن آنها غیر از مزید عذاب ضعف نکال ثمره نداشته باشد الحاصل
چه گویم در وصف ام المومنین عائشه که بشعار ام الصبیان بر آمده چندین هزار اطفال بیگناه خود را در جنگ جمل
بمعرض هلاکت آوردند و جناب حضرت ایشان اول اناث اند که بالای زین سوار شدند و این بدعت سنه در زمان
آنها شیوع یافت زهی زوجه مخدره که از مدلول صریح قوله تعالی و قرن فی بیوتکن عدول نموده بجنگ امیر المومنین
که باتفاق اهل اسلام در حق آنحضرت جناب سید المرسلین فرموده اند یا علی حربک حربی برون آمدند و پاس حرمت
خدا و رسول خدا نموده در محفل عظیم و جم غفیر که زیاده از شانزده هزار آدم تقریبا بوده باشند باظهار دعوی بیهوده
طلب خون عثمانیکه خود اکثر اوقات بزبان در باره میفرمودند اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا ابن قتیبه روایت
میکند که چون خبر بیعت نمودن خلق کثیر بجناب امیر علیه السلام بعائشه رسید و عائشه در مدینه نبود بنهایت
مرتبه در طیش آمده فرمود و الله عثمان بظلم مقتول شده البته من طلب خون او خواهم کرد پس عبید در آنوقت گفت
که ای عائشه تو اول کسی بودی که مردمان را بر قتل او حریص میکردی و میفرمودی اقتلوا نعثلا فقد فجر و انشا نمود شعر
منک البداء و منک الغیر * و منک الریاح و منک المطر * و انت امرت بقتل الامام * و قلت
لنا انه قد فجر * فقد ما اطعناک فی قتله * و قاتله عندنا من امر * و چون کسی جناب عائشه او را در آن وقت
تکلیف دخول مدینه نمود بسبب شدت عداوت که با جناب امیر المومنین داشت گفت مرا خوش نمی آید داخل شدن
مدینه در حالی که علی علیه السلام را در ان تسلطی بوده باشد بالجمله چون آن کوکبه و حشمت بالای آب حوأب رسیدند
و کلابان موضع فریاد برآوردند در آنوقت با وجود آنکه حدیث نبوی کانی باحداکن قد نبحها کلاب
الحوأب فایاک ان تکونی یا حمیراء بیاد شان آمد اصرار بر مخالفت خدا و رسول نموده زیانکار و خائب و خاسر
دنیا و آخرت گردیدند و از جمله تشنیعات که جناب حضرت ام سلمه برین فعل ناهنجار او کرده این بود که فرمود
لو اتیت الذی اتیت ثم قیل لی ادخلی الجنة لاستحییت من رسول الله این ست مجملی از احوال
بعضی از ازواج که ای ناصبی حکم بوجوب محبت آنها کردی بشل نامه اعمال خود را پاره پاره از قرطاس را به گران سیاه

کردی قوله سیوم اصحاب که ملازمت و رفاقت او اختیار فرموده اند الخ اقول اگر مراد تو این ست که جمیع اصحاب
پیغمبر را دوست باید داشت زیرا که همه آنها متصف بکمال خوبی وحسن رفاقت و نصرت آنحضرت قربة الی الله
بوده اند پس این حرف تو خلاف اهل اسلام ست و آیات و احادیث کثیره دلالت بر بدی بعضی اصحاب فی الجمله وارد
واگر مراد تو این ست که بعضی از اصحاب را دوست باید داشت پس اگر از این بعض اصحاب ثلثه و احزاب آنها مقصود
پس حاشا که نزد شیعیان از آنها عملی بوقوع آمده باشد که مقبول درگاه خدا شده باشد بلکه ایشان از کتب مخالفین
مطاعن بسیار درباب اصحاب ثلثه و امثال آنها نقل میکنند که دلالت بر وجوب عداوت با آنها میکند چه جای
جواز محبت و اگر مراد تو از بعض مثل حضرت سلمان و ابوذر و عمار و نظرای ایشانست پس ظاهر این ست که این را
مثل اظهار وجوب محبت اهلبیت باتفاق گفته والا از کتب اخبار و آثار طرفین معلوم ست که ائمه تو عداوت تمام
نسبت بامثال چنین اصحاب داشتند اما این که گفتم که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند پس دلالت میکند
بر آنچه روایت میکند حمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند عبد الله
بن عباس قال ان النبی قال الا انه سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب
اصیحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم
عبادک قال فیقال لی فانهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم وفی الجمع بین الصحیحین
ایضا فی الحدیث السابع والستین بعد المائتین من المتفق علیه فی مسند ابی هریرة من عدة طرق قال
قال النبی بینا انا قائم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل بینی وبینهم فقال هلموا فقال الی
این فقال الی النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری فلا اراه
یخلص منهم الا مثل ما یخلص من همل النعم و مضمون این حدیث بتفاوت یسیر در اکثر صحاح ایشان مسطور ست
وایضا فی الجمع بین الصحیحین فی الحدیث السادس بعد ثلاث مائة من المتفق علیه من مسند
ابی هریرة عن النبی قال مثلی کمثل رجل استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله جعل تهافت
الفراش من الدواب الی النار یقعن فیها وجعل یحجزهن ویغلبنه فیقتحمن فیها قال فذلک مثلی و مثلکم
انا آخذ بحجزکم هلموا عن النار هلموا عن النار فیغلبونی فیقتحمون فیها وایضا کتاب عزیز دلالت دارد
بر این که اکثر صحابه وقوع اکبر کبایر که گریختن از جنگ زحف باشد بوقوع آمد چنانچه حق تعالی میفرمود

و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلن یغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم
ولیتم مدبرین از ده هزار آدم بیشتر بودند و در ان کارزار بنابر روایتی بجز هفت کس ثبات قدمی نورزیدند
جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و ربیعه و ابو سفیان بن الحرث بن عبد المطلب و اسامة
بن زید و عبیده بن ام ایمن این است حال نصرت و یاری اصحاب آنحضرت که باین افتخار مینمایی و ایضا جناب
حق تعالی میفرماید و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما مرویست که هرگاه خبر وصول
تجار میرسید بیحیائی نموده جناب سید المرسلین را تنها در حالت نماز گذاشته خود با متفرق می شدند و بجز
هرگاه لهوی مثل دف زدن استماع مینمودند از خدا و رسول شرم و ازرم نکرده نماز را منقض نموده پیغمبر خدا را
تنها در انحالت گذاشته تبعیت شیطان مینمودند و از انجمله از شقاوت بعضی اصحاب این بود که جناب سید المرسلین را
متهم ساختند در باب صدقات چنانچه دلالت میکند بران قول حق تعالی و منهم من یلمزک فی الصدقات
که قومی از انصار چون دیدند در روز حنین که سید المرسلین از انچه خدا با و عطا کرده مخصوص حق آنحضرت
بود قریب صد شتر به بعض قریش عطا نمود گفتند خدا ببخشد پیغمبر خدا را یعطی قریشا و یترکنا و سیوفنا
تقطر من دمائهم و حمیدی از انس روایت کرده که انصار گفتند اذا کانت الشدة فنحن ندعی
و یعطی الغنائم غیرنا انصار روایت کرده است حمید ان النبی لما فتح مکة و قتل جماعت من اهلها
فجاء ابو سفیان بن الحارث بن هاشم فقال یا رسول الله ابیدت خضراء قریش فلا قریش بعد
الیوم فقال من دخل دار ابی سفیان فهو امن القی سلاحه فهو امن اغلق بابه فهو امن فقالت
الانصار بعضهم لبعض ان الرجل لادرکته رغبة فی قومه و رافة بعشیرته پس انصاف باید نمود
که حال کسانیکه چنین گمان در حق پیغمبر خود داشته باشند مستحق دوستی میباشند یا نه و ایضا روی الحمیدی فی
الجمع بین الصحیحین فی مسند عائشة من المتفق علیه ان النبی قال لها یا عائشة لولا ان قومک
عهد حدیث بالجاهلیة و فی روایة عهد حدیث بالکفر و فی روایة عهد حدیث بالشرک
واخاف ان ینکر قلوبهم لامرت بالبیت فهدم و ادخلت فیه ما اخرج منه و الزقته
بالارض و جعلت لها بابین بابا شرقیا و بابا غربیا فبلغت به اساس ابراهیم پس از ینجا واضح میشود
خوبی اصحاب و هویدا میگردد که حال آنحضرت چقدر در میان ایشان بتقیه بسر میبردند و در حذر بودند و ایضا
فی الجمع بین الصحیحین سعید هذا فی مسند المسیب بن حزن بن ابی وهب من افراد البخاری

ان سعید بن المسیب حدثنا ان جده حزن قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ما اسمک قال
حزن فقال بل انت سهل قال ما انا مغیر اسم سمانیه ابی پس هرگاه حال بعضی صحابه این باشد که در
سهل مخالفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کنند حال آنها باید دید در امور عظیمه و هم دلالت میکند بر بدی
بعضی اصحاب فی الجمله قول حق تعالی واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله
الا قلیلا وقوله تعالی ولا ینفقون الا وهم کارهون وقوله تعالی واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم
الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون وقال الله تعالی
یحلفون لکم لترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین وقوله تعالی ومن اهل المدینة مردوا
علی النفاق الایه وامثال این آیات واخبار بسیار که مطاعن اصحاب فی الجمله باشد موجود است واستیعاب
آن در امثال چنین چیزها متعذر اما مطاعن اصحاب ثلثه که مقصود اهم ناصبیان از ترغیب دوستی اصحاب دوستی
آنهاست پس آن هم جلد کتاب مستقلی میخواهد تا اقل از اکثر آن نوشته شود ولیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله
بطریق انموذج مجملی از آن بقید قلم می آید و بالله التوفیق از الجمله اینکه جناب سید المرسلین ابوبکر وغیره را همراه
جیش اسامه کرده فرستاده مکرر درین باب تاکید مینمود ومیفرمود جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف
عنها چنانچه شهرستانی در کتاب ملل ونحل این معنی را ذکر ساخته ومعلوم است که ایشان تخلف نمودند مستحق لعن
ابدی شدند پس دوستی کسیکه مستحق لعن از جانب خدا ورسول خدا باشد چگونه واجب باشد دوم اینکه خلیفه ثانی
بیان میگفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه پس کسیکه کاری
ازو بعمل آمده باشد که واجب القتل گردد بار بار تا دم مرگ اصرار نماید قابل دوستی نباشد سوم آنکه ابوبکر
گفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم چنانچه در کتاب الاموال ابو عبید قاسم بن سلام این معنی مسطور است
وجناب امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه اشعار باین معنی فرموده اند وظاهرا حاصل مضمون بعضی از انست
که خلیفه اول در حال صحت اکثر اوقات اقاله خلافت میکردند وچون وقت مرگ در رسید بخلیفه ثانی
منصب خلافت را دادند واین معنی محل تعجب است که چیزی را که خود لیاقت نداشتند وبغصب متصرف بودند
بدیگری بچه وجه بخشیدند بلکه بیان است که کسی را که مستحق این امر میدانستند ومیفرمودند علی فیکم با و مفوض
مینمودند چهارم قول او که در وقت مرض میگفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة ولم اکشفها ولیتنی فی
ظلة بنی ساعدة کنت ضربت یدی علی ید احد الرجلین فکان هو الامیر وکنت الوزیر

پس وای بر کسیکه دیده و دانسته حق فاطمه و حق علی ابن ابیطالب غصب کرده باشد و بر ما واجب است تعالی ا
بضلالت تا روز قیامت گذاشته باشد و چگونه منع نمودند فاطمه را از حق او و میراث پدر بزرگوار آن معصومه بود و
آنحضرت فرمود یا ابن ابی قحافة اترث اباك ولا ارث ابی دیده دانسته بر آنحضرت ظلم نمود و آنحضرت را آزرده
ساخت و بر خود حق تعالی و رسول او را خشم آورد و بالجمله مطاعن اصحاب ثلثه و اخراب ایشان در کتب شیعه
بسیار است و مخالفین در دفع این مطاعن تکلفات بارده نموده اند و بیان تکلفات و اظهار قبائح آن در کتاب کبیر شده
و درین وجیزه مناسب نیست و لهذا از مطاعن خلیفه ثانی و ثالث هم اعراض نموده بر فهم فطن واگذاشته شد فمن اراد
الاطلاع علیه فلیرجع الی المطولات **قوله** چنانچه حق تعالی قدردانی اعمال ایشان فرموده در حق
ایشان فرموده للفقراء **اقول** تمام این آیه معه ما تقدم چنین است ما افاء الله علی رسوله من القری فلله
وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم وما آتیکم
الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین الذین
اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا وینصرون الله و رسوله
اولئك هم الصادقون و زمخشری در کشاف و رازی در تفسیر کبیر گفته که قوله تعالی للفقراء بدل است از قوله
لذی القربی و معلوم است که مراد از ذی القربی درین آیه بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند چنانچه رازی گفته
واعلم انهم اجمعوا علی ان المراد من قوله لذی القربی بنو هاشم و بنو عبد المطلب پس استدلال
ازین آیه بر فضیلت هجرت ابی بکر و عمر و اقران ایشان غایت حماقت است و بر فرض تسلیم فضیلت هجرت و امثال
آن از اعمال مشروط است بر ایمان بالاجماع و اتفاق اهل اسلام و درستی نیت چنانچه بخاری در صحیح خود
از لیث روایت نموده است که گفت شنیدم عمر خطاب را که بر منبر میگفت که شنیدم رسول خدا را که میفرمود
انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی فمن کانت هجرته الی الله فهجرته الی الله و رسوله
ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها او الی امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه و این هر دو فیما نحن
فیه در معرض عدم تسلیم و موقوف بر اثبات است اما آیه ثانیه که بر اثبات فضیلت انصار ذکر نموده پس
اگر مراد او ازین اثبات فضیلت جمیع انصار است فهو ممنوع زیرا که عنقریب بوضوح انجامید که بعضی از
اهل مدینه بمقتضای آیات و اخبار مورد سهام ملام از قبل ملک علام و رسول انام بودند و اگر مراد او
ازین فضیلت بعضی از انهاست پس از کجا که آنها که بطوع رغبت بخلافت ابی بکر راضی شده بیعت کردند

بی توبه مردند و در بعض داخل اند و مطلوبك انما تحصل بذلك **قوله** وعلو درجه ایشان در جهاد الخ **اقول**
چنانچه آثار شجاعت ایشان که در جنگ خیبر و حنین بظهور آمده بر السنه جمهور و بر صفحه روزگار علی کر اللیالی و مر
الدهور مشهور و مسطور ست **قوله** وحال در تفتیش ایمان و عدم ایمان ایشان و حبط اعمال و طاعات ایشان پدید
شد الخ **اقول** آری عبارت محقق علیه الرحمه که نقل نموده مطابق انچه فرقه امامیه بران رفته اند دلالت
میکند بر این که ایمان که مرادف اسلام ست همچنان ست که محقق گفته و کفر که مقابل آنست چیزیست که محقق
بآن تفسیر نموده و شک نیست که میان اسلام و کفر نزدیک مذهب امامیه واسطه نیست و همچنین ست حال در باب تفسیر
فسق که محقق آن را بیان نموده لیکن وارد میشود بر تو این که ازین عبارت چگونه تفتیش ایمان و عدم ایمان
کسانی که کلام ما فو در انهاست بعمل میتواند آمد پس میباید ترا که وجه دلالت این کلام را مطلوب خود
بیان مینمودی تا بر همگنان جودت ذهن و سلامت طبع تو ظاهر میشد لاکن پوشیده نیست که چون عبارت اصلا
بر مطلوب دلالت ندارد و منشاء ذکر این عبارت یا جهل بمعانی عبارات و یا تدلیس و تلبیس ابلیس گردیده
بعد نقل این عبارت از تطبیق این عبارت بر دعوی غیر مسموع خود اعراض نموده گفته پس از مجموع کلام
خواجه نصیر معلوم شد که فاسق را لعن کردن و ازو تبرا نمودن جائز نیست باقیماند این که محقق طوسی علیه الرحمه
چنانچه معنی ایمان و کفر بیان نموده همچنین معنی نفاق را نیز مبین ساخته پس چرا جائز نباشد که ممدوحین تو
درین شق ثالث بالخیر داخل باشند **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه ششم بالاجماع از صحابه و ازواج
مطهرات چیزیکه موجب کفر ایشان و حبط اعمال ایشان و مسقط اعتبار علاقه ایشان با پیمبر خدا باشد واقع
نشده الا مخالفت و محاربت حضرت امیر در باب خلافت و غصب حقوق اهلبیت مثل فدک
وغیره حالا نظر باید کرد در کلام علمای شیعه که این مخالفت و محاربه و غصب را کفر میدانند یا نه مشهور
درین مقام قول خواجه نصیر طوسی ست که مخالفوه فسقة و محاربوه کفرة پس جماعه از اصحاب که محض
بمخالفت قناعت کرده اند قابل تبرا نیستند زیرا که منتهای کار ایشان فسق ست و فاسق مومن ست
والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض پس شیخین و عثمان را خود البته بر اصول شیعه تبرا جائز نیست
و علمای محققین ایشان باینقدر اعتراف نموده اند قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین آورده
که نسبت تکفیر بجناب شیخین که اهل سنت و جماعت بشیعه نموده اند سخنی ست بی اصل که در کتب اصول ایشان
ازان اثری نیست و مذهب ایشان همین ست که مخالفان علی فاسق اند و محاربان او کافر چنانچه

نصیرالدین طوسی در تجرید آورده مخالفوه فسقة ومحاربوه کفرة وبمقتضای حدیث حربک حربی سلمک سلمی
که واقع ست وظاهرست که حضرت شیخین با امیرالمومنین علیه السلام حرب نموده اند بلکه بر حرمت قتال تکلف
استعمال سیف ونصال بکثرت خیل ورجال حق اورا ابطال نمودند وغصب خلافت رسول اشتعال آن نمودند
انتهی کلامه بلفظه وملا عبدالله مشهدی صاحب اظهار الحق برین اصل خود بحث نموده وجوابش نوشته
وآن اینست اگر کسی گوید در باب خلافت مرتضی اگر نص صریح نشده امامیه کاذب اند واگر
نص متحقق شده باید که جماعه صحابه که در مسئله خلافت مخالفت نموده اند مرتد شده باشند و
جواب این بحث باین عبارت نوشته که انکار نص که موجب کفرست آنست که امر منصوص را باطل اعتقاد
کنند وحضرت پیغمبر را حاشا در آن تنصیص تکذیب نمایند اما اگر حق واجب را دانسته ترک آن بواسطه اغراض
دنیوی وحب جاه کنند از فسق وعصیان خواهد بود مثلا ادای زکات باجماع امت واجب ست ومنصوص در قرآن
واحادیث پس اگر کسی منکر وجوب او شود مرتد وکافر میشود واگر معتقد وجوب آن بوده از دوستی زر وبخل
ادا ننماید وبر ذمه خود بدارد عاصی خواهد بود وآنها که متفق بر خلافت خلیفه اول شدند نمیگفتند که حضرت پیغمبر
نص کرده اما دروغ گفته بلکه در بعضی اوقات بعض مردم منکر تحقق نص میشدند وبعض دیگر کلام حضرت پیغمبر را
تاویل دور از کار مینمودند انتهی کلامه بلفظه ودرین کلام چند فایده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص ومدلول
آن بنابر تاویل فاسد کفر نیست بلکه نوعی ست از فسق اعتقادی که آنرا در عرف اهل سنت خطای اجتهادی
نامند دوم آنکه غصب فدک ومنع قرطاس وغیر ذالک که از بعض کسان واقع شد بنابر تمسک بحدیث نحن
معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث یا بنابر تمسک بآیه الیوم اکملت لکم دینکم نیز کفر نیست بلکه فسق اعتقادیست
که آنرا خطای اجتهادی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نص امامت موجب سقوط کفر گردید تمسک بحدیث وآیه
در مسئله میراث ونوشتن کتاب که بهزاران درجه دون از مسئله امامت ست وبالاجماع از فروع فقهیه ست چرا موجب
سقوط کفر نگردد وخود ایشان نیز باین تصریح کرده اند بالجمله بنابر مذهب شیعه ظاهر شد که اختلاف در مسئله
خلافت چون بنابر تاویل ست فسق اعتقادی ست پس لازم آمد که اعتقاد امامت حضرت مرتضی بلا فصل داخل در حقیقت
ایمان نیست نزد ایشان بخلاف اعتقاد فرضیت نماز وروزه وزکات که درینجا بالاجماع کفرست این
فرق را از دست نباید داد واین فرق گویا اجماعی این فرقه ست هیچکس درین نزاع ندارد ولهذا قول خواجه نصیر
طوسی را هر جا اینها بطریق استشهاد می آرند که او گفته است مخالفوه فسقة وچون ایمان جماعه که بحضرت مرتضی ع

مخالفت نمودند باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد اکنون بحث از اعمال و اخلاق ظاهر ایشان که دلیل
بر حسن باطن است باید نمود و ملا عبد الله در بیان آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته آورده است که مجرد اقرار شهادتین و تصدیق اجمالی بما جاء به النبی مرتبه ادنای
اسلام است و بعد از رحلت حضرت رسالت پناه کل اصحاب این مرتبه اسلام را داشتند و بحظ اوفیای
ایزدی که وعده شده بود ازین مرتبه بدر رفته اند و لیکن بعد از این عقیده اسلام کافی بود از برای انقیاد
اوامر حضرت رسالت پناهی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در باب قتال با اهل ارتداد و با مانعین
زکات و با مدعیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و غیر آن واقع شده بود و جمعی که متصدی
خلافت و ریاست شدند درین امور کد و کوشش بجا می نمودند تا در نظر خلایق از استحقاق امر خلافت دور نیفتند
و بسیاری ازین مردم در مالیات و در اجتناب از محرمات ظاهره بلکه در ترک بعض لذاید مباحه ببرکت دریافت
صحبت شریف نبوی و بقای آن برکات در نفوس ایشان از جهت قرب زمان از اهل ورع و زهد و تقوی بودند
و مسامحه و مداهنه که واقع شده در امر خلافت در حق اهلبیت بود انتهی کلامه و ازین کلام صریح معلوم شد
که ایشان را نه پایه بر اصل ایمان و ورع و زهد و تقوی که ببرکت دریافت صحبت شریف نبوی صلعم و بقای آن برکات در نفوس
ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و سلم با اخلاص قلبی بود و نه از راه نفاق
و ظاهرداری الا قبول فیض و برکت از آن صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل را درینجا غور در کار است که
هرگاه ایمان و ورع و تقوی و زهد باعتراف و اقرار ایشان در حق این جماعه ثابت شد یقینا پس ادعای آنکه در امر
خلافت و در حق اهل بیت از ایشان معصیت بظهور آمده ادعای خلاف ثابت بالیقین است پس معلوم شد
که این امر هم از ایشان بنابر تمسک بدلیلی یا بفهم این امر از نصی واقع شده باشد نه بنابر قصد معصیت زیرا که اگر
صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چرا حرکت بی برکت از ایشان دیده و دانسته بنابر طمع دنیا
و حب جاه و مال صادر باید والا زهد و تقوی و اجتناب از محرمات در ایشان اصلا موجود نبود و آنچه
گفته است که این همه برای آن بود که از نظر خلایق دور نیفتند رجم بالغیب و ادعای علوم غیب است ما مردم
مکلف بظاهر حالیم هر کرا بحسب ظاهر نیک بینیم نیک گوییم و معهذا باعتراف او علت حسن احوال ایشان برکت صحبت پیغمبر
نبوی بود پس البته در بواطن ایشان نیز آن صحبت کیمیا اثر موثر شده باشد بالجمله باعتراف علمای شیعه ایمان
جماعه از اصحاب با ورع و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات بلکه از بعض مباحات نیز کد و کوشش در

در ترویج اسلام و اخراج مشرکین از جزیره عرب و مقابله با کفار فارس و روم و غیر ذلک از خصایص فضایل
ثابت شد والحمد لله الکنون از بحث علو درجه و سمو مرتبه ایشان عند الله و قبول اعمال صالحه ایشان در
بارگاه خداوندی کرده می آید بالیقین معلوم است که هیچ مرتبه اعلی و افضل از خوشنودی خداوند تعالی
نمی تواند بود و هرچه را او تعالی پسند فرمود هرچون که باشد مقبول کافه اهل ایمانست قوله تعالی
والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و
رضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم
ملا عبد الله صاحب اظهار الحق گفته که استدلال اهل سنت و جماعت بر فضل خلفا ازین آیه خالی از قصوری
نیست و در بعض سخنان مشهور روش امامیه قوت تمامی ندارد و بغیر سخنان مشهور جوابی میتوان گفتن
و صورت سخن مخالف اینکه در تفسیر نیشاپوری گفته که قال اهل السنة لا شک ان ابابکر سبق الی الهجرة فهو من
السابقین و قد اخبر الله تعالی بانه رضی عنه و لا شک ان الرضی معلل بالسبق الی الهجرة فیدوم
بدوامه فدل ذلک علی صحة امامته و عدم جواز الطعن فیه و بعد از نقل این کلام گفته که جواب گفتن
این سخن بارتکاب آنکه در حق هجرت و نصرت ایمان شرط است و آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
حتی قبل از صدور ناخوشی با امیر المومنین از انصاف دور است و گفتن اینکه مراد از سابقین بهجرت و نصرت
آنها اند که تصدیق امامت بلا فصل برای امیر المومنین کرده باشند و بوصیت حضرت پیغمبر در امر خلافت عمل
کرده باشند تکلفی است دور از کار چرا که در الفاظ آیه چیزی که مشعر باین قید باشد نیست انتهی کلامه بلفظه و ازین
کلام صریح میتوان فهمید که هرگاه انکار امامت مرتضی مخصص عموم آیه نتوانست شد تقصیرات دیگر مثل
منع فدک و غیره که بوقوع آمده بطریق اولی مخصص نمیتواند شد چرا که در الفاظ آیه چیزی که مشعر باین قید هم باشد موجود نیست
بعد از آن ملا عبد الله گفته است اولی آنست که جواب باین روش گفته شود که این دلالت میکند مگر برینکه
حق سبحانه تعالی از سابقین مهاجرین و انصار از این فعل ایشان که سبقت بهجرت و نصرت پیغمبر او بوده باشد
راضی شد و هرگاه فعلی از افعال ایشان راضی شود یقین که جزای آن خلود در جنت خواهد بود اما دخول جنت
که مترتب است بر رضای الهی و انعام آن ظاهر است که موقوف است و مشروط بحسن خاتمه و بقای ایمان تا آخر عمر
و عدم صدور اعمال سیئه محبطه انتهی کلامه بلفظه و این است حال دانشمندان این فرقه که اصلا بجواب کلام
احاطه نمیکنند و اصول عقاید خود را یاد ندارند و از دلالت بر مضمونی که تقریر کرده اصلا اثری ندارند

اصول درست نمیشود زیراکه مدلول آیه تعلق رضا بذوات مهاجرین و انصارست لیکن چون انذوات را بوصف
عنوانی سبقت در هجرت و نصرت یاد فرموده اند لازم آید که این وصف علت تعلق رضا باشد نه آنکه
متعلق رضا همین وصف بود و فرق در میان متعلق بودن رضا و علت بودن تعلق رضا بدیهیست که بر صبیان
هم پوشیده نماند و اگر این قسم تصرف غیر مربوط در کلام الله جاری شود در هیچ مدعا صورت استدلال حاصل
نگردد مثلا آیه موالات دلالت نمیکند مگر اینکه ولایت شما باین وصف متعلق ست یعنی اقامت صلوة
و ایتاء زکوة در حالت رکوع و بقای این وصف مشروطست بحسن خاتمه و کذا و کذا علی هذا القیاس دوم
آنکه چون بالیقین جزای این عمل خلود در جنت باشد پس مانع از وصول این جزا بایشان یا کفر و ارتداد است
یا صدور اعمال سیئه محبطه علی الشق الاول این قاعده برهم میشود که مخالفوه فسقة و نیز خود مولوی عبد الله
مشهدی در سوال و جواب مرقوم الصدر اعتراف نموده اند که انکار امامت حضرت امیر بتاویل باطل
یا بانکار نص موجب کفر نیست و قاضی نور الله شستری در مجالس المومنین قایل شده است بعدم ارتداد
شیخین چنانچه سابق گذشت و علی الشق الثانی خلاف عقائد خود ارتکاب میکند قال نصیر الدین الطوسی
فی تجرید العقاید والاحباط باطل لاستلزامه الظلم و لقوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
و طرفه این است که ملا عبد الله را این عقیده خود مطلقا فراموش شده و انقدر در سخن پروری خود
منهمک گشته که ذکر اعمال محبطه خلفا شروع نموده و چهار عمل برشمرده اول آنکه ایشان در غزوه احد
فرار از زحف نموده اند دوم آنکه غصب خلافت مرتضی نمودند سوم آنکه غصب فدک نمودند چهارم آنکه حضرت عمر منع
احضار دوات و قلم نمود و سابق خود در کلام منقول الصدر اعتراف نموده است بآنکه انکار امامت مرتضی
مخصص عموم آیه نمیتواند شد و منافات برضوان ندارد و چون او منافات برضوان نداشت محبط او چگونه
شود حالانکه نزد جمیع شیعه احباط خاصه کفر و اشراکست بدلیل قران لئن اشرکت لیحبطن عملک و فرار
روز احد که بنص قرآنی معفو است و از نزول این آیه پنج شش سال متقدم چگونه محبط این عمل تواند بود که
اول بسبب عفو الهی کان لم یکن شد دوم بعد از وقوع آن این آیه نزول یافت اگر آن عمل حبط شده بود خدا
بعمل حبط شده چه معنی داشت و بالاجماع سوره توبه من آخر ما نزل است و جنگ احد در سال سوم از هجرت
و غصب خلافت مرتضی کفر نیست باعتراف فضلاء شیعه چنانچه گذشت پس احباط چگونه از وی متصور
شود و غصب فدک اول واقع نشده زیراکه ابو بکر فدک را از حضرت فاطمه رضی الله عنها بدست خود در ملک خود

در ملک خود دنیا در ده بلکه منع میراث یا منع هبه ناتمام نموده واین را غصب گفتن کمال بیخبریست ومعهذا این
منع هم بموجب تمسک بحدیث مشهور بود و سعید نشد چه جای آنکه کفر باشد و حبط اعمال تمام عمر نماید و منع
احضار دوات وقلم از شیخین هرگز بظهور نیامده فقط طلب ائتونی بقرطاس فقط این هر دو نبودند جمیع بنی هاشم
واهل بیت درین شریک اند ومعهذا اگر مشوره درین باب داده باشند بخطا در مشوره حبط اعمال صحابه
چگونه شود بالجمله درین مقام حیرت دست و پا زدن ملا عبد الله را باید دید که چه قسم چیزی را دست آویز خود
او بجای نمیرسد واز همین جنس در آیات دیگر مثل اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام
کمن امن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم
درجة عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم
فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم وایه ان الذین امنوا وهاجروا
وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین اووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء
بعض الی آخر سوره ملا عبد الله ودیگر علماء شیعه دست وپا زده وسعی وتلاش نموده آخر تن بعجز
درداده قایل بمراتب عالیه این اشخاص شده اند این است حال مخالفان حضرت امیر واهل بیت بزعم شیعه
از مهاجرین وانصار که خلفای ثلثه هم ازانجمله اند اما حال محاربین ایشان که حضرت ام المومنین وطلحه و
زبیر اند از مهاجرین اولین پس شیعه را درینجا اضطرابیست تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق نمیکردند در مخالف
ومحارب همه را تکفیر مینمودند وسب وتبرا جایز می شمردند وچون متاخرین ایشان متنبه شدند بر آنکه در نصوص
که امامت را در حکم نبوة گیریم ومنکر او را کافر ومرتد شماریم بوجوه بسیار خلل در اصول مذهب راه میباید
ازانجمله آنکه حضرات ائمه بلا تکلف وبلا ضرورت ملجئه نکاح وانکاح با آنها میکردند مثلا حضرت سکینه را
بمصعب بن الزبیر ودختر قاسم بن محمد بن ابی بکر را بحضرت امام محمد باقر نکاح کردند وعلی هذا القیاس این امر
در جمیع حضرات ائمه رائج وجاری بود وهرگز معامله ایشان با منکران امامت خود مثل معامله ایشان با منکران
نبوة نبود وامامت هر امام مثل امامت حضرت امیر است وازانجمله آن که جماعه از اخوان واقارب ایشان
منکر امامت ائمه بوده اند مثل محمد بن حنفیه که منکر امامت حضرت امام زین العابدین بود وباوصف منازعه
ومحاکمه بسوی حجر اسود وشهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی امامت برای خود

و وصیت امامت باولاد خود کرده رفت و نذر و نیاز و خمس وغیره که از طرف مختار بایشان میرسید هرگز امام
زین العابدین را شریک آن نمیکردند و مثل زید شهید که بابا شبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت امام محمد باقر
و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار نشد تا آنکه شهادت یافت
باز اولاد او یحیی و متوکل با اولاد امام جعفر صادق درین باب پرخاش داشته اند و باز اولاد
امام جعفر نیز در میان خودها مثل عبدالله افطح و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند
و اگر اولاد امام حسن رض را نیز بر شماریم که جمعی کثیر مثل نفس زکیه وغیره مدعی امامت خود گذشته اند و منکر
امامت ائمه دیگر و دایره قیل و قال بلکه جنگ و قتال خیلی مشتغل میشود بلکه اتباع اینها جنگ و قتال هم باهم نموده اند
مثلا مختار ثقفی عبدالله پسر صلبی حضرت امیرالمومنین را کشته است چنانچه در کتب انساب و تواریخ
موجود است پس اگر انکار امامت ائمه مثل انکار نبوت نبی کفر باشد اینهمه اشخاص کافر شوند و حضرات ائمه که در حق
زید شهید و محمد بن حنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و فلاح داده اند همه کذب و دروغ باشد و اگر گوئیم
که اولاد علی هرچند منکر امامت امام وقت باشند کافر نمی شوند و دیگران به انکار امامت امام وقت کافر
میشوند لازم آید تفاوت و اختلاف در موجبات کفر حالانکه بالاجماع در موجبات کفر تفاوتی نیست
امام زاده باشد یا علوی هرگاه کلمه کفر بر زبان راند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر
نیست و فرق در مخالف و محارب بر آوردند پس منکر مخالف ست و مخالف فاسق و محارب کافرست اما
درینجا قباحت دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر نباشد و محاربه لازمه انکارست در وقتی
که امام تصرف خود خواهد لابد کفر لازم غیر کفر شد و این معنی محالست بلکه هرچه حکم لازم ست حکم ملزوم ست
پس انکار نیز کفر باشد و بدیهی ست که محاربه خود مرتبه ایست از مراتب انکار که در وقت اراده تصرف
امام انکار بهمین صورت خواهد بود اکثر شیعه جواب این سخن باین روش داده اند که هرچند قاعده همین را
اقتضا میکند که هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن چیز نیز بباید که کفر نباشد زیرا که
محاربه نوعی ست از انکار اما این قاعده را بخلاف عقل در حق محاربان حضرت امیر گذاشته ایم بسبب
رسیدن حدیث متفق علیه که حربک حربی و سلمک سلمی و درین جواب نیز بچند وجه خدشه است
اول آنکه این کلام معمول بر مجازست بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی
امکان ندارد و نیز ظاهرست که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول صلعم نبود حقیقة بل حکما و چون

و چون مجاز بحذف حرف تشبیه شائع شد دوم قبیح بودن این حدیث معلوم شد زیرا که بودن چه مساوات مشبه و مشبه به
در جمیع احکام هرگز در تشبیه لازم نیست و این لفظ را جناب رسول در حق بسیاری از معاریف در حق قبایل
متعدده از اسلم و غفار و جهینه و مزینه نیز فرموده اند و بالاتفاق محاربه با آنها کفر نیست دوم آنکه معنی کلام است
که حرب یک بالخصوص حرب این حرب جماعه کثیر مثل قتله عثمان که در الجمله حضرت امیر هم باشد حرب رسول نبود و این
اضمار بسیار متعارف و رائج است مثلا شخصی دوست خود را میگوید که هر که ترا بد خواهد بدخواه من است و الا لازم آید که
دوست او در زمره مردم کثیر باشد که آن مردم را بجهت امر عام مشترک کسی بد خواهد البته در عموم کلام آن شخص
داخل نمیشود لغة و عرفا و این صحابه کبار و ام المؤمنین بالتخصیص قصد محاربت حضرت امیر نداشتند بلکه
از قتله عثمان استیفاء قصاص مقصود داشتند چون حضرت امیر هم شریک آن لشکر بود با ایشان نیز محاربت
واقع شد سوم آنکه حرب یک حرب کنایت است از عداوت یک عداوتی و پر ظاهر است که این اشخاص عداوت حضرت امیر
نداشتند و حرب ایشان بنابر عداوت نبود محض برای رفع فساد امت و استیفاء قصاص مقابله نمودند بمقابله
انجامید چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا موجب مدح و ذم شود مثلا اگر شخصی
گوید که هر که این آوند را بشکند او را چنین و چنان کنم و شخصی از راه خطا در رفتن راه لغزش یافت و پای او به آوند
رسید و شکست بالاجماع او را شکننده نتوان گفت و در وعید داخل نشد و همین است حال محاربه ایشان با حضرت
از روی تواریخ معتبره پنجم آنکه سلمنا محاربه به حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربه رسول است لیکن
محاربه رسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه با انکار نبوت و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال کفر نیست بدلیل
آیت قرآنی در حق قطاع الطریق که بالاجماع کافر نمی شوند گو فاسق باشند قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون
الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا الخ و در حق سود خواران همین وعید وارد است
و سود خوار بالاجماع کافر نیست قوله فاذنوا بحرب من الله و رسوله بلکه درین آیات حرب خدا و رسول
هر دو در حق فساق ثابت فرموده اند و در حدیث مذکور تنها حرب رسول است پس چون حرب خدا و رسول
هر دو موجب کفر نشود حرب رسول تنها چرا موجب کفر باشد آری حربی که با رسول از راه انکار دین و اثبات
اسلام واقع شود بلاشبهه کفر است نه مطلق حرب کسی چه میتوان گفت در حق حضرت موسی که در محاربه حضرت هارون قصور
نفرموده تا آنکه ریش هارون را گرفته بسوی خود کشیدند و فرمود که یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا برأسی در محاربت عذر این
حرکات میشود و حال آنکه حضرت امیر نیز بحکم انت منی بمنزلة هارون من موسی

همان رتبه داشت و زوجه مطهره رسول آنجناب حامی قتله عثمان و مداهن در اجرای قصاص فهمیده بالا و بر
پرخاش شد بعینها مثل حضرت موسی که هارون را حامی گوساله پرستان و مداهن در اجرای حد و تعزیر فهمیده
این اهانت نسبت به برادر کلان و پیغمبر بعمل آورد پس اگر حرب رسول کفر میبود حضرت موسی حاشا و من ذلک
در افساعت کافر می شد والعیاذ بالله من ذلک و معامله که برادران حضرت یوسف با آنجناب کردند و حضرت
یعقوب را المی که رسانیدند از محاربت چه کمی دارد و درین مقام راه انصاف باید پیمود و رتبه هر کس را ملاحظه باید نمود
جانب ثانی نیز ام المومنین است زوجه رسول که بحکم نص قرآنی مادر مومنان و مادر حضرت امیر است اگر مادر پسر خود را
توبیخ و زجر و تهدید نماید نماید کوان لیس فی نفس الامر از جنایت بری الذمه باشد ما و شما را نمیرسد که مادر او را نیز
طعن خود بگیریم چنانچه بر حضرت موسے و برادران حضرت یوسف نمیرسد که زبان طعن بر کشائیم بلکه
درینجا نسبت مادری و پسریست و در انجا نسبت برادری و مساوات مصرع گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
بالجمله معلوم شد که تمسک بحدیث حربک حربی در اثبات کفر محاربان حضرت امیر هرگز بر قاعده نمی نشیند
و مخالف اصول بسیار میگردد و ایمان و اعمال صالحه آن محاربین جائی نرفته مانع بغض و عداوت و سب و تبرا
و فرق در مخالف و محارب بوجهی معقول نیست درینجا نیز کلمات بعض علمای شیعه باید شنید قاضی نور الله شوستری
در مجالس المومنین خود آورده که مفهوم تشیع اینست که خلیفه بلا فصل بعد از حضرت رسول خدا امرتضی علی ست
و لعن و سب در و معتبر نیست میکنجد که نام حضرات خلفای ثلثه بر زبان شیعه جاری شود و اگر جاهلان شیعه حکم
بوجوب لعن کردند سخن ایشان معتبر نیست و انچه خبث و فحش در ماده ام المومنین عائشه نسبت بشیعه میکنند
حاشا ثم حاشا که واقع باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت پیغمبر خدا اما چون
حضرت عائشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده به بصره آمد و بحرب حضرت امیر اقدام نمود بحکم حدیث
حربک حربی و سلمک سلمی که فریقین در مناقب امیر روایت کرده اند حرب حضرت امیر با حرب حضرت پیغمبر
یقینا مقبول نیست بنابرین مورد طعن شده بعد از ان متصل همین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب
حدیث از کتب شیعه دیده باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب متواتر نیست
و حکایت توبه خبر واحد اما بنابرین طعن کردن در حق وی جائز نیست انتهی کلامه بلفظه و بر تاریخ دان پوشیده
که توبه حضرت طلحه بدست لشکری از لشکریان حضرت امیر نیز منقول ست و بازگشتن حضرت زبیر خود از معرکه
جنگ بعد از یاد دهانیدن حضرت امیر ایشان را حدیث صحیح پیغمبر که دلالت بر حقیت حضرت امیر میکرد مشهور

مشهور و متواتر نیست پس بنابرین روایات نزد شیعه طعن برین اشخاص جایز نباشد و بهر الحال باید دانست که
متاخرین شیعه مثل ملا عبد الله مشهدی و اقران او ازین عقیده خود که محارب حضرت امیر کافر ست نیز رجوع
کرده بهمین قدر قناعت کرده که محاربه حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه بسر حد فسق و کبیره میرساند اگر
اینها بتکذیب نص پیغمبر نکرده بلکه بنابر تاویل باطل یا انکار نص محاربه او را حلال دانسته‌اند این فسق اعتقادی باشد
نه کفر و چون گفته خواجه نصیر هم نزد علمای شیعه حکم وحی ناطق دارد خصوصا در باب عقاید بعض متاخرین
ایشان درمیان قول خواجه نصیر و ملا عبد الله باین وجه جمع نموده اند و تطبیق داده که به مقتضای حدیث
حربک حربی از محاربه با مرتضی کفر لازم می آید هر چند التزام کفر نباشد و لزوم کفر کفر نیست نزد شیعه نیز بلکه
التزام کفر کفر ست پس قول خواجه باعتبار التزام ست و چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مرتد بر ایشان
نتوان کرد انتهی کلامه والحق کلام این عزیز ناشی از کمال دقت ست که بر اصول شیعه زیاده برین متصور نیست
لیکن حدیث مذکور با وجودیکه قابل تاویل ست و بالقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیات
قطعیه را که در حق عموم مهاجرین و انصار و بالخصوص در حق ازواج طاهرات و این دو بزرگوار
وارد شده است و نیز لزوم کفر این اشخاص بر قواعد شیعه درست نمیشود که غایت کار محاربه با امام وقت بغی ست
والبغی فسق لا کفر و اگر بنابر شبهه یا تاویل باشد فسق هم نمیماند بلکه خطاء اجتهادی میگردد و چون منتهای کلام
شیعه درین مبحث معلوم شد ضرور افتاد که مذهب اهلسنت نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست که مخالفت
حضرت امیر بنابر اجتهاد در مسایل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام هبه قبل القبض و تقسیم خمس و متعه
الحج وغیره از آن باب ست اصلا کفر نیست و معصیت هم نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود از مجتهدین
صحابه و مجتهدان را در مسائل اجتهادیه با هم خلاف جایز ست و هر مجتهد ماجور ست و محارب حضرت مرتضی
اگر از راه عداوت و بغض ست نزد علمای اهلسنت کافر ست بالاجماع و همین ست مذهب ایشان در حق
خوارج و اهل نهروان و حدیث حربک حربی نزد ایشان بر همین محمول ست اما در اینجا لزوم کفر ست نه التزام
آن پس اطلاق مرتد بر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار بی مغز و مقابل نصوص قطعیه قرآنی و احادیث
متواتره پیغمبر ست موجب اعذار ایشان نمیتواند شد پس خوارج نزد اهلسنت در احکام اخروی کافر اند
و دعای مغفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند و علی هذا القیاس و محارب حضرت امیر
نه از راه عداوت و بغض بلکه بشبهه فاسد و تاویل باطل مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین پس در خطاء

الزوم ست موافق ظاهر حدیث ست و قول ملا عبد الله و اقران او باعتبار عدم

اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک اند فرق این ست که این خطاء اجتهادی و فسق اعتقادی اصحاب جمل
اصلا مجوز طعن و تحقیر نیست بسبب ورود نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره در مدح و ثنا و حوالی ایشان
سوابق اسلامیه ایشان و ثبوت قرابت و علاقه نسبی و صهری ایشان با جناب پیغمبر مثل نجد در حق حضرت موسی
چون نصوص قطعیه قایم ست بر عصمت و علو درجه مانع ست از طعن و تحقیه ایشان در رنجه با برادر خود هارون
بعمل آوردند از راه عجلت و بی تاملی و اهیج لله فی والله بودند بهوای نفسانی و نه غیرت حاشا جنابه من ذلک
و در اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم ست نظر بعمومات آیات و
احادیث داله بر فضایل صحابه بلکه جمیع مومنین و امید شفاعت و نجات بعضی پروردگار را بی اگر اهالی
شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر داشته است بلکه تکفیر آن جناب بالعیاذ سب و لعن
قباب میکرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست و چون اینمعنی تا حال از روی معتبره ثابت نشده و اهل
ایمان آنها بالیقین ثابت ست تمسک باصل داریم بالجمله اجماع اهلسنت است بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر
یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف دینی مثل علم و عدالت و تقوی
و ورع کافر ست و چون این معنی در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوسته آنها را کافر میگویند و از دیگران
هرگز به ثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمیکنند این است تنقیح مذهب اهلسنت درین باب و موافق اصول
ایشان نیز راکه اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین کافر ست و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن
ایشان و لایق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت ست پس منکر این امور
کافر باشد و محاربت ایشان از راه شامت نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق عملی
یا فسق اعتقادیست نه کفر و درین اصل امامیه نیز متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند **اقول** مقصود
از تمهید این مقدمه اینست که ناصب عداوت اهل بیت علیهم السلام نخواهد که امیه خود را از مورد لعن
نجات دهد پس باید فهمید که این خیال بست بغایت محال زیرا که بر تقدیر آنکه مطلب عبارت محقق طوسی
علیه الرحمه چیزی باشد که بذهن قاصر او رسیده وجه استحقاق لعن ایشان منحصر در محاربه حضرت امیر المومنین
علیه السلام نیست چه بر تو سابق برین ظاهر گشته و هم عنقریب واضح خواهد شد که هر که منکر یکی از اصول
دین و یا منکر یکی از ضروریات دین و یا مذهب باشد ملعون است گو محارب نباشد و محقق طوسی علیه الرحمه
کم من لا یکون محاربا لا یکون ملعونا کافرا فالجواز ان یکون المحمول عم اما قوله ان محاربوه فسقة عنا

فمعناه انه لا بد من ان یکون مخالفه فاسقا الا انه لا یکون الا فاسقا فانه من ضروریات
مذهبنا ان بعض انواع مخالفته یجر الی الکفر والکفر مستلزم للفسق علامه علیه الرحمه میفرماید
ای فسق اعظم من الکفر و هم میتواند شد که مراد محقق این باشد که مخالف علی بن ابیطالب با ادعای که منکر
یکی از ضروریات دین نباشد مسلم فاسق است چنانچه سائر مخالفین اعنی در دار دنیا احکام اسلام
بر آنها جاری میشود کو در دار آخرت مخلد بنار خواهند بود چنانچه حال منافقین در وقت نبی
مئوال بود لهذا ابن ابی جمهور رحمة الله علیه در رساله خود این مطلب را باین عبارت موی ساخته
اما المخالف لعلی ع اذا لم یبلغ حد المحاربة او المقدم علیه غیره والمعتقدان خلافته
کانت بالبیعة لا بالنص فهو فاسق عندنا ولیس بکافر لدخوله فی الاسلام المطلق
الذی هو الاقرار بالشهادتین هذا حکمه فی الدنیا واما فی الاخرة فیحکم علیه بالعقاب
لترکه اعتقاد امامته الواجب علیه انتهی اری اکثر اوقات استعمال فسق در خصوص معنی خروج
عن طاعة الله مع الایمان می شود و ازین لازم نمی آید که هر جا که لفظ فاسق مستعمل شود همین معنی
مراد باشد کیف و جناب حق سبحانه تعالی میفرماید و لقد انزلنا الیک آیات بینات وما یکفر
بها الا الفاسقون و نیز میفرماید و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة
ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم و اخذتم
علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک
فاولئک هم الفاسقون و ظاهر است که او سبحانه تقدس و تعالی درینجا لفظ فاسق بر مرتد اطلاق
کرده و نیز میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
و تؤمنون بالله ولو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون
و درین مقام لفظ فاسق در مقابله مومن واقع شده و درین هر دو آیه بهیچ وجه ممکن نیست که فاسق را
مومن توان گفت و نیز میفرماید المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر
و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون
و امثال این آیات در کلام مجید بسیار است و ازینجا ظاهر میشود که این مجادل متعصب کلام
محقق علیه الرحمه را درین مقام محض بر سبیل تدلیس و مغالطه ذکر نموده و بر کلام سفاهت نظام

خودان بدلیل شمرده بوحالانکه کلام محقق علیه الرحمه در غایت جودت و متانت ست و توهم نشود که اینمعنی
که در باب مخالفین جناب امیر علیه السلام و مخلد بودن آنها در نار و در تفرقه میان ایمان و اسلام گفته می شود
از تصریحات و مستحدثات متاخرین اصحاب ماست زیرا که متقدمین اصحاب ما باین تصریح نموده اند چنانچه ابن بابویه
علیه الرحمه والرضوان در اعتقادات خود میفرماید و اعتقادنا ان حجج الله تعالی علی خلقه بعد نبیه
محمد صلی الله علیه وآله وسلم الائمة الاثنا عشر اولهم امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم
علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن الحجة القائم
بامر الله صاحب الزمان و خلیفة الرحمن فی ارضه الحاضر فی الامصار الغائب عن الابصار
صلوات الله علیهم اجمعین و اعتقادنا انهم اولوا الامر الذین امر الله بطاعتهم و انهم المعصومون
عن الخطاء والزلل و انهم الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و ان لهم المعجزات
والبراهین والدلائل و نعتقد ان حبهم ایمان و بغضهم کفر و ان امرهم امر الله و نهیهم نهی الله
و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصیة الله و ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و ذکر
ظالمین فرموده اعتقادنا فیهم انهم ملعونون والبرائة منهم واجبة والائمة فی کتاب الله
عز و جل امامان امام هدی و امام ضلالة قال الله تعالی جل ثناؤه وجعلناهم ائمة یهدون
بامرنا و قال عز و جل وجعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیمة لا ینصرون و اتبعناهم فی هذه
الدنیا لعنة و یوم القیمة هم من المقبوحین و قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من ظلم علیا مقعدی
هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی و من تولی ظالما فهو ظالم قال الله عز و جل
لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار والظلم هو وضع الشیء فی غیر موضعه فمن ادعی الامامة
و لیس بامام فهو الظالم الملعون و من وضع الامامة فی غیر اهلها فهو ظالم ملعون و قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم من جحد علیا امامته بعدی فقد جحد نبوتی و من جحد نبوتی فقد جحد الله ربوبیته
و قال النبی ع یا علی انت المظلوم بعدی من ظلمک فقد ظلمنی و من انصفک فقد انصفنی و من جحدک
فقد جحدنی و من والاک فقد والانی و من عاداک فقد عادانی و من اطاعک فقد اطاعنی
و من عصاک فقد عصانی و اعتقادنا فیمن جحد امامة الائمة من بعده صلوات الله علیهم

عليهم انه بمنزلة من جحد نبوة الانبياء واعتقادنا فيمن اقر بامير المومنين عليه السلام
وانكر واحدا من بعده من الائمة انه بمنزلة من اقر بجميع الانبياء ثم انكر محمدا صلى الله عليه وآله
وقال الصادق ع من شك في كفر اعدائنا والظالمين لنا فهو كافر واعتقادنا فيمن قاتل
عليا قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم من قاتل عليا فقد قاتلني وقوله من حارب عليا فقد حاربني
ومن حاربني فقد حارب الله وقوله لعلي وفاطمة والحسن والحسين انا حرب لمن حاربكم
وسلم لمن سالمكم انتهى كلامه وشهيد ثاني قدس الله سره فرموده كه معارفي كه بآن ايمان حاصل ميشود
پنج اصل است اول معرفت حق جل وعلا است ومراد بآن اعتقاد جازم ثابت است بآنكه خداوند عالميان
موجود است وازلي وابدي است وواجب الوجود بالذات است يعني وجود او ذات قديم اوست بي آنكه
محتاج بعلتي بوده باشد وآنكه تصديق نمايد بصفات كماليه ثبوتيه او ومنزه داند او را از آنچه لايق بجناب عزت وجلال او
نباشد از صفات مخلوقات وممكنات اصل دوم تصديق بعدل وحكمت خدا است وعدل آنست كه ظلم نميكند
وامري كه بعقل قبيح است ازو صادر نميشود اصل سوم تصديق به نبوت محمد است وبجميع آنچه آنحضرت
آورده است تفصيلا در آنچه معلوم باشد تفصيلا واجمالا در آنچه معلوم باشد اجمالا اصل چهارم تصديق
بامامت دوازده امام است بعد از حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم واين اصل مخصوص فرقه اماميه است
واز ضروريات مذهب ايشان است زيرا كه مخالفين امامت را از فروع مذهب ميدانند نه از اصول وشرط است
كه تصديق كنند بآنكه ايشان امامانند كه هدايت ميكنند مردم را بحق وانقياد ايشان باوامر ونواهي بر همه
خلق واجب است انتهى كلامه اعلى الله مقامه ومحقق طوسي عليه الرحمه در رساله قواعد العقايد گفته اصول ايمان
نزد شيعه سه چيز است تصديق بوحدانيت خدا در ذات او ودر افعال او وتصديق به پيغمبري پيغمبران و
تصديق بامامت ائمه بعد از پيغمبران انتهى كلام المحقق رحمه الله واين كلام برهان قاطع است بر فساد ذهن واعوجاج
طبع اين معاند مجادل كه از عبارت تجريد محقق ميخواهد كه كفر را مخصوص بمحاربين گرداند وخلفاي ثلثه
خود را از ان نجات دهد ونجات متصور نيست بلكه علاوه بر كفر در سلك فساق داخل ومنسلك
گرديدند لله در القائل كه حسب حال اين متعصب ميگويد ع ذهب الحمار ليستفيد لنفسه قرنا فآب
وماله اذنان + وصاحب نواقض الروافض گفته ومن العجب ان الرفضة احدثوا قولا آخر
ويقولون ان الاسلام عين التصديق المذكور في تعريف الاسلام مع التلفظ بالشهادتين

والایمان اخص من الاسلام لانهم یعتبرون فی تحققه التصدیق بامامة الائمة الاثنی عشر بالنص
المعین من غیر فصل بین النبی واول الائمة علیهم السلام وجمیع معتقداتهم مثل حیات محمد بن الحسن
العسکری وعصمة الائمة وغیرهما فعندهم یوجد من کان مسلما غیر مؤمن وغالب اصحابهم
یقولون غیر المؤمن مخلد فی النار علی انه یلزم خلود اغلب المسلمین فی النار انتهی کلامه وازین دریافت
می شود که بودن امامت ائمه از اصول ایمان نزد امامیه وبودن انکار آن مستلزم خلود فی النار بمرتبه شایع است که
احدی را مجال انکار آن نیست حتی که صاحب نواقض در مقام رد نوشته که ازین لازم می آید خلود اکثر مسلمین در نار
قوله علیه ما علیه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین آورده الخ **اقول** پوشیده نماند که این کلام
بر تقدیر صحت وصدور آن از فاضل مذکور قادح مقصود ما ومفید مطلوب او نمی شود زیرا که سابق گذشته
که فاسق در مقابله مؤمن اطلاق شده پس فرق میان کفر وفسق همین است که کافر نجس است در دنیا ومخلد است
فی النار در عقبی وفاسق که بسبب انکار یکی از ضروریات مذهب باشد مخلد در نار خواهد بود گو در دار دنیا
احکام مسلمین بسبب اقرار شهادتین بر او جاری شود چنانچه سابق به تفصیل وتوضیح معلوم گردید **قوله**
چون ایمان جماعه که بحضرت مرتضی مخالفت نمودند باقرار واعتراف محققین ایشان ثابت شد
اقول اعتراف شیعه بایمان جماعت مذکوره از عقاید ابن بابویه علیه الرحمه وعبارت شهید ثانی رحمه الله
وعبارت محقق در رساله قواعد العقائد بوجه احسن ظاهر میشود چنانچه عنقریب مذکور شد **قوله** ملا عبد الله مشهدی
در میان آیه یا ایها الرسول بلغ الخ **اقول** باید دانست که ملا عبد الله مشهدی اصلا از مشاهیر علما نیست
چه مشاهیر علما کسانی را باید شمرد که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث وبیان اصول
ومسائل فقه ودر کتب متداوله رجوع واستدلال باقوال اینها واقع شود چنانچه شیخ محمد یعقوب کلینی
وابن بابویه وشیخ مفید وسید مرتضی وشیخ الطائفه رضوان الله علیهم از قدما ومحقق طوسی
وعلامه حلی ونظرای ایشان از متاخرین وملا عبد الله مشهدی شخصی مجهول الحال است که باوجودیکه
بعون ومنت الهی درین بلاد اکثر کتب مشهوره متقدمین ومتاخرین بغایت متعارف ومتداول واحوال
علمای کرام از متقدمین ومتاخرین وکتب وتصانیف ایشان عوام طلبه این دیار را محفوظ وملحوظ است اصلا
ومطلقا نام او ونام تصنیف او که کتاب اظهار الحق است گوش زد هیچ کسی از خواص وعوام این دیار نیست
چه جای آنکه در کتب متداوله مذکور باشد هرگاه که اصل بودن امامت در تحقیق ایمان کلام متقدمین و

غدیر و تنها ضرر بن علمای کرام و حدیث معصوم بیان کردیم و بکلام مخالف بر این معنی استدلال کردیم اما اثبات
از ضروریات مذهب ماست و منکر آن نزد ایشان مؤمن نیست پس در این حال استدلال تو بکلام شخصی فقیه
مجهول الحال از درجه اعتبار ساقط است چه ما را نرسد که بگوئیم او شیعه بود یا اگر شیعه هم بوده باشد چنین
نگفته است پس بر تو لازم است که اول تشیع او برهان آری و ثانیا صحت نقل از او با اثبات رسانی و
نه از راه جدل و بی انصافیست چه این عصبیت مخصوص فرقه ضاله مبتدعه اعدای اهلبیت است
نمی بینی که هرگاه حدیثی مناقض مذهب ایشان از کتب متعارفه ایشان نقل کنیم میگویند که در صحاح نیست
که در مسند ابن حنبل که از ائمه ایشان است بوده باشد و اگر وجود آن در یکی از صحاح ثابت شود گویند که
در صحیحین نیست و هرگاه در صحیح مسلم یافته شود گویند در بخاری نیست و هرگاه در بخاری یابند بعضی به تضعیف
رجال کوشند و اکثری مبادرت کنند و گویند که روافض الحاق کرده اند یا تاویل و در انکار کنند و این عادت
ایشان به وجهی شایع است که احدی مجال انکار آن ندارد و بر سبیل تنزل میگوئیم که بر تقدیر تسلیم این کلام ملا عبد الله
مشهدی مفید مطلب تو به هیچ وجه نمیتواند شد چه مکرات و مرات بر اثبات رسانیده شد که آنچه مقتضی جواز
لعن و وجوب تبرا و خلود فی النار باشد انتفای ایمان است با اخلال شرطی از شروط آن نه انتفای اسلام با نکار
شهادتین پس در این صورت بقای اسلام با وجود انتفای ایمان از لعن و تبراهای نمیتواند داد و لیس ارتداد
مذکوره که از عبارت کتاب اظهار الحق مستنبط می شود ارتداد بمعنی ترک اسلام خواهد بود بلکه بمعنی انتفای ایمان
چنانچه در تحقیق عبارت تجرید محقق رحمه الله به تفصیل بیان نموده شد بعد از آن ناصب علیه ما علیه میگوید
در این کلام چند فائده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص مدلول آن بنابر تاویل فاسد کفر است بلکه
از فسق اعتقادی که آن را در عرف اهلسنت خطای اجتهادی گویند اقول این فائده من قبیل بناء الفاسد
علی الفاسد است چه سابق بیان شده که عدم کفر بمعنی انکار شهادتین و نجات مستلزم وجود ایمان نیست در کلام
ملا عبد الله هیچ جا ایمان ایشان مستنبط نمی شود پس استدلال تو بعدم لزوم کفر ایشان بر نجات ایشان از
لعن و خلود فی النار غایت بی حیائی است اما لزوم فسق اعتقادی مسلم است لیکن این فسق همان است
که در کلام مجید بمعنی ارتداد واقع شده قوله تعالی ءاقررتم قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین
فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون چنانچه سابق گذشت باز ناصب علیه ما علیه میگوید
دوم آنکه غصب فدک و منع قرطاس و غیر ذلک که از بعض صحابه واقع شده بنابر تمسک بحدیث نحن معاشر الانبیا

لا نورث ولا نورث یا بنا بر تمسک بایه الیوم اکملت لکم دینکم نیز کفر نیست بلکه فسق اعتقادی هست که از
خطای اجتهادی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نص امامت موجب سقوط کفر گردید تمسک بحدیث و آیه
در مسئله میراث و نوشتن کتاب که بهزاران درجه دون از مسئله امامت است و بالاجماع از فروع فقهیه جزئیه است موجب
سقوط کفر نباشد **اقول** بر صاحبان بصیرت و اوراکه استقامت ذهن و سلامت عقل ایشان با دیانت
و انصاف و ترک تعصب و اعتساف مجتمع شده مخفی نیست که منشاء این کلام شقاوت انجام و مستوجب شناعت و ملام
دو امر است اول عدم اطلاع او بر مراد علمای امامیه در مواقع استعمال لفظ کفر و فسق و ارتداد چنانچه بتفصیل ایراد
یافته دوم غایت انهماک و توغل او در تعصب و عداوت اشیاع و اتباع اهل بیت رسالت است که غصب فدک را از مسائل
جزئیه فقهیه شمرده سهل انگاشته و حال آنکه بحث غصب فدک و منع قرطاس از مدحضات ملت باطله مخالفین است
و عجز ایشان درین مباحث نزد خواص و عوام بمرتبه ظهور میرسد که اکثری از ایشان که ترک عقائد باطله خود کرده اند
و از شیخین تبرا نموده نظر بهمین که غصب فدک و منع قرطاس با ایمان جمع نمیتواند شد حاصل کلام اینکه امامیه که در مسئله
فدک تکفیر شیخین مینمایند نه از برای آنست که در مسئله میراث خطا کرده اند بلکه بجهت آنکه جناب فاطمه زهرا ع را تکذیب
نموده و گواهی جناب امیر المومنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را که باجماع علما نص انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا مخصوص بایشان است و مستلزم تنزیه ایشان از کذب و معصیت رد کرده اند
و محبت واجبه ذوی القربی را که بمقتضای آیه کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است
ترک کرده اند و ایضا بجهت آنست که باعتراف بخاری حسب روایت او غضبت فاطمة و لم تتکلم حتی ماتت آن معصومه
مظلومه را آزرده اند و این معه ضمیمه فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد
اذی الله و من اذی الله فقد کفر و آیه وافی هدایه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الآخرة مستلزم آنست که روح مطهر حضرت خیر البشر را رنجانیده و برنجانیدن آنحضرت خداوند قهار
جبار را رنجانیده بخود غضب آورده و بمدلول نص کلام مجید مورد لعن شده اند پس کسیکه پایه از
انصاف داشته باشد بادنی تامل جزم میکند که تکذیب فاطمه زهرا و رد شهادت حضرت امیر المومنین ع و حسنین ع
با تصدیق آیه تطهیر و آیه قربی و حدیث فاطمة بضعة منی اصلا جمع نمیتواند شد و مرا باور نمی آید نیز که
اعتقاد حق زهرا بردن و دین همبر داشتن و همچنین حال منع قرطاس است بلکه مراتب ازین اقبح و افحش زیرا که
کلام صدق انتظام جناب رسول خدا ص ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی که بحکم ملک علام

علام وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از شائبه خطا وازوهمت هوا محفوظ و مصون هست لیس کمثلی
بهذیان نسبت کرده بنای ایمان را منهدم ساخته هست ورخنه در شریعت محمدی انداخته وخاندان رسالت را برباد
داده **قوله** واین فرق گویا اجماعی امامیه هست الخ **اقول** خدا شاهد هست وکفی بالله شهیدا که اگر غیرت عجم
نمیبود مستعدان شرف حضور دانشمندان را عار بود که با امثال چنین جلف جاف تکلم نمایند لیکن بمقتضای الضرورات
تبیح المحظورات چار ناچار از علو منازل قرب افکار بحضیض مخاطبه عجوزه شوها خود را فرود باید آورد
بالجمله اگر چشم بصیرت داری چرا بدیده انصاف نظر نمیکنی بانچه بدرجه تواتر رسیده که جناب خاتم النبیین فرموده
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة وبالجمله از امام زاده تو عبدالله بن عمر
بروز یافته پس بدرستیکه در شرح نهج البلاغه که از تصانیف ابن ابی الحدید المعتزلی هست مسطور هست که راوی
ان عبدالله بن عمر طرق علی الحجاج بابه لیلا لیبایع بعبدالملک کی لا یبیت تلک اللیلة بلا
امام لانه روی عن النبی ص انه قال من مات ولا امام له مات میتة جاهلیة وایضا اخرج مسلم
انه لما خلعوا یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال له عبدالله بن مطیع اطرحوا لابی
عبدالرحمن وسادة فقال له عبدالله بن عمر انی لم اتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا سمعته
من رسول الله صلی الله علیه وسلم من خلع یدا من طاعته لقی الله یوم القیمه ولا حجة له ومن
مات ولیس فی عنقه بیعته مات میتة جاهلیة وشارح مقاصد در شرح عقاید اعتراف نموده
که معنی حدیث ماثور همین هست که از ان متبادر هست ودر شرح مقاصد هم از کلام او استشمام رایحه رضا می شود و
هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بطور کافه اهل اسلام واجب هست که امامت از اصول دین باشد فضلا عن
الامامیه تا حال هیچ از عوام وخواص امامیه بفرعی بودن مسئله امامت قائل نشد چه جای انکه اجماع امامیه بران
منعقد شده باشد لیکن اذا القیت جلباب الحیا فقل ما شئت فان من لا حیاء له لا ایمان له بعد
نقل کلام ملا عبدالله مجهول الحال **قوله** وازین کلام صریح معلوم میشود که ایشان را زیاده بر اصل ایمان
ورع وزهد وتقوی ببرکت دریافت صحبت شریف نبوی الخ **اقول** تدلیس وتلبیس هست که از روی وزیافته
والا ملا عبدالله ذکر ایمان در این کلام که ازو نقل نموده نموده اری او گفته که متغلبه اسلام داشتند ودرا
که ازین لازم نمی آید حکم بایمان انها و از ابقای برکات صحبت به بعض وجوه لازم نمی آید تحقق اثر شرف ان
بجمیع وجوه کیف والا باید بعضی از اعمام حضرت نبوی که مزید بر شرف صحبت قرابت قریبه داشتند

بطریق ولی سعید دارین بیشدند بالجمله غرض ملا عبدالله این است که هرچند بسبب شرف صحبت آنحضرت بعضی از
اخلاق حمیده داشتند لیکن بسبب خبث طینت که داشتند بسبب انکار بعضی از اصول دین از ایمان بی بهره گردیدند
و سعدی درین قال ه هرگز از وی به بهبود نداشت * دیدن روی نبی سود نداشت * **قوله** والا قبول فیض برکت
از آن صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل را درینجا غور درکار است الخ **اقول** اخبار بسیار بطرق کثیره
مسطور است که بسبب خلط طینت کافر است از کفار بمسلمانان که از سعادت ایمان بهره ندارند بعضی از اخلاق
حمیده و صفات پسندیده بروز می یابد لیکن طینت خبیثه اصلیه شان بعد مردن آنها را بدرک اسفل
میرساند بالجمله بسبب برکت وجود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کفار و مشرکین از عذاب عاجل دنیوی نجات یافته اند
چنانچه قول حق تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم برین دلالت دارد پس حال نظر ایشان را برکت
برین قیاس باید نمود **قوله** که اگر صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت بی
از ایشان ا **اقول** عدم تاثیر صحبت نبی از روایات صحاح سته که متضمن ارتداد بسیاری از صحابه رجعت
قهقری نمودن شان و داخل شدن شان در جهنم معلوم و متیقن است پس اینهمه سخن های لاطائل مثل ناقه عشوا
که میزنی اگر مرتضی تو این است که علی را عمر یا عبدالله سلب برکت صحبت آنحضرت بالکلیه از پیران خود نمایی
چنانچه از شرح مطهره تو معتبادرست هم باین معامله راضی شدیم سخن را کوتاه باید نمود **قوله** رجم بالغیب
وادعای علوم قلوب نیست مردم مکلف بظاهر حالیم الخ **اقول** رجم بالغیب نیست رجمی است بر شهادت قوله یا علی
لا یبغضک الا منافق وعلی مع الحق وفاطمة بضعة منی الخ وضغائن فی صدور قوم الخ و من
مات ولم یعرف امام زمانه و امثال ذلک من الاحادیث الکثیرة **قوله** باعتراف علمای شیعه ایمان تا اعد
اصحاب با ورع و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات الخ **اقول** باطن علمای شیعیان گردن کار زبان اشکند
درجات ار و مد اعمال صالحه بر تعلیمات ملاحظه باید نمود اول بجای اسلام ایمان را استعمال نموده بطرف علمای الله
نسبت نموده بعد از آن فضل بسیر بطرف علمای شیعه این را نسبت داده والله معلوم است صاحبان عقل و فراست
کرامت و دیانت مثل ابا فضل دلی بهره و بی نصیب است و سعید از ناظرین کتاب جاینداره اما آنچه
ازان در باب مابه جو بعضی از صحابه متنازع فیهم متمسک می شود بقول حق تعالی والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا پس باید دانست که باتفاق اهل اسلام در صحت

و صحت هجرت و ترتب ثواب بر آن ایمان شرط است و از نجاست [illegible] که درین هجرت شریک ابوبکر بوده
مشرک بود چنانچه در کتاب طبقات واقدی تصریح بآن واقع شده مقبول الهجرت نخواهد بود چرا که باتفاق اهل سنت
صحت عبادت نیست همچنین باتفاق و یقین شرط ترتب ثواب هجرت صحت نیت ست چنانچه دلالت میکند بر آن
حدیث متواتر انما الاعمال بالنیات و لکل امرء ما نوی فمن کانت هجرته الی الله و رسوله الخ
و هم اینها در اول صحیح بخاری و غیره مسطور است پس تا وقتیکه ما را علم بصحت نیت ابی بکر بثبوت نرسد دخول
او در مدلول این آیه متیقن نمیشود و تا متیقن نشود احتجاج باین آیه بر علو مرتبه او نمی توان نمود و ایضا اکثر
بعض از علما دلالت میکند که مراد از سبقت فی الهجرت مهاجرت بنی هاشم است از مکه بشعب و یا هجرت بطرف حبشه
که برای پیشتر از هجرت مدینه بوده پس درین صورت ابی بکر را شرف سبقت هجرت صوری هم نخواهد بود و ایضا
احتجاج باین آیه موقوف است که بثبوت رسد که هجرت ابوبکر باجازت حضرت نبوی واقع شده و شیعه
این را قبول ندارند و ایضا بل الانسان علی نفسه بصیرة احوال هجرت خود را ابی بکر و دخول خود را در مدلول
این آیه بهتر میدانست حال این که کتب مخالفین دلالت میکند بر آنکه در وقت وفات میگفت یا لیتنی
لم اکشف بیت فاطمة و نحو ذلک و ایضا محل کلام است اینکه مراد از سابقین سابقین فی الهجرت باشند یا سابقین
فی الاسلام چنانچه در تفسیر کبیر رازی و غیره مسطور است و تفصیل این اجمال از کتاب کبیر که درین نزدیکی بمنصه ظهور جلوه گر
گردیده طلب باید نمود و ایضا آنچه بعد تامل و نظر دقیق ظاهر میگردد این است که این آیه در شان کسانی نازل شده
که در حال نزول آیه سبقت بطرف موت کرده بودند از مهاجرین و انصار و با ایمان ازین جهان انتقال کرده
بودند زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر میدهد که ایشان از خدای خود راضی شدند و معلوم است
که اگر اینها زنده میبودند مناسب این بود که حق تعالی بصیغه مضارع که یرضون باشد این مطلب را ادا نماید نه بصیغه
ماضی و ایضا متبادر ازین رضا این است که چون در آخرت علو مرتبه خود را دیده اند راضی شده اند والا هر یک
از صحابه رسول خدا از خدای خود در دار دنیا راضی بوده پس ظاهر آنست که با عدم رضا از حق تعالی ایمان
متصور نباشد و این خلاف آنست که نواصب در باب صحابه گمان دارند بالجمله عقل سلیم حاکم است بآنچه در معرض
بیان آمد و لا اقل از ینمعنی احتمال دارد و قد تقرر فی موضعه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و بنابرین
تفسیر آیه بسوی کسانی خواهد بود که قائل هستند که قبل از ممات مؤمنین داخل [illegible] نشوند تا معنی اعد لهم جنات
درست شود و هذا ظاهر لا سترة فیه و ابو جعفر شیخ ابن ابی الحدید در باب آیات بکر بحسب عمومات دلالت برجوع

صحابه بیکند عموماً کلامی بسیار شنیع و مدلل بدلایل و براهین گفته و چون آن کلام در کمال بسط و بزبان عربی ست
بترجمه بعضی از فقرات آن اکتفا می نماید پس او گفته که اما آنچه وارد شده است در قرآن مجید از قول حقتعالی
لقد رضی الله عن المؤمنین قول حقتعالی محمد رسول الله و الذین معه الخ و قول النبی ان الله اطلع
علی اهل البدر پس با وجود تسلیم خبر تمام اینها مشروط بسلامتی عاقبت است و جائز نیست که حکم علی الاطلاق
خبری دهد از مکلف غیر معصوم باینکه بر او عذابی نیست هر چه خواسته باشد بکند و کسیکه انصاف دارد و احوال
صحابه را تأمل نموده میداند که احوال آنها مثل احوال ما بوده است و آنچه بر ما جائز است بر ایشان نیز جائز بوده
و غیر از شرف صحبت ما به الامتیاز در میان ما و ایشان چیزی نبوده و معلوم است که صحبت رسولخدا موجب آن
نمیشود که صدور خطا و گناه از اصحاب ممتنع باشد و چگونه چنین باشد و حال اینکه اگر چنین بود عایشه محتاج
نمیشد باینکه در باب برائت او از مجوز آیه از آسمان نازل شود بلکه میبایست که جناب سید المرسلین از
اول روز میگفت که اهل افک کاذب اند چه عایشه شرف صحبت از دیگران بمراتب زیاده حاصل نموده و کسیکه
شرف صحبت بهمراه او اینها حاصل باشد گناه از او جائز نبود و صفوان بن معطل هم از اصحاب بود و پس میبایست که
پیغمبر محزون و غمگین نشد و میگفت که چون صفوان از صحابه است صدور معصیت از او جائز نبود و گفته نیست
که جسارت داشته باشد بر این که بگوید که برائت از هیچ یک اصحاب محمد جائز نیست هر چند از ایشان بدیها و معاصی
بظهور رسد بعد از آنکه جناب حقتعالی در حق جنابیکه شرف صحابه بر وبیه او حاصل کرده باشند بگوید لئن اشرکت
لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین و بعد قوله تعالی قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم
عظیم و بعد قوله تعالی فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون
عن سبیل الله لهم عذاب شدید مگر اینکه آن شخص فهم نداشته باشد و امثال این کلمات بسیار گفته بجهة خوف
تطویل باینقدر اکتفا نموده شد و اما اینکه از ملا عبد الله نقل نموده که او گفت آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
پس معلوم است که یا ملا عبد الله از امامیه نبوده و یا اینکه جامع کلمات این مزخرفات را از پیش خود داخل نموده
و یا مراد او از ایمان درینمقام اسلام است و معلوم است که خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره نداشت باتفاق
من علماء الامامیة **قوله** اول دلالت آیه بر مضمونی که تقریر کرده اصلاً از روی قواعد اصول درست نمی شود الخ
اقول وارد می شود بر این اولا اینکه آنچه در بیان اهل منطق تقرر یافته است این است که مفهوم موضوع قضیه را
تعبیر بوصف عنوانی می نمایند و معلوم است که مفهوم موضوع درینجا سابقیه اولیه است و هنوز باثبات

بانبات نرسیده که مراد از سبقت در اینجا سبقت فی الهجرة است پس غایت ما فی الباب علت رضا سبقت الی
الاسلام یا سبقت الی الموت یا سبقت الی الهجرة لا علی الیقین خواهد بود و این علت بهمه جهات توضیح وجه
مفید نمیتواند شد و ثانیاً اینکه علت رضای مهاجرین و انصار از حق تعالی مجرد هجرت و نصرت نمیتواند شد
بلکه نظر دقیق حکم میکند که رضای آنها از حق تعالی و تسلیم اوامر و نواهی و علت هجرت و نصرت شده و این قرینه
دیگر است بر اینکه مراد از سابقین یا سابقین الی الموت اند چه سوت الجنت و مشاهده درجات را مدخلیه تمام در
رضای آنها از حق تعالی است و ثالثاً اینکه غایت ما فی الباب آنکه از آیه علت بودن هجرت و نصرت
در باب رضای حق تعالی از آنها و رضای آنها از و تعالی شانه میتواند شد و علته اعم است ازین که تامه باشد
یا ناقصه و استعمال علته ناقصه در کلام حقتعالی و احادیث نبوی شیاع تمام دارد و اگر بسبب غباوت
ذهن که داری درین باب تامل داشته باشی پس قرآن مجید را از اول جز بنظر بصیرت تلاوت کن و در آیات
وعده و وعید تامل نما تا صدق این مقال واضح گردد و اما آنچه در این مقام در باب آیه ولایت بر آنها بیهوده مترنم گردیده از
قبیل قیاسی است مع الفارق چه امثال چنین تقییدات دور از کار در آیه ولایت خلاف اجماع اهل اسلام
است پس از معرض اعتبار ساقط باشد قوله دوم آنکه چون بالیقین جزای این عمل خلود جنت باشد الخ
اقول مردود است اولاً بجهت اینکه از بنای قبیل فاسد علی الفاسد است و ثانیاً بجهت اینکه برای ماست که
باختیار شق اول بگوئیم که دانستی خروج از ایمان باسباب عدیده در دکو مجرد مخالفت جناب امیر کبیره
موجب خروج از ایمان نشود و ثالثاً بجهت اینکه دانستی که عدم ایمان ماهم مساوق فسق میتواند شد و تفصیل
و لکن قد مرّ در ما سبق واضح گشته که عدم ارتداد شیخین بمعنی عدم خروج از اسلام میتواند شد نه بمعنی خروج
شان از ایمان پس ذکر کلام سید نور الله شستری غیر از ین که مطلب ایشان را نفهمیده هیچ وجهی و سببی ندارد و برای
ماست اختیار شق ثانی و آنچه او گفته که حباط نزدیک امامیه باطل است راست گفته لیکن معنی آن را نفهمیده برا که
مختار امامیه این است که شرط قبول اعمال خاتمه بخیر شدن است پس تا وقتی که خاتمه بخیر نه شود چون شرط
متحقق نشده جزای اعمال ثبت نمی شود و عمل بمجرد صدور واجب الجزا نمی شود پس حبط بر این معنی که گناه
لاحق جزای عمل خیر سابق را محو و باطل سازد بنابر مذهب امامیه صورت نه بندد و هر گاه مذهب امامیه را
دانستی پس قول بعدم حبط بهیچ وجه بنابر اختیار شق ثانی ضرری نداشته باشد و از ینجا واضح میگردد که خلیفه
ثالث مطلقاً از حیا بهره نداشته والا پیروان او البته از آن بهره میداشتند و بدون اطلاع بهم رسانیدن از

مذهب امامیه چنین حرف بیجا در قید قلم نمی آورند قوله سابق خود در کلام منقول الصدر اعتراف نموده الخ
اقول این کلام کلامی ست که از غباوت بلکه از شقاوت قائل خود خبر میدهد چه بر تقدیر تسلیم صحت نقل
و معتمد بودن مسند الیه مراد او این ست که رضا را مقید بعدم انکار امامیه نمی توان نمود تا لازم آید که وجود
مقید بدون قید متحقق نباشد پس رضا از کتم عدم بعرصهٔ وجود نیاید و الحال منظور او این است که گو رضا
متحقق گشته لیکن انکار امامت محبط عمل آنها و رافع وجود رضا گردیده و بر هر عاقل معلوم ست که این هر دو کلام
هیچ وجه منافات ندارد **قوله** و حالانکه نزد جمیع شیعه احباط خاصه کفر و اشراک ست الخ **اقول** دلالت تام
دارد بر این که قائل آنرا خبط شده زیرا که کار عاقل نیست که تفصیل کلمات عدیده بحکم تناقض جزم نماید چه
قبل ازین گفته که نزدیک امامیه احباط باطل ست و اینجا از کمال بیحیائی میگوید احباط نزد جمیع شیعه خاصه
کفر و اشراک است و ایضا استدلال نمودن بر انعقاد اجماع فرقه بآیه و کتاب بسیار عجیب و طرفه است و ایضا آیه
زیاده برین که شرک محبط اعمال نیست دلالت ندارد و دلالت مفهوم محل نزاع است **قوله** و فرار روز احد نص
قرآنی معفو ست **اقول** فرار صحابه در روز احد متیقن و دخول فارین در حکم آیه یا ایها الذین امنوا اذا
لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد
باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر باجماع معلوم ست و عفو ایشان بحیثیتی که مطلق ماوا ایشان
در جهنم نباشد مشکوک و الیقین لا یزول الا بیقین مثله و ایضا قول حق سبحانه تعالی و یوم حنین
اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
صریح ست در اینکه فرار از ایشان واقع شده و مستحق عذاب نکال شده اند بحکم آیه اولی و آیه عفو بعد از آن نازل
نشده پس قول ملا عبد الله که متضمن حبط اعمال ایشانست مطابق واقع باشد و شاید جنگ احد را بر سبیل
تمثیل گفته باشد **قوله** علیه ما علیه و بالاجماع سورهٔ توبه من آخر اثر است **اقول** لعن الله الکاذب
المعاند الناصب گویا کذب و غدر را از امامین کاذبین غادرین خود اکتساب نموده و الشاهد
علی کذبه عبارة الاتقان لجلال الدین السیوطی فانه قال اخرج مسلم عن ابن عباس
قال آخر سورة نزلت اذا جاء نصر الله و الفتح و اخرج الترمذی و الحاکم عن عائشة قالت
آخر سورة نزلت المائدة فما وجدتم فیها من حلال فاستحلوه الحدیث و اخرج ایضا عن
عبد الله بن عمرو قال آخر سورة نزلت سورة المائدة و الفتح قلت یعنی اذا جاء نصر الله و

وفی حدیث عثمان المشهور براءة من آخر القرآن نزولا و قال القاضی ابوبکر فی الانتصار هذه
الاقوال لیس فیها شیء مرفوع الی النبی و کل قاله بضرب من الاجتهاد و غلبة الظن انتهی سلمنا که آخر ما نزل
سوره براءت باشد لیکن این لازم نمی آید که هر یک از آیات آن سوره آخر ما نزل باشد چنانچه بعد رجوع به
اتقان ظاهر میشود و ایضا معلوم ست که جامع قرآن عثمان بن عفان در باب تالیف آیات بهر قسم که خواست
تصرفات نموده پس داخل نمودن آیه السابقون در سوره براءة دلیل تاخر نزول آن نمیتواند شد و این همه گفتگو
تنزل ست از آنچه در دلالت آیه بر مطلوب ایشان گفتگو نموده شد **قوله** غصب خلافت مرتضی کفر نیست الخ
اقول دانستی که او را اشتباه شده و الا از ضروریات مذهب شیعه است که غاصب خلافت حضرت امیر المؤمنین
مومن نیست **قوله** زیرا که ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه بدست خود در ملک خود بیاورده الخ **اقول** منع
فدک از فاطمه و تکذیب او نمودن و او را آزرده ساختن بحیثیتی که جناب آنحضرت آزرده خاطر از اینها از جهان
رفت چنانچه صحیح بخاری و مسلم بران ناطق ست نظرا الی آیة التطهیر و قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاطمة بضعة
منی من اذاها فقد اذانی محبط اعمال او میتواند شد و قول حق تعالی و آت ذا القربی حقه و احادیث مخالفین
ناطق ست باینکه فدک در دست جناب فاطمه بوده و تفصیل این امر و بیان این احادیث در کتاب کبیر بوجه احسن مرقوم شده
خوفا للتطویل باین مجمل اکتفا نموده شد و در سیر ملا معین که از معتمدین علمای اهل سنت ست و در مقصد اقصی باین
عبارت مذکور ست که بعضی گویند که حضرت رسول بسوی خیبر جناب امیر المؤمنین علی را فرستاد و صالحه
بر دست امیر واقع شد بدان نهج که حضرت امیر قصد خون ایشان نکند و حوائط خاصه از آن رسول باشد پس
جبرئیل فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان بده رسول گفت خویش من کیستند و حق ایشان
چیست جبرئیل گفت فاطمه است حوائط فدک را باو ده و آنچه از خدا و رسول اوست در فدک هم بده پیغمبر فاطمه
بخواند و از برای وی حجتی نوشت و آن وثیقه بوده که بعد از وفات رسول جناب فاطمه پیش ابوبکر آورد و گفت
این کتاب رسول خداست برای من و حسن و حسین و ایضا در کنز العمال شیخ علی متقی و حاکم در تاریخ خود و سید الحفاظ
ابن مردویه که اینها معتمدین اهل تسنن بودند روایت کرده اند که جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم فدک بحضرت
فاطمه علیها السلام عطا کرده و آن دلیل ظاهر ست برانکه فدک در تحت تصرف حضرت فاطمه بود در حین حیات
رسول خدا و بعد از رحلت فرمودن جناب خاتم الانبیا از دست جناب فاطمه بدر رفت و اینها باقرار ایشان تصرف
و غیره بشهادت الی بکر از جناب معصومه و شهادت امیر و کنیز و ابراهیم بن ابی الحسه و سعید ... بن نجبه

ثابت است و معلوم است که اگر بعد دون قبض میبود اصلاح اعتقاد و در شهادت من یشهد الله بطهارتهم
بود هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بر تقدیر تسلیم ایمان ابی بکر از اول امر این امر ناشائسته باعث حبط
ایمان و اعمال او شد **قوله** و معهذا این منع هم بموجب تمسک بحدیث مشهور بود الخ **اقول** حکم بشهرت آنکه
کرد و اگر شهرت آن میان متاخرین اعدای اهل بیت مراد است برای او مفید نخواهد شد و اگر مراد این است که
در وقت ابی بکر حدیث مشهور بوده پس کذب محض است بلکه ابو بکر بان منفرد بوده چنانچه ابن ابی الحدید سنی
اعتراف نموده آری در وقت عمر بعضی از صحابه که بموجب حدیث نبوی رجعت قهقری نموده مرتد شده بودند
رغبة الیه و رهبة عنه بشهادت زور روح نجس واضع حدیث را بمزید عذاب و نکال معذب ساخته خود را مستحق
نار گردانیدند **قوله** منع احضار دوات و قلم هرگز از شیخین بظهور نیامده الخ **اقول** پس معلوم نیست که بزرگان
و اسلاف شما را چه ضرورت بود که چنین کذب بر خلیفه شما بسته اند و اگر آنها راست گفته اند پس معلوم نیست
که شما چرا خود را مورد لعنة الله علی الکاذبین میسازید احمد بن حنبل از جابر انصاری روایت کرده که رسول الله
دعا عند موته بصحیفة یکتب فیها کتابا لا یضلون بعده قال فخالفه فیها عمر و رواه عن سعید
بن جبیر و عکرمة و عن سفیان بن عیینة و عن عمرو بن دینار و عن الحکم بن ابان و عن جماعة
ثم روی احمد بن حنبل عن سعید بن جبیر و عکرمة عن ابن عباس و ذکر فیه ان عمر ابن الخطاب
قال عن النبی انه یهجر و من ذلک ما ذکره الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی الحدیث الرابع
من المتفق علی صحته من مسند عبد الله بن عباس قال لما احتضر النبی ص و فی بیته رجال و منهم
عمر ابن الخطاب فقال النبی ص هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده فقال عمر بن الخطاب ان النبی ص قد غلب
علیه الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب ربکم و فی روایة ابن عمر من غیر کتاب الحمیدی قال عمر ان
الرجل لیهجر و فی کتاب الحمیدی قال ما شأنه یهجر و قال الحمیدی فاختلف الحاضرون عند النبی فبعضهم
یقول القول ما قاله النبی ص فقربوا الیه کتابا یکتب لکم و بعضهم یقول القول ما قاله عمر فلما اکثروا
اللغط و الاختلاط قال النبی ص قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع و امثال این روایات در صحاح سته و غیر
آن بسیار است هر که خواسته باشد بکتب مبسوطه رجوع نماید اینکه گفت مخاطب خطاب ائتونی بقرطاس فقط با این دو بودند
جمیع بنی هاشم و اهل بیت در این شریک اند الخ پس جواب آن است که آنها بودند لیکن در آنها بودند که با عمر و احزاب او
اختلاف نمودند و خواستند که امتثال فرمان جناب نبوی نمایند اما عمر و دین نگذاشتند که بمقتضای آن عمل نمایند

نماید و تصدیق ذلک ما روی الحمیدی ان عبد الله بن عباس کان یبکی حتی یبل دموعه الحصا ویقول
یوم الخمیس و ما یوم الخمیس قال راوی الحدیث فقلت یا ابن عباس و ما یوم الخمیس فذکر عبد الله بن
عباس انه یوم منع رسول الله من ذلک الکتاب و کان عبد الله یقول الرزیة ما حال بین
رسول الله و بین کتابه و از اینجا معلوم شد که این حیلوله میان کتاب و میان آنحضرت که واقع شد بسبب شفقت
نبود بلکه از راه شوره پشتی و غلاظت و فظاظة که ملکه خلیفه ثانی شده بود بعمل آمد قوله باید دید که [illegible]
میزند اقول ای ملا عبد الله بیچاره چه کند که نوکر [illegible] است از این جهت چپ و راست میزند [illegible]
بخط مستقیم عاجز حسب اقتراحات [illegible] اگر مرید هوای این معنی از معتقدای خود [illegible] شرف الکتاب
[illegible] خود را زیر بار منت یکی از اولاد افلح ساز تا مراد تو حاصل گردد قوله و از همین جنس قرآن [illegible]
مثل اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی
سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین اقول ذکر این آیه در فضائل [illegible]
حق اهلبیت از علمای متعصبین بسیار عجیب است هر چند نظر بآنکه صاحب عداوت اهلبیت و [illegible]
بهره ندارد و از انصاف محروم است هیچ بعدی ندارد بالجمله جمهور [illegible] کتابی که مسمی بجمع بین الصحاح است
تصریح نموده اند بآنکه این آیه در شان حضرت علی بن ابیطالب نازل شده و هرگاه طلحه بن شیبه و عباس بن عبد المطلب
بر یکدیگر افتخار کردند طلحه گفت من سزاوارترم بخانه خدا زیرا که کلید آن بدست من است و عباس گفت من
سزاوارترم زیرا که من صاحب سقایه ام و بآن قیام نمایم و علی فرمود که من سابق ترم از همه خلق از جهت ایمان و زیاده
ترم از ایشان در جهاد پس او سبحانه این آیه نازل کرد و فضیلت آنجناب را ظاهر گردانید و فضل ابن روزبهان ناصب
اعتراف باین نموده در کتاب ابطال الباطل که در رد کشف الحق نوشته بعد نقل کلام مصنف گفته اقول هذا
صحیح من روایة الجمهور من اهل السنة و عدها العلماء فی فضائل امیر المؤمنین و فضائله اکثر من ان
تحصی انتهی کلامه اما قوله تعالی الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم
اولئک اعظم درجة عند الله پس شک نیست در اینکه از صحابه کسانی که ایمان داشتند و هجرت و جهاد
بعمل آوردند دلالت بر فضیلت آنها دارد لیکن چون ایمان ناصبین حق ولایت و هجرت ایشان [illegible]
رسیده استدلال باین آیات بر فضیلت ایشان وجهی ندارد لا سیما نظر بآنکه او سبحانه تعالی مقدمان این [illegible]
صفت صفت جهاد را نیز مذکور نموده و کیفیت جهاد ایشان در جنگ احد و خیبر و حنین و غیرها اظهر من الشمس است

پس جناب ایشان را ازین آیه بهره نخواهد بود بلکه ایشان از مصداق قول او سبحانه تعالی ومن یولهم یومئذ دبره الخ
حظ وافر وانداری اهل سنن را میرسد که اعتراض کنند که مخاطب آیه فرار عن الزحف مومنان اند چرا که آیه
مذکوره مصدرست بقوله یا ایها الذین امنوا و جناب خلفا از اول امر ازین وصف عنوانی خارج اند لهذا
تنزلنا عن ذلک پس میگوییم این آیات معارض ست بآیات دیگر مانند قوله تعالی ویوم حنین اذ
اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
مع ضمیمه قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصیر
وقوله تعالی واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم وقوله تعالی لم تقولون
ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون وقوله تعالی واذا رأوا تجارة او لهوا
انفضوا الیها وترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین
وقوله تعالی ما کان للنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله
یرید الاخرة والله عزیز حکیم وقوله تعالی لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم وقوله تعالی ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین
ثم یردون الی عذاب عظیم وقوله تعالی واذا انزلت سورة محکمة وذکر فیها القتال رأیت الذین فی
قلوبهم مرض ینظرون الیک نظر المغشی علیه من الموت وقوله تعالی واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی
بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون وقوله تعالی یحلفون لکم
لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین وقوله تعالی ویحلفون بالله
انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون وقوله تعالی واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا
تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی
یؤفکون وقوله تعالی ولا ینفقون الا وهم کارهون وقوله تعالی واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی
یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا وامثال این دیگر آیات هست پس لابدست که در جمع بین الآیات
گفته شود که مورد آیات مناقب غیر مورد آیات ذم است پس بعضی صحابه آنحضرت ممدوح شدند و
بعضی مذموم واین عین مطلوب شیعیان است قوله ملا عبد الله و دیگر علمای شیعه دست و پا زده اند الخ اقول قبل ازین

ازین در بعضی کتب مخالفین یافته شده که فرقه کرامیه از اهل تسنن وضع احادیث را تجویز نموده اند لیکن تا حال
بگوش نرسیده که علانیه حکم بتجویز کذب در هر باب علمای ایشان نموده باشند پس ناصب عداوت اهلبیت را از چنان
چنین دروغ بیفروغ باید زبان بکام خاموشی کشد ویا اینکه نشان دهد که کجا امامیه تصریح بجواز کذب نموده اند
آری نظر باینکه در خاندان تصوف بسیاری از نعمتها بزعم ایشان سینه بسینه میرسد اگر این تجویز هم سینه بسینه
رسیده باشد محل تعجب نمیتواند بود **قوله** تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق میکردند الخ **اقول** بنای این سخنان
بیهوده همان است که قبل ازین معلوم گردیده که ناصبی کلام علمای امامیه را نفهمیده و بخاطرش رسیده که ایشان
مثل سفیان فرق نمیکنند میان اسلام وایمان بالجمله شیعیان از قدیم الایام حکم بعدم ایمان اصحاب ثلثه وغیرهم
از اعدای اهلبیت الی الان کرده اند ومیکنند آری احکام اسلام ظاهری برایشان جاری مینمایند چنانچه جناب
سید المرسلین با منافقین صحابه سلوک میداشت و بنای مناکحت بر اظهار کلمه شهادتین است خواه مظهر مومن باشد
وخواه منافق و چون اطلاق کافر گاهی بمقابل مومن میشود و گاهی بمقابل مسلم ناصب عداوت اهل بیت میان هر دو
امر امتیاز نموده پاره ازین مزخرفات بقید قلم آورده قرطاس را چون نامه اعمال خود سیاه نموده **قوله** هرگز معامله
ایشان با منکران امام هم چو مثل معامله ایشان با منکران نبوت نبود و امامت هر امام مثل امامت حضرت امیر است الخ
اقول راست است زیرا که منکر نبوت را مسلم نمیدانند و منکر امامت را حکم بخروج او از ایمان میکنند چنانچه دانستی
اما آنچه بعضی جاها پاره از فساد اعتقادات بعضی از امامزاده ها نقل کرده پس قول فیصل درین مقام این است
که مشهور و مذهب منصور بنابر آیات و احادیث کثیره این است که منکر امامت ائمه اثنا عشر مومن نیست خواه
علوی باشد خواه غیر آن آری بعضی از علمای ایشان نظر باینکه جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق
بالخیرات باذن الله ذلك هو الفضل الکبیر الخ و بنابر بعضی احادیث قائل شده اند که امامزاده
و سادات صحیح النسب خاتمه بخیر میشوند و با اعتقاد کامل ازین جهان انتقال مینمایند لیکن این مذهب مرجوح است
و دانستی که عدم ایمان با بقای اسلام منافات ندارد و هرگاه که این در دانسته شد پس بدانکه محمد بن حنفیه
و زید بن علی نزدیک شیعه بنابر احادیث بسیار از جمله ممدوحین بوده اند چنانچه خود ناصبی باین
اعتراف مینماید و قال الصادق ع ما مات محمد بن حنفیة حتی اقر بعلی بن الحسین ع و در مدح
زید بن علی بن الحسین احادیث بسیار وارد شده و ایشان ادعای امامت نکرده اند چنانچه واضح میگر

واگر چیزی برخلاف آن دلالت داشته باشد تاویل خواهد بود و آری شاید میان امامیه در بدی عبد الله افطح اختلافی نباشد پس حال او اگر مثل حال اصحاب ثلثه و پسر نوح و زن نوح و لوط و عائشه و حفصه خسران مال باشد چه بحال شیعیان ضرر میرساند **قوله** مثل زید شهید که بلاشبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت امام محمد باقر و درینباب با هشام بن الحکم مناظره هم میکرد و ازین دعوی دست بردار نشد **اقول** شیخ مفید در ارشاد خود میفرماید که زید بن علی بعد امام محمد باقرؑ افضل برادران و صاحب ورع و عبادت و فقاهت بوده و بسخاوت و شجاعت موصوف و خروج بشمشیر نموده امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و طلب خون جناب سید الشهداؑ می نمود و بسیاری از شیعیان اعتقاد بامامت او داشتند و منشاء این اعتقاد آنها این بود که چون دیدند که او خروج بشمشیر نموده دعوت میکرد بطرف الرضا من آل محمدؐ گمان کردند که مراد او ازین حرف نفس خود است و چنین نبود چه او عارف بود باینکه منصب امامت حق برادر بزرگوار او جناب امام محمد باقر علیه السلام است و وصیت کرده بود در آخر وقت بحضرت صادقؑ و سبب خروج او این بود که روزی پیش هشام بن عبد الملک که خلیفه وقت بود در رفت خلیفه امر نمود باهل شام که در مجلس او حاضر بودند که چنان در مجلس تنگی نمایند که زید تا خلیفه نرسد زید گفت که هیچ یک از بندگان خدا فوق این نیست که وصیت بتقوی نماید و من ترا وصیت میکنم به پرهیزگاری هشام گفت تو خود را از اهل خلافت می پنداری و حال آنکه تو از ام ولدی زید گفت مادر جناب حضرت اسمعیل ام ولد بود و حال این که مرتبه نبوت نزدیک خدا فوق تر از مرتبه خلافت است و چون هشام زید را از لشکر خود بیرون کرد زید در کوفه آمده خروج نمود و مردمان بسیار با او بیعت کردند و آخر نقض بیعت نمودند و او شهید شد و چون خبر شهادت او بجناب امام جعفر صادقؑ رسید بسیار غمگین و ملول گردید و کسانی که با زید شهید شده بودند یک لکهه دینار بورثه آنها حضرت صادقؑ از مال خود تقسیم نمود انتهی و چون عبد الکاذب الغاوی در میان هشام بن الحکم و هشام بن عبد الملک امتیاز ننموده این مناظره را بر مناظره امامت رجماً بالغیب حمل نموده **قوله** مختار ثقفی عبد الله پسر صلبی حضرت امیر المومنینؑ را کشته الخ **اقول** بین باید که نام کتاب مذهب امامیه را بنویسد تا صدق و کذب او معلوم گردد و بنظر احقر تا حال از کتب ایشان هرگز این حرف نرسیده آری روایات مختلفه در باب مختار وارد شده و لا کلام فیه **قوله** ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر نیست الخ **اقول** این زعم باطل است که مثل شیطان ترا بضلالت می اندازد والا از اول امر مسلک امامیه همین است که منکر امامت کافر است چنانچه مذهب ایشان است که او مومن نیست

نیست **قوله** اما درینجا قباحت دیگر لازم آید چون انکار امامت کفر نباشد و محاربه لازمه انکار است در حقیقت
که امام انصاف خود خواهد لابد کفر لازم غیر کفر باشد و این معنی محال است الخ **اقول** مردود است به آنکه فرق
نیست میان محاربه و میان انکار امامت چه محاربه بدون ارتکاب فعلی که حرمت آن از ضروریات دین است متحقق
نباشد اعنی تا وقتی که ایشان بغض علی بن ابیطالب ع نداشته باشند هرگز با آنحضرت محاربه میکنند و آن جامع
و بمقتضای قوله تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی حرام است بخلاف انکار امامت
آنحضرت چه آن از ضروریات مذهب است نه از ضروریات اسلام حرمت آن پیش امامیه ثابت است نه سائر اهل اسلام
و آنچه گفته که محاربه لازمه انکار است خیلی سست و واهی بمعنی چه معلوم است که ابوبکر و عمر و غیرهما منکر امامت
آنحضرت بودند و محارب نبودند و همچنین سائر مخالفین الی یومنا هذا منکر امامت آنحضرت اند بی آنکه محارب
باشند و اگر مراد تو این است که میان قول بعدم خروج از اسلام بسبب انکار و قول بعدم خروج از آن بسبب
محاربه ملازمت است پس باید که اول این ملازمت را بدلیل ثابت نمائی و اینکه گفتی که از جمله افراد انکار یکی
محاربه هم هست پس ازین محاربه بدون انکار متصور نمی شود زیرا که انکار مع زیادتی است و بسیاری از خواص
افراد است که در ماهیت یافته نمیشود پس چه استبعاد است که بعضی از افراد انکار که مقارن با صفت محاربه باشد
مستلزم خروج مکلف از اسلام شود و انکار مجرد مستلزم آن نباشد **قوله** اکثر شیعه جواب این سخن باین روش
داده اند که هرچند قاعده همین را اقتضا میکند که هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن
چیز نیز نباید که کفر باشد زیرا که محاربه نوعی است از انکار الخ **اقول** ناصب عداوت اهلبیت ع و ائمه ع او را
لازم است که بمکافات سوء ادبی که در خدمت جنابی که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
در شان اوست نموده اند هذیان و بیهوده گویند بگو کدام عالم امامیه چنین سخن گفته و در کدام کتاب نوشته
اگر صادقی آنچه بطرف ایشان اسناد مینمائی چرا اسم کتابی که از آن نوشته نمینویسی چگونه عاقل التزام این خواهد نمود که
هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن چیز نیز نباید کفر باشد کدام دلیل قطعی برین قائم شده اگر
ای خرف تو درست باشد پس باید حال تو که منکر امامت امام حسین ع هستی مثل حال شمر ذی الجوشن و عمر بن سعد و عبید الله
بن زیاد و یزید بن معاویه لعنهم الله الذین کانوا من محاربیه باشد و لیکن کذلک آمین رب العالمین **قوله**
اول آنکه این کلام محمول بر مجاز است بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی امکان ندارد الخ **اقول**
شک نیست که هرگاه معنی حقیقی حربک حربی مراد نباشد اقرب مجاز بطرف آن مراد خواهد بود کما تقرر فی محله و

مجاز بمعنی حقیقی نیست مگر اینکه جمیع احکام یکی در دوم موجود باشد الا ما اخرج بالدلیل و شک نیست
که از جملهٔ احکام حرب با پیغمبر خروج از اسلام است پس باید ان حکم در باب حرب با امیر المومنین ع موجود باشد
لاسیما نظرا الی اقواله الاخر علیه السلام مثل قوله انت منی و انا منک و طینتک من طینتی و انت کنفسی
فان مقتضی ذلک ان یکون فی اکثر الاحکام شریکا الا ما اخرجه الدلیل اما انچه گفته که
امثال چنین کلمات در حق دیگر قبائل هم گفته پس در کتب شیعیان نیست تا بر شیعیان حجت باشد و معهذا
چیزیکه باجماع خلاف آن معلوم باشد در ان گفتگو عبث است **قوله** دوم انکه معنی کلام این است که حرب یک
بالتخصیص حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قتله عثمان که در ان جمله حضرت امیر هم باشد حرب سوای باشد الخ
اقول هر که ادنی وقوفی داشته باشد میداند که جناب سید المرسلین ص از کمال رافت و شفقت کلمهٔ یا علی
حربک حربی و سلمک سلمی را فرموده اند پس کسیکه تاویل قول آنحضرت باینوجه کند که یا علی کسیکه با تو تنها جنگ
کند با من جنگ کرده و اگر با تو در حالتی که احبای تو رفیق تو باشند جنگ کند پس چنین نیست که با من جنگ
کرده است یقین است که او مردود درگاه خدا و رسول است انشاء الله تعالی و شفاعت جناب سید المرسلین ص
هرگز شامل حال او نخواهد گردید و قبل ازین خودش اعتراف نموده که ارتکاب تاویل دور از کار مستلزم
این است که هیچ یک از ادله سمعیه تمام نشود و الحال چون عصبیت و حمیت جاهلیت گلوگیر او شده مطلق
پاس خدا و رسول او نمیکند خذله الله تعالی **قوله** سوم انکه حرب یک شخصی کنایت است از عداوت
عداوتی دیر ظاهر است که این اشخاص عداوت حضرت امیر نداشتند و حرب ایشان بنا بر عداوت نبود الخ
اقول لعنت خدا بر دروغگو سبحان الله انکار عداوت میان عائشه و طلحه و زبیر و میان جناب امیر المومنین ع
باوجود حلال دانستن هر یک خون دیگری اظهر من الشمس است و تا حال هیچ یک عالم مخالف این قسم حرف هیچ
نزده **قوله** محض برای رفع فساد امت و استیفاء قصاص مقابله نمودند و بمقاتله انجامید **اقول** از اینجا است
هر که می شنود تف بر ریشش میکند و چون اگاه هست که مریدین با صحت عداوت اهل بیت ع نظر بحسن ظنیکه
باو دارند از مقتضیات عقل دست بردار شده حرف پر مضل خود را مطابق واقع دانند لهذا اجمالی از عداوت
که میان جانبین بوده از کتب سنیها تبرعا بیان کرده میشود و این بجهت این است تا ظاهر شود که ناصب عداوت
اهل بیت هر چند نکث عهد تاسیا باسلاف خود که نکث بیعت نموده اند کرده و او را ممکن نشد که انچه در اول
امر التزام نموده بان وفا نماید یعنی انچه گوید از کتب شیعه و از اقوال امامیه گوید لیکن غلامان علی باوجود

باوجود عدم التزام میتوانند که بر هر مطلب که بآن بر نواصب احتجاج نمایند از کتب ایشان میتوانند نمود پس
میگوییم در مسند احمد بن حنبل در مسانید عائشه مسطور است گفت که پیغمبر خدا بیمار بود و در خانه میمونه پس
بحضرت از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت مرض بسر برد پس آنها اجازت دادند
فخرج رسول الله در حالتی که تکیه کرده بود بر عباس و مرد دیگر و پاهای مبارک بر زمین کشیده میشد
راوی از عبدالله ابن عباس روایت میکند که گفت میدانی که این مرد که نام او را عائشه نگرفت که بود
گفتم نه ابن عباس گفت علی ابن ابیطالب بود ولیکن عائشه را خوش نمی آمد که نام علی بر زبان برد و همچنین
در تاریخ طبری مسطور است قال عبدالله فحدثت عنها عبدالله بن عباس فقال هل تدری من
الرجل قلت لا قال علی ابن ابی طالب ولکنها کانت لا تقدر علی ان تذکره بخیر و هکذا فی عمدة
القاری شرح صحیح البخاری حیث قال و زاد الاسمعیلی من روایة عبدالرزاق عن معمر ولکن
عائشة لا تطیب نفسا له بخیر و ابن اسحاق فی المغازی عن الزهری ولکنها لا تقدر علی
ان تذکره بخیر و قال بعضهم و فی هذا رد علی من زعم انها ابهمت الثانی لکونه لم یتعین فی
جمیع المسافة و لا معظمه قیل هذا رد علی النووی ولکنه ما صرح باسمه لا عبائه به پوشیده
نماند که این امر دلالت میکند که عائشه با جناب امیر کبیر ع کمال عداوت داشته و موید این است که آنچه جناب
امیر ع در بعضی خطبها فرموده و اما عائشة فادرکها ضعف رای النساء وضغن غلا فی صدرها
کمرجل القین و کدام عداوت ازین بیشتر خواهد بود که مفضی گردید بطرف حرب و قتال و معلوم است
که هر که با او عداوت داشته عداوت با خدا داشته چه جناب سید المرسلین ص فرمایند اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه و ازینجاست که ناصب عداوت اهلبیت ع مثل ثعلب ازین طرف بآنطرف مسخیر دو چون راه
گریز نمی یابد انکار عداوت اینها که از بدیهیات و متواترات گردیده ارتکاب مینماید و عار کذب و نار آخرت
را بر خود گوارا میسازد و از جمله عداوت عائشه یکی این است که نگذاشت که امام حسن ع را در جوار قبر
سید المرسلین ص دفن نمایند چنانچه [illegible] در کتاب مختصر اخبار البشر که از مصنفات علامه اسمعیل بن محمود
بن محمد بن عمر بن شاهنشاه است و هم در کتاب روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر لقاضی القضاة
محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن شحنة الحنفی الحلبی است و از جمله عداوت عائشه و طلحه و زبیر با امیر کبیر
است که در فصول مهمه لعلی بن محمد المکی المالکی المعروف بابن الصباغ مسطور است فی قصة وقعة

الجمل نادى منادٍ ان عائشة ام المؤمنين وطلحة والزبير متوجهون الى البصرة فمن اراد
اعزاز الدين وقتال المحلين والطلب بثار عثمان فليخرج پس هرگاه نوبت بتکفیر وتفسیق بسبب معلوم شد
گر جاهل متعصب کدام معنی از عداوت خواهد که آن را نفی مینماید واز جمله عداوت او یکی این بود که ابن ابی الحدید
میگوید ان فاطمة لما ماتت جاءت نساء رسول الله کلهن الی بنی هاشم فی العزاء الا عائشة
فانها لم تأت واظهرت مرضا ونقل الی علی عنها کلام یدل علی السرور والحاصل اینکه چون عائشه خبر
خلافت حضرت امیر شنید گفت کاش آسمان بر زمین می افتاد تا این امر بوقوع نمی آمد واز الجمله آنچه روایت کرده
الطبرانی عن علی قال لقد علمت عائشة بنت ابی بکر ان جیش المراة واهل النهروان ملعونون
علی لسان محمد واز جمله کلام حضرت امیر که شارح معتزلی در شرح نهج البلاغه ذکر نموده این است که
ایها الناس ان طلحة والزبیر بایعانی ثم نکثا بیعتی والبا علی الناس اللهم فاحلل ما عقدا ولا
ما احکما فی انفسهما وارهما المساءة فیما قد عملا باید دانست که امثال چنین روایات بسیار است
اگر استیعاب منظور باشد جلد کتابی میتواند شد بالجمله عداوت میان عائشه وعثمان ظهور تمام دارد تا آنکه
لعن وطعن میان آمده واکثر اوقات بکلمه لعن الله نعثلا وقتل الله نعثلا عائشه ام المؤمنین رطب
اللسان شده بود چه جای آنکه عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب زیرا که عداوت میان ایشان بسیار دیرینه
بود که هرگز بانگ کذب انکار از صفحه روزگار نمی توان زدود واحقر العباد از بعض علمای اهل تسنن که
در بیان سبب عداوت ایشان کلام حکیمانه گفته نقل مینماید وچون کلام او در زبان عربی ست ترجمه آن
می پردازد پس بدانکه شیخ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از شیخ خود که ابو یعقوب یوسف بن اسمعیل لمعانی بود
نقل مینماید که او گفت اول عداوتی که میان عائشه وجناب سیدة النساء هم رسید این بود که چون والده ماجده
جناب سیدة النساء از جهان انتقال نمود عائشه مشرف از دواج آنحضرت فائز گردید وعادت جاریست
که میان صبیه که مادرش وفات یافته باشد وپدر او زن دیگر خواسته باشد باهم کدورت میباشد چه دختر
ضره حکم ضره دارد وعلاوه بر این افزود که جناب سید المرسلین در اکرام وتعظیم جناب سیده هیچ دقیقه از
دقایق شفقت ورافت فرونگذاشت ومحبت آنحضرت نسبت بجناب سیده دو جهان بمراتب زیاده
بود از محبتی که پدر را با فرزندان میباشد تا آنکه آنحضرت در مجمع خاص وعام علی الدوام میفرمود انها سیدة
نساء العالمین وانها عدیلة مریم بنت عمران وانها اذا مرت بالموقف نادی مناد من جهة العرش

العرش یا اهل الموقف غضوا ابصارکم لتعبر فاطمة بنت محمد و اینها از جمله احادیث صحیحه اند نه اخبار
مستضعفه و هم آنحضرت فرموده که عقد نکاح میان جناب سیدة النساء و جناب امیر المؤمنین در دنیا واقع
نشده مگر بعد ازین که جناب حق سبحانه و تعالی بالای آسمان بگواهی ملایکه نکاح آنحضرتین را واقع ساخت و بمرات
عدیده و دفعات کثیره جناب خاتم الانبیا فرموده یؤذینی ما یؤذیها و یغضبنی ما یغضبها و انها بضعة
منی یریبنی ما یریبها پس این چیزها و مانند اینها موجب زیادتی عداوت عائشه با آنحضرت گردید بحسب
مجاری عادات زوجه را خوش نمی آید که زوج دختر ضره را باین مراتب تعظیم و تبجیل نماید بلکه بکمتر ازان
راضی نمیشود چه جای آن که این تکریم از حد متعارف متجاوز گردد پس هرگاه خار خار چنین عداوتها در سینه ها
بهم رسیده باشد و زنهای مدینه که از زبان جناب سیده شکوه عائشه می شنیدند بعائشه میرسانیدند و
حرفهای عائشه را که کدورت آمیز میگفت با آنحضرت کریمه نقل میکردند و جناب سیده شکوه عائشه را
پیش جناب امیر اظهار مینمود و عائشه پیش پدر خود ابوبکر چه میدانست که زوج او جناب سید العالمین
غیبت دختر خود را کی میتوانست شنید پس اینمعنی ابوبکر را برین داشت که در سینه او کینه حضرت امیر
ناشی گردید و علاوه برین چون جناب سید المرسلین حضرت امیر المؤمنین را بشرف قرب و علو منزلت
بنواخت و بفضائل و کمالات او را باختصاص داد مزید بران حسد و غبطه بر ابوبکر مستولی گردید و همچنین تخم
عداوت و کینه در سینه طلحه که عمه زاده عائشه بود و گاه و گاه پیش او هم حکایات سرگذشت خود را
اظهار مینمود و باظهار شکوه و شکایت جناب اهلبیت رسالت دل خود را خالی میکرد کاشته شد چون
معلوم ست که هرگاه شخصی منحرف از شخصی گردید اهل او منحرف میگردد و همچنین بر عکس و بعد ازین آنچه از
قذف عائشه بوقوع آمد بر همگنان معلوم ست و حضرت امیر هر چند از قاذفین نبود ولیکن جناب
سید المرسلین را مشوره بطلاق او میداد تا آنکه دامن عزت و حرمت آنحضرت بگرد بدگویی منافقین و ملعونین
تشنیع آلوده نگردد و جناب سید المرسلین هرگاه استشاره نمود جناب امیر فرمود که عائشه نیست مگر بمنزله بند
نعلین شما از خادمه که همراه او بود استفسار باید فرمود و تهدید و وعید بر اینمعنی میباید نمود بلکه از ضرب و تادیب
استکشاف اینمعنی فرمایند و این همه گفتگوها بعائشه میرسید بلکه زیاده برین هم می شنید چنانچه متعارف ست
که سخن چینان برای اشتعال نائره عداوت از طرف خود زیادتیها ملحق میسازند و هم غمازان و سخن چینان
اظهار نمودند که جناب علی و فاطمه ازین سانحه شماتت کردند و خوشنود گردیدند پس هیجان عداوتها

برانچه بود بمنصه ظهور آمد وچون بعد ازین پیغمبر خدا با عائشه مصالحه نمود وایه براوت او از انچه متهم ساخته
بودند نازل گردید حال او مثل حال شخصی گردید که غالب گردد بعد ازینکه مغلوب شده باشد واو را از او
حاصل شود بعد ازینکه متهم شده باشد پس درینوقت زبان درازیها ازو بظهور آمد وانچه او میگفت بجناب امیر
میرسید واین موجب مزید عداوت میگردید وازین قبیل همیشه در وقت جناب پیغمبر خدا از احوال واقوال
که موجب مزید معاداوت باشد بظهور میپیوست تا اینکه روزی جناب امیر را پیغمبر خدا نزدیک خود خوانده در جائی
که عائشه متلاصق بجسم شریف پیغمبر خدا نشسته بود وجناب امیر امتثالا للامر الاقدس تشریف آورده میان
آنحضرت وعائشه نشسته عائشه بنابر ناخوشی که داشت گفت که غیر از فخذ من مگر جای نشستن نیافتی
وتا اینکه روایت شده که روزی جناب سید المرسلین با حضرت امیر در خلوت راز میگفت چون مشوره
آنحضرت بطول کشید عائشه آمده خود را داخل نموده گفت کدام امر نهانی دارید که اینقدر طول کشیده است
پیغمبر خدا ازین بی ادبی که ازو بظهور آمد در غضب شد وبعد ازان از جمله اسباب عداوت این بود که از جناب فاطمه
اولاد ذکور واناث بهم رسیدند واز عائشه هیچ فرزندی متولد نگردید وجناب رسول خدا فرزندان فاطمه را
بمنزله فرزند واولاد صلبی میدانست ومیگفت بعضی از فرزندان او را که بخوانید پسر مرا وچه کار میکنید
پسر من وآزرده مکنید پسر مرا وهرگاه حقیقت حال چنین باشد چه گمان میکنی در باب زوجه که محروم شده باشد
از ولادت فرزند ومعهذا به بیند که شوهر او اولاد دختر را که از غیر بطن او متولد شده بفرزندی خود گرفته
غمخواری انها می نماید وهیچ دقیقه از عطوفت پدری از انها دریغ ندارد آیا میتواند شد که چنین زوجه
فرزندان دختر زوج را دوست داشته باشد حاشا که چنین باشد بلکه البته میباید که عداوت داشته باشد
وبعد ازین چیزها که در معرض بیان آمد از جمله اسباب عداوت یکی این بود که جناب سید المرسلین امر نمود
که دروازهای جمیع صحابه چه ابوبکر چه غیر ان که در اندرون مسجد بودند بند کردند مگر دروازه علی بن
ابیطالب که بشرافت اخوی ودامادی از همگنان تفوق داشت که آنحضرت امر بسد ان نفرمود وباز از جمله اسباب عداوت
یکی این گردید که جناب سید المرسلین پدر عائشه را فرمود که سوره برائت را بمکه رفته بر مشرکین بخواند وهنوز
نارسیده او را معزول ساخت وبشرف این منصب علی بن ابیطالب داماد خود را فائز ساخت پس این
عزل منصب یاد دهنده چیزهای دیگر دل دختر وپدر را مجروح گردانید وباز از جمله اسباب عداوت این شد که جناب
سید المرسلین را فرزندی از ماریه بهم رسید پس جناب علی ابن ابیطالب بسیار مسرور وخوشحال گردید

گردید و همیشه طرفداری او و انجاح حاجات او از جناب رسول الله علی الرغم میفرمود و از اتفاقات اینکه

نحوی که عائشه متهم گردیده بود بماریه نیز همان رخ نمود پس جناب امیر اظهار برات او قسمی فرمود بطلان

آن تهمت را بتفضل الهی برنهجی اظهار نمود که بر همه کس محسوس و مشاهد گردید و در باب و منافقین را بهیچ وجه

مجال گفتگو نماند بخلاف آنچه در باب برائت عائشه گفتگو میکردند و این امر زیاده موجب غلیان عداوت عائشه

گردید و بعد از آن چون ابراهیم پسر پیغمبر خدا وفات یافت عائشه مخفی اظهار شماتت و سرزمی نمود جناب

امیر ع و فاطمه ع محزون گردیدند و حال برین منوال ماند تا اینکه پیغمبر خدا بمرض الموت مریض گردید و این

مرض بطول کشید گاهی قبل ازین مثل این مرض آنحضرت را عارض نشده بود و جناب امیر را گمان این بود که

هیچکس را در باب خلافت مجال این نیست که با آنحضرت بعد وفات پیغمبر خدا منازعت نماید و از ینجاست

که وقتی که عم بزرگوار او عباس بعد از اینکه قبض روح پیغمبر خدا شده بود و گفت که دست خود را دراز

کن که با تو مبایعت کنم تا هیچکس بر تو اختلاف نکند حضرت امیر در جواب گفت که آیا کسی میتواند که در باب

خلافت طمع داشته باشد حضرت پیمبر خدا را بیماری طول کشید و روز بروز درتزاید گردید اتفاقا

جیش اسامه نموده ابوبکر و غیر ابوبکر بزرگان مهاجرین و انصار را امر به بیرون رفتن فرمود پس درین

هنگام جناب امیر را وثوق تمام بهمرسید باین که اگر حادثه وفات پیمبر خدا رو دهد بلا منازعت غیری

انتظام امور خلافت او بظهور رسد و بعد ازین که امر خلافت استحکام یابد کسی را مجال این نیست که فسخ آن

تواند نمود و بعد از ان آنچه از تخلف ابی بکر و باز آمدن او بمدینه بظهور آمده احتیاج بیان نیست همچنین کیفیت

پیشنمازی ابی بکر جناب امیر المومنین را یقین حاصل بود باین که تعین ابی بکر از جانب عائشه بود هرگز

پیغمبر خدا امر بمقتدا بودن ابوبکر نفرموده تا آنکه جناب سید المرسلین را چون خبر پیشنمازی ابوبکر رسید

با آن شدت مرضیکه داشت بر جناب امیر و فضل بن عباس تکیه نموده خود را بمشقت تمام بمسجد

رسانیده نماز را مودی ساخت و این نماز ابی بکر را عمر متمسک ع د ساخته بعد وفات حضرت پیغمبر خدا

با بوبکر بیعت نموده منصب خلافت را باو اختصاص داد و جناب امیر منشاء این مصیبت کبری را از جهل

عائشه میدانست چنانچه در خلوت پیش اصحاب خود این معنی اظهار میفرمود و آنحضرت میفرمود که

جناب سید المرسلین در وقت وفات میفرمود که ان کن لصویحبات یوسف و نگفته بود مگر انکار

لهذه المحال نظر باین که عائشه و حفصه هر یکی میخواست که پدر خود را برای خلافت تعین نماید

حضرت علی ع ... خلافت ... نیست

پس چون تقدیرات الهی با تدبیرات حضرت رسالت پناهی موافق نگردید واین مصیبت عظمی وداهیهٔ کبری
از قبل عائشه بآن حضرت رسید پس اکثر آنحضرت در خلوت دعای بد بر عائشه میفرمود واکثر تظلم او
بطرف حق تعالی مینمود وبعد از آن آنچه بر جناب امیر از رهگذر تخلف نمودن او از بیعت گذشت مشهور است
واحتیاج به بیان نیست وآنچه فاطمه وحضرت امیر از قبیل مکروهات بسبب عداوت عائشه وپدر او رسید
زیاده از این است که بمعرض بیان آید چه عائشه را درین وقت بسبب سلطنت وخلافت پدر استطالت
وعظمت شان بمرتبهٔ کمال رسیده ودرین وقت جناب امیر وفاطمه با کمال مغلوبیت وضعف بودند خلافت را
از ایشان گرفته بودند وفدک وغیره را از تصرف آنجناب بیرون آورده وهرچند حضرت فاطمه برای
طلب حق خود مرات عدیده از خانه خود بیرون آمده واستدعای آن نموده لیکن اصلا بحق خود نرسید
ودر جمیع این حالات زنهای مدینه آنچه عائشه از انها استطالت مینمود بجناب فاطمه وحضرت امیر
میرسانیدند وآنچه ایشان از راه تظلم شکوه عائشه مینمودند پیش عائشه آمده اظهار میکردند لیکن حالتهای
ایشان بسیار تفاوت یافته بود چه عائشه درکمال غلبه وسطوت وجناب معصومه درکمال ضعف و
مغلوبیت واو بر تخت فرمانروائی نشسته وجناب معصومه از جملهٔ رعایا ومامورین او گردیده وعلاوه
برین شماتت اعدا زیاده از همه چیز دل آنحضرت را مجروح میساخت ابن ابی الحدید میگوید که درینوقت
من بخدمت شیخ محمد عرض کردم که تو قائل باین میشوی که عائشه از پیش خود پدر خود را برای نماز تعین کرده
باشد شیخ در جواب گفت که اکنون من قائل باین نیستم لیکن حضرت امیر قائل باین بود وتکلیف من غیر تکلیف ایشان
است ایشان حاضر بودند ومن غائب بودم ما باخبار چنین رسیده که عائشه بموجب حکم پیغمبر خدا ابوبکر را
معین نموده وجناب امیر چون در آن وقت ودر آن مجلس حاضر بود او بمقتضای علم خود میفرمود وبعد از آن
چون حضرت فاطمه وفات یافت همهٔ ازواج طاهرهٔ جناب سید المرسلین درخانهٔ جناب فاطمه برای تعزیه داری
سعادت اندوز گردیدند مگر عائشه که او نیامد وتمارض نمود وبجناب امیر از قبل عائشه کلامی رسانیدند
که دلالت بر سرور وخوشحالی عائشه میکرد وبعد ازین چون از حضرت امیر برای پدر او بیعت ابی بکر گرفتند
نظر باین که خلافت پدر او مستقر گردید ومنازعت خصم باطل عائشه بسیار مسرور ومستبشر گردید وحال
بر همین منوال ماند تا وقت انقضای خلافت ابوبکر وعمر وعثمان وحالانکه درین حالتها دلها پر از عداوت
بودند وحقد وحسد وبغض بمرتبهٔ درغلیان بود که سنگ را میگداخت وهر قدر زمان غصب خلافت

خلافت بطول می‌کشید هموم و غموم آنحضرت متضاعف میگردید تا اینکه عثمان کشته شد و عائشه قبل از آنکه
عثمان کشته شود از جمله کسانی بود که فرمان بر قتل او تحریص میکرد و هرگاه خبر قتل او رسید گفت که حق تعالی
او را از رحمت خود دور دارد و آرزوی عائشه این بود که منصب خلافت بطلحه که عمزاده او بود قرار گیرد چون
این اتفاق نشد و مردمان از و عدول نموده بطرف جناب امیر رجوع نمودند و لطلب خلافت ظاهر برای
آنحضرت منعقد گردانیدند و این معنی بگوش عائشه رسید بی اختیار نعره کرد و فریاد زد که واعثماناه
قتل عثمان مظلوماً و آنچه بعد از این در جنگ جمل از و بظهور آمد عیانست که احتیاج به بیان ندارد **قوله**
چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرطست تا مورد مدح و ذم شود الخ **اقول** اگر مراد
ازین مزخرفات این ست که چون فاعل خیر و شر جناب حق سبحانه تعالی است و بندگان او هیچ چه فاعل مختار
نیستند پس عائشه و احزاب او در جنگ جمل که از ایشان بظهور آمد مختار نباشند پس هر چند این بنا بر مسلک شوم او درست
میتواند شد لیکن حال سائر کفار که با جناب سید المرسلین مقاتله کرده اند همچنین باشد پس اگر اهل جمل درین مقاتله
معذور باشند کفار هم العنه معذور خواهند بود و ایضا در مبدأ مقدمه ناصب عداوت اهل بیت عهد نموده بود
که آنچه گوید و بیان احتجاج بر شیعه نماید از کتب ایشان گوید پس وجه نکث این عهد غیر از بی انصافی ناکثین بیعت
جناب علی ابن ابیطالب که بالفعل در صدد نصرت انهاست چیزی دیگر نمیتواند شد و ایضا برین تقدیر چون
آوند شکم نامبارک خلیفه ثانی برادر و قوت بازوی ابولؤلؤ شکست چون فعل او عین فعل حق سبحانه تعالی ست
باید معذور بلکه مثاب ماجور باشد **قوله** سلمنا که محاربه حضرت امیر بنا بر هرچه باشد محاربه برسول ست
لیکن محاربه برسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه بانکار نبوت و رسالت کفرست و برای طمع دنیا و مال
کفر نیست بدلیل آیه قرآنی در حق قطاع الطریق که بالاجماع کافر نمیشوند کو فاسق باشند الخ **اقول**
بباید دانست که بمقتضای قول حق تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة
و اعد لهم عذابا مهینا مجرد ایذا رسانیدن بآنحضرت کفرست پس محاربه با آنحضرت بطریق اولی کفر
خواهد گردید و اتفاق امامیه برین منعقد ست پس بنا بر مسلک بعوج خود که انکار کفر محارب جناب سید المرسلین
مینمائی تا در باب عدم کفر محاربین حضرت امیر چاره جوئی کابی تو هیچ چه مفید نباشد اما قوله تعالی
انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا الخ که
استدلال بعدم کفر نموده بی وجه باطل کنند و گمراهی را پیش چشم انداختی پس انعقاد و بحث باین وجه

اجماع اهل اسلام منعقد شده بر اینکه محاربه مسلمانان حکم محاربه آنها با جناب سید المرسلین ندارد و معلوم است
باتفاق مفسرین خاصه و عامه که مراد از محاربه خدا و رسول در آیه مسطوره محاربه مسلمانان نیست پس علی فیه
خارج باشد واین معنی که در آیه اراده کرده شده است ممکن نیست که در روایت حربک حربی مراد باشد والا
وجه تخصیص جناب علی ابن ابیطالب نمیماند و کلام را از افاده علو منزلت جناب امیر می اندازد **قوله** کسی چه
میتواند گفت در حق حضرت موسی که در محاربه هارون قصوری نفرمود تا آنکه حضرت هارون بزاری پیش
آمد الخ **اقول** تعجب است ازین ناصب عداوت که تا حال مواضع استعمال لفظ را دریافت ننموده ایا بر هیچ طفلی
که ادنی تمیز داشته باشد غیر ازین پیر نابالغ مخفی میتواند شد که هرگاه تنبیهی و مطاع قومی بایکی از تابعین خود
بنابر تادیب جزوی توبیخ نماید آن را محاربه نمیتوان گفت والا لازم می آید که بنا بر روایت صحیح بخاری عن
عائشة سقطت قلادتي بالبيداء ونحن داخلون المدينة فاناخ النبي راحلته ونزل فثني
راسه في حجري راقدا فاقبل ابوبكر ولكزني لكزة شديدة وقال حبست الناس في قلادة فبي
ای نزل بی الموت بمکان رسول الله وقد اوجعنی میان ابوبکر و عائشه محاربه واقع شده باشد لیکن اگر
برای اظهار شجاعت ابوبکر چون غلبه بطرف ایشان بوده التزام صحت استعمال محاربه درینجا نمایند بعید نیست
چون معلوم است که در هیچ غزوه از غزوات غیر ازین غزوه که بدر ایاد خنز واقع شده آثار شجاعت بروز نیافته
علاوه برین قول حق تعالی حکایة عن هارون لا تأخذ بلحيتي ولا برأسي اصلا دلالت
نمی کند براین که اخذ موسی محاسن هارون بتقریب محاربه بوده باشد چه اخذ محاسن چنانچه در حالت غضب
متعارف است همچنین در حالت رافت و استفسار احوال هم متداول است و ایضا بسا اوقات برای مصلحت
اظهار عظمت گناه یا برای اظهار نصفت و عدالت و عدم مراعات جانبداری خویشان و اقربای
که بمنزله اعضا و جوارح باشند ادم عتاب مینماید گو در حقیقت از دل آزرده خاطر نشده باشد والا معلوم است
که از هارون چیزی قصوری بظهور نرسیده بود و از عدالت شان پیغمبری بعید بود که بدون سابقه جرم
شخصی را که بمرتبه نبوت و امامت فائز باشد مثل حضرت موسی او را عبث عبث در معرض عتاب در آرد
ولئن تنزلنا عن ذلك المقام پس کلام ما درین بوده که محاربه با جناب سید المرسلین کفر است و ضرور نیست
که احکام جمیع انبیا یکسان باشد و ایضا کلام درین بوده که هرگاه رعایا و امت با جناب انبیا و اوصیا
محاربه نمایند کافر می شوند و جناب موسی از جمله رعایا نبود بلکه مرتبه او فوق مرتبه هارون بود و بر هارون

وبر هارون اطاعت او واجب بوده بخلاف جناب امیر که با او کسانی که محاربه نمودند از جمله رعایای او
بودند بالاتفاق چه او دران وقت امام بحق بوده بلا خلاف بین المسلمین واما آنچه از برادران یوسف نقل نموده
پس چون آیه نص ست براینکه حضرت یوسف از گناه آنها درگذشت واینها از ان فعل قبیح استغفار کردند
ازین مبحث خارج باشند معهذا حضرت یوسف در ان وقت به نبوت فایز نشده بود وکلام ما در نبی ست
که مبعوث باشد اما آنچه او گفت که جانب دیگر نیز ام المومنین وجده رسول و مادر حضرت امیر ست اگر مادر پسر خود را
توبیخ نماید الخ پس وارد می شود که عائشه چون ام المومنین بوده از ان دست که بنا بر مذهب کسانی که ابوبکر را
مومن میدانند مادر ابوبکر هم باشد پس جناب ابی بکر که با ایشان لگد زدند با مادر خود لگد زده باشند واگر کسی گوید
عائشه نسبت با ابوبکر دو حیثیت داشت حیثیت دختر بودن وحیثیت مادری و ابوبکر که بی ادبی کرد از حیثیت
اول بوده نه از حیثیت ثانی در جواب گفته شود که نسبت بجناب امیر که هم دو حیثیت داشتند یکی حیثیت مادری
ودیگری حیثیت عیب بودن پس از حیثیت ثانی اگر بسبب محاربه با امام خود مستحق نار شوند نزد عقل سلیم استبعاد
نداشته باشد وعلاوه اینکه این استحقاق نار بسبب نافرمانی جناب الهی وجناب سید المرسلین ازین حیثیت ست
که محاربه حضرت امیر که در حقیقت محاربه با جناب سید المرسلین ست نه ازین حیثیت که با پسر خود جنگ کردند
فلا تکن من الغافلین پس زندیق گویا نفس خود را مخاطب کرده مصرع گر حفظ مراتب نکنی زندیقی * بر زبان
جاری ساخته قوله ومخالف اصول بسیار میگردد الخ اقول آری مخالف اصول نواصب بسیار میگردد لیکن
بشیعیان چه ضرر اگر اصول سنیان بهم خورد قوله واعمال صالحه آن محاربین جائی نرفته الخ اقول
هرگاه که اعمال صالحه آنها از بغض وتبرا همدیگر انهار ایمان نشد کسانی که اصلا از اعمال صالحه ایشان که
مقرون بنیت صحیحه باشد خبر ندارند وغیر از قبائح اعمال ایشان از مخالف وموافق بگوش نرسیده کی مانع میتواند شد
اما آنچه از سید نور الله شوشتری نوشته پس البته در نقل تدلیس وتلبیس نموده بالجمله سب وشتم البته نزد یک امامیه
در حق هیچکس از کفار ومسلم جائز نیست اما تبرا و بیزاری از اعدای دین واجب ولازم که بسبب اتفاق اگر از زبان
نگوید قباحت نباشد لیکن اگر گناه دانسته نگوید البته گنهگار بلکه به نسبت ناکثین وقاسطین ومارقین اگر گناه
دانسته نگوید از ایمان بیرون می شود چه او در بعض صورت منکر ضروری مذهب امامیه شده ومراد سید نور الله هر جا که
گفته باشد اگر گفته باشد همین ست وعبارت ایشان هرگز با آنچه فقیر گفته مخالفت ندارد وکمال سبکی
اما آنچه از سید نور الله نقل نموده که این ضعیف حدیثی در کتاب حدیث از کتب شیعه دیده

باین مضمون که عائشه در ندامت اظهار از حرب توبه کرده هرچند قصه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد
اقول اگر حسب اتفاق روایتی باین مضمون بنظر ایشان رسیده باشد هرگاه در مذهب اهل اسلام روایات
متضمن جسم بودن خدا و مکانی بودن او تعالی شانه مروی شده باشد و چون مخالف ضروری دین است
محل اعتماد نباشد بهیچ وجه بمذهب اسلام ضرر نمیرساند پس چنین روایت هم بشیعیان ضرر نخواهد رسانید
زیرا که اگر روایت توبه او صحیح میبود جناب ائمه ازو تبرا نمی نمودند و معلوم است که جناب صادق علیه السلام بعد نماز
عبادت [illegible] از دو و از غیر او که اعدای دین مبین بودند تبرا می فرمودند و درین مقام لابد است که مجملی از
کیفیت مذهب امامیه که درباب توبه عائشه و طلحه و زبیر دارند با دلیل و برهان که بر اهل خلاف احتجاج با مثل این نمود
ذکر کرده شود تا آنچه ناصب عداوت در توبه هر سه ناکثین حکم بشهرت نموده ظاهر شود که بر تقدیر تسلیم
صحت صدق او از قبیل رجب مشهور لا اصل له است پس میگوئیم که کافی است درباب رد قول بتوبه عائشه و طلحه
و زبیر آنچه مشهور است که شیخ مفید بر سرای ابو یاسر که درباب خراسان بافاده اشتغال داشت رجوع نمود و ابو یاسر
چون از عهده بحث او بیرون نتوانست آمد باو گفت که چرا پیش علی بن عیسی رمانی که از اعاظم علمای کلام است
چیزی نخوانی و ازو استفاده نمیکنی گفت من او را نمی شناسم و کسی ندارم که وسیله آشنائی او شود پس ابو یاسر
یکی از اصحاب خود را با او همراه نمود و بخدمت رمانی فرستاد چون مجلس او از اهل فضل مملو بود در صف نعال نشست
و بتدریج که مردم از مجلس بر میخاستند شیخ مفید نزدیکتر میرفت و میخواست که استفاده بعضی از مسائل نماید
که دران اثنا یکی از اهل بصره در آمد و ازو پرسید که چه میگوئی در حدیث غدیر و قصه غار رمانی گفت
خبر غار درایت است و خبر غدیر روایت و از روایت حاصل نمیشود آنچه از درایت حاصل میشود چون
آن مرد بصری نتوانست که سخن رمانی را جوابی گوید برخاست و بیرون رفت شیخ مفید گوید که درین اثنا مرا طاقت
سکوت نماند و لاجرم پیش رفتم و گفتم ای شیخ سوالی دارم گفت بگو گفتم چه میگوئی در شان کسیکه با امام عادل
خروج نموده با او حرب و قتال کرده باشد گفت آنکس کافر است آنگاه استدراک آن نموده گفت فاسق است
گفتم چه میگوئی درباب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت او امام است گفتم چه میگوئی درباب
طلحه و زبیر و فتنه حرب جمل که از ایشان بوقوع پیوست گفت ایشان توبه کردند گفتم خبر حرب درایت است
و حدیث توبه روایت گفت مگر حاضر بودی در وقتی که آن مرد بصری از من سوال نمود گفتم آری گفت روایة
بروایة یعنی روایتی بروایتی برابر شد و سوال تو وارد است انتهی کلام الشیخ و هم متمسک اهل تسنن درباب

در باب توبه عائشه روایتیست که حمیدی آنرا در جمع بین الصحیحین ذکر نموده اعنی ان ابن الزبیر دخل علی
عائشة فی مرضها فقالت له انی قاتلت فلانا وسمعت المقاتل برجل قاتلته وقالت
لوددت انی کنت نسیا منسیا واین حدیث دلالت بر توبه او نمیکند زیرا که معلوم نیست که این تحسر ازبرای
برکدام چیز بوده احتمال دارد که چون بکام دل خود نرسید خائب و خاسر از آنجا برگردید و علاوه برین
شماتت اعدا سینه او را مجروح ساخت تاسف میکرده باشد وقرینه برین این که نام جناب علی ابن ابی طالب ع
درین کلام مذکور نساخت بلکه ذات شریف آنحضرت را برجل که مشعر بر تحقیر است تعبیر نموده وقد تقرر
فی موضعه انه اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال و ایضا معلوم است هرگاه که صدور گناه متضمن
حقوق ناس باشد تا وقتی که از عهده آن بیرون نیاید توبه از آن بدرجه قبول نرسد و پر ظاهر است که خطای عائشه و طلحه
و زبیر متضمن خونریزی بسیاری از مهاجرین و انصار گردید و بسیاری از اموال مسلمین بتاراج و غارت رفت و بعرض
تلف در آمد و ایضا ابن حجر در صواعق محرقه از بیهقی روایت نموده که حق سبحانه و تعالی توبه صاحب بدعت را
قبول نمیکند چنانچه گفته و ایضا عن البیهقی لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة ولا صوما
ولا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین پس خروج عائشه و طلحه و زبیر بالاتفاق
در باب حرب با امام بحق از اهل بدعت بود توبه انها مقبول نباشد و ایضا ابن ابی الحدید که از علمای معتزله است
و از افاضل اهل آن باب نقل میکند که هرگاه اهل بصره هزیمت نمودند جناب امیر کبیر بر اشتر شهبای جناب
رسالتمآب سوار شده جای که مقتل گاه بود تشریف بردند پس گذر نمود جائی که جسد نجس کعب بن سور قاضی
بصره افتاده بود پس فرمود که جسد او را نشانیدند بعد از آن فرمود که وای بر تو ای کعب بن سور کاش علم تو بتو
نفع میرسانید لیکن شیطان ترا گمراه کرد پس ترا بزودی داخل نار گردانید بعد از آن بجسد پر جسد طلحه گذر
نمود و فرمود که جسد او را نشانیدند و آن حضرت فرمود که وای بر تو کاش هدایت اسلام بتو نفع میرسانید
لیکن شیطان ترا گمراه گردانیده بتعجیل داخل نار جحیم نمود و ایضا روایت توبه طلحه را ابن حجر تضعیف نموده
در اطراف میگوید سنده ضعیف جدا و در روضة الاحباب مسطور است که مروان چون طلحه را دید غلام خود را
گفت جامه بر سر من کش چنانچه مرا نشناسد تا کار او را بیک تیر تدبیر کنم و تو از مال من آزاد باشی غلام
بموجب فرموده خواجه عمل نمود و مروان یک تیر زهر آلود بجانب او بکشود تیر مروان بر طلحه آمد چنانچه
پای او را بر پهلوی اسپش بدوخت طلحه تجلد نمود و بی توقف از ساق خویش بیرون کشید خون از

روان گشت و روایتی آن که تیر بسینه او رسید آخر سخت سست شد غلام را گفت تا او را بخوابانید تا بان
خرابی روحش از بدن او مفارقت کرد و این کلام هم صحیح ست که توبه از و تا دم مرگ واقع نشده و از
کلام جناب امیر ست که خطاب بحاضرین نموده در حق طلحه و زبیر فرموده اند آگاه باشید قسم بخدا که من مبدائم
که زود ست که طلحه و زبیر بشامت اعمال خود بد ترین فعل خود را القتل دهند و ابن عبد ربه در کتاب عقد
روایت کرده که جناب علی ابن ابیطالب در جنگ جمل بر طلحه لعنت نموده و هم در شرح ابن ابی الحدید بروایت
کلبی مسطور ست که جناب امیر در حق طلحه و زبیر فرموده اند اللهم ان طلحة والزبیر قطعانی وظلمانی والبا علی
و نکثا بیعتی فاحلل ما عقدا وانکث ما ابرما و لا تغفر لهما ابدا و این کلام دلالت میکند برین
که البته موفق بتوبه نشده اند و اگر بالفرض شده باشند چون از اهل بدعت بوده اند توبه انها مقبول نباشد
جناب سید مرتضی علم الهدی در باب عدم توبه زبیر و طلحه کلام بسیار متین و مدلل بدلائل و براهین فرموده اند اگر
خوف املال نمیبود بقید قلم می آمد و هذا القدر کاف فی اثبات المطلوب **اما انچه ناصب عداوت**
اهل بیت از رجوع بعضی شیعیان از بعضی قواعد مقرره نقل نموده پس غالب انست که اصل نداشته
باشد و اگر مطابق واقع میبود میبایست که نام کتاب را که در انجا این رجوع و کیفیت جمع بین القولین
نموده اند ذکر نماید و بر تقدیر تسلیم چون امامیه اتفاق نموده اند براین که مخالف حضرت امیر خواه محارب باشد
و خواه نه مخلد فی النار و مستحق لعن و طعن ست و حال اینها مثل حال خوارج ست نزدیک تو بلکه بدتر از ان
پس اگر اینها در باب نجس بودن محاربین در دنیا و حرمت مناکحت با ایشان اختلاف نموده باشند مطلب تو
که عدم استحقاق لعن باشد بهیچ وجه حاصل نمیشود **قوله** لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تاویل ست و
بالقطع معنی حقیقی ان مراد نیست معارض نمیتواند شد ایات قطعیه را الخ **اقول** کفر محاربین جناب امیر
نه از این حدیث تنها مستفاد میشود بلکه اجماع امامیه و احادیث کثیره از کتب عامه دلالت میکند فضلا عن
احادیث الامامیه و هم گاه بنابر احادیث کثیره که در کتب اهل سنن مسطور ست تنها عداوت و بغض آنحضرت
منجر بکفر و نفاق باشد پس وقتی که مقارن با حرب و قتال باشد یقینا مستوجب کفر خواهد بود و اگر مقام گنجائش میداشت
اخبار یکه ایمان کفر محاربین آنحضرت بلکه مخالفین و معاندین ایشان اثبات میکند ذکر کرده می شد شاید احادیثی
که قبل ازین تقریبا در فضائل آنحضرت مذکور شده کافی باشد اما انچه از مسلک هیچ خود ذکر نموده پس غیر ازین
که تفضیح حال بزرگان اسلاف خود کرده باشد هیچ از ان حاصل نمیتواند شد اما اولا پس بجهت آنکه این کلام او خرجام

ناقرجام او صحیح است و درین که مذهب حضرت امیر این بوده که امام بحق اوست و میراث پیغمبر آنحضرت بجناب
فاطمه میرسد و حضرت فاطمه مالک فدک بنا بر هبه بوده و سهم ذوی القربی از آن حضرت ست و شیعه [illegible] شرع
بلکه واجب هرگاه بزبان خودت ای اعتراف باین امور نمودی پس شبهه نیست که اصحاب
غاصبین حق خود را معذور نمیداشت و اکثر اوقات تظلم از آن مینمود و معلوم است که اگر خطای اجتهادی جمیع
مسائل جائز می بود در باب مدینه علم که بالاتفاق اعلم صحابه بود مخفی نمیماند پس میباید که هر کسی که
از و خلافت و فدک وغیره گرفتند معذور نمیداشت و شکوه و شکایت و تظلم و تخطیه دیگران عبث می
بلکه موجب اثم و گناه و لا یقول به المومن واما ثانیا پس بجهت آن که هرگاه خود اعتراف نمودی که
محارب حضرت امیر کافر است پس ای بی خرد بیندیش که کسی با شخصی محاربه نماید و خون او را حلال
داند و مال او را نهب و غارت نماید و [illegible] در آن اثم نداند بلکه باجر و ثواب حساب کند و با وجود اینهمه
آن کس با او عداوت نداشته باشد و اگر با وجود اینها اطلاق عداوت نشود پس معلوم نیست که با شیعیان
که نسبت بمحاربین علی و با ابی بکر هرگز سلوکی نکرده اند چرا عداوت می ورزی مگر این که بگوید که این
تعصب و عناد با شیعیان عداوت نمیکنیم پس از طرف ما همچنین باشد که با وجود لعن و طعن از ایشان تو عداوت
نمیکنیم بلکه بنا بر اجتهاد دیگر میکنیم مستحق لعن دانسته اینها را لعن میکنیم پس باید پیش تو معذور بلکه مثاب باشیم
و اگر حال عداوت این است پس میتوان گفت که پیغمبر خدا با مشرکین که هرگز عداوت نداشته که جهاد کردن
با اینها و قتل نمودن اینها را از اهم واجبات میدانستند و ایضا تعجب است از تو که قبل ازین بلا درنگ فاصله حکم
نمودی که محاربه با جناب سید المرسلین هم موجب کفر نمیشود و الحال در باب کفر محاربین حضرت امیر که بلا فاصله
باشد حکم نمودی اما آنچه فرق میان خوارج و دیگر محاربین حضرت امیر نموده پس اصلا مقبول خردمندان
نمیتواند شد زیرا که کسی که اصحاب جمل و صفین را بنا بر شبهه با وجود مخالفت آیات و احادیث بسیار که در فضل و مدح جناب امیر
و وجوب تمسک با ایشان و رکوب سفینه ایشان واقع شده معذور و خطا [illegible] دانسته است او بنا بر شبهه خوارج هم معذور
میتواند گردید خصوصا اینها که با حضرت امیر محاربه نکرده باشند و چنانچه عموم آیات دلالت بر خوبی اصحاب و مهاجرین
و انصار میکند همچنین آیات دلالت بر فضیلت مومنین و نماز گذارندگان و قاری قرآن که اکثر خوارج متصف باین
صفت ها بوده عموما میکند پس چنانچه ناشایسته بعضی مهاجرین و انصار را [illegible] محمول بر خطای
اجتهادی میکنید باید افعال ناشایسته خوارج را هم خطای اجتهادی نامید و ایضا حال را اختلال الواصب را

ملاحظه باید نمود که گاهی خطای ناکثین بیعت علی ابن ابی طالب را خطای اجتهادی می نامند و مقتضای این الزام
اینست که ناکثین بر اجتهاد خود گو خطا کرده باشند ثاب شوند و گاهی میگویند که ناکثین بیعت از خطای
خود توبه کرده اند و این دلالت میکند بر اینکه بدون حجت شرعی ارتکاب امر حرام نموده اند و اینست حال کسی که
دست از تمسک عروة الوثقی اهلبیت کشیده تابع عمر و بکر شده باشد و ایضا مسلک نامربوط ایشان اقتضای
این میکند که حال امام حسین نزدیک ایشان بعینه حال خوارج باشد زیرا که بان اجماعی که ابوبکر امام و خلیفه
بوده یزید هم خلیفه بوده و شبهه نیست که امام حسین با یزید عداوت داشته با او جنگ نموده و از اینجاست
که از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست که ان الحسین قتل بسیف جده و از اقوال بعضی از بزرگان ایشان نسبت
که آنحضرت را حکم بخارجی بودن کرده و چون جاهل از حقیقت امر اطلاع ندارد و بناء علیه تکذیب این حرف
خواهد نمود لهذا بتفصیل از کتاب اینها نوشته میشود پس میگوییم شیخ ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیه گفته که
که ابوبکر بن العربی که از اجله علمای مالکیه است گفته که امام حسین بشمشیر جد خود مصطفی کشته شد زیرا که مصطفی
منع کرده از خروج بر امامی که باجماع مسلمانان امام شده باشد و ابن شهرآشوب مازندرانی در مقدمه کتاب مناقب
گفته قال القتیبی اول خارجی فی الاسلام الحسین و از جمله آنچه که بر انحراف ناصب عداوت اهل بیت از جاده انصاف
دلالت میکند اینست که هنوز به فصل یسیر معنی حرب یک بی راچه بتکلفات نامربوط تاویل نموده حکم نمود که اصلا
دلالت بر کفر محاربین نمیکند و شبهه نیست که اگر تاویلات رکیکه او درست باشند حدیث چنانچه بر کفر محاربین
که از جمله مهاجرین و انصار باشند دلالت نخواهد کرد همچنین بر کفر خوارج پس بعد از ین که حدیث را بتاویلات
رکیکه از افاده مرام انداخته باشد الحال بان تمسک کردیدن کم از گه خوردن نیست **قوله** پس در خطای اجتهادی
و بطلان اعتقادی خوب و مشترک اند فرق اینست که این خطای اجتهادی و فسق اعتقادی اصحاب جمل و صفین اصلا مجوز
طعن و تحقیر نیست الخ **اقول** اینکلام دلالت بر کمال غباوت بلکه شقاوت قائل خود میکند زیرا که در باب
قباحت بمنزله اینست که گفته شود که در کفر ابوجهل و یزید مثلا هر دو برابر بودند لیکن چون ابوجهل با پیغمبر خدا قرابت
دارد کفر او مجوز و مشروع سب و برای یزید حرام بالجمله هرگاه باجماع ما و نواصب ثابت گردید که این اجتهاد
که ایشان کرده اند اجتهاد نامشروع بوده و حرام پس فرق ان این که برای بعضی مجوز باشد کو مخالف دلائل قطعی باشد
و برای دیگران حرام هیچ عاقل نمیتواند گفت و تا حال این معنی را هیچکس از علمای سنیان نگفته مگر ناصب
عداوت اهل بیت که بمصداق قول حق سبحانه مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل

یحمل اسفار اگر عمومات آیات مناقب معارض ست بعمومات آیات ذم که درباب اصحاب واهل مکه وغیره
وارد شده واین چنین اخبار واحادیث که بنی امیه وبنی مروان بروایات آن شغف داشتند هیچ چه
برای عاقل متتبع که در دین داشته باشد وطالب الیقین بود مفید نمیتواند شد اما انچه از احوال جناب
حضرت موسی گفت ومجادلات بی تأملی را بطرف ایشان اسناد نموده پس حاشا که چنین باشد واصلا آیات
واحادیث دلالت بران ندارد وایضاً کدام دلیل قطعی خواهی که هریک از مهاجر وانصار ثابت شده
واز عمومات که معارض باشد بعمومات دیگر چه قسم قطع حاصل میشود **قوله** چون ایمان تا حال از روی آیات
معتبره ثابت نشده واصل ایمان اینها بالیقین ثابتست متمسک باصل واریم الخ **اقول** مقدوح ست
باین که اگر نزد یک تقی دخول هریک از صحابه در عموم آیات واحادیث فضائل صحابه قطعی ست پس
باید بنا بر مسلک تقی کو یکی ازینها حضرت علی بن ابیطالب را لعن بکند باید ناجی باشد واگر این قسم شمول
یقینی نیست وعموم آیات در حقیقت ونفس الامر مقید ست بعدم صدور اسباب کفر وضلالت
از اینها پس بنا برین خواه مهاجر باشند وخواه انصار هرگاه صدور اسباب کفر بثبوت رسد حکم بکفر
اینها باید کرد چه درین صورت مفروض اینست که عموم آیات واحادیث متضمنه مناقب مقید ست
بعدم صدور اسباب کفر وضلالت پس تفاوت میان اصحاب جمل واصحاب معویه هیچ نباشد
ومعلوم نیست که بکدام دلیل فرق میکنند درمیان عداوت جناب امیر که بحد تکفیر آنحضرت ولعن
نرسد کو سفک دماء آنحضرت واهلبیت آنحضرت حلال دانند ومیان عداوتی که بحد تکفیر آنحضرت
ولعن برسد پس میبایست که در امثال چنین مقامات دعواهای خود را مقرون بدلائل وبرهان
نقل نماید والا از معرض اعتبار ساقط باشد وایضاً چون باحت تاویل وسیع ست هرگاه پیش
پیر ومرشد سنیان محی الدین عربی استحقاق نار درباب فرعون بثبوت نرسید وگفت مات طاهرا
ومطهرا پس عداوت اصحاب صفین چگونه با امیر مریدین او بثبوت خواهد رسید واما معلوم ست
که معویه در هر نماز از جناب امیر وحسنین وعبدالله بن عباس تبرا می نمود وروایات اهل تسنن براین
ناطق ست ومعهذا افعال شنیعه واقوال قبیحه بسیار بظهور رسیده که دلالت میکند که آن ملعون
یعنی معویه اصلا از ایمان بهره نداشته وان کنت فی ریب من ذلک فاستمع لما نقول مع مراعات
الاجمال ابن الحدید معتزلی از شیخ خود ابو القاسم بلخی نقل مینماید که ما زال عمرو بن العاص

ملحداً ما تردّدت قطّ فی الحادة و زندقته و کان معویة مثله و ایضاً گفته که معویه یکی
اصحاب ما در دین خود مطعون است و او را بالحاد نسبت میدهند و روایت نموده احمد بن ابی طاهر در کتاب
اخبار الملوک که معویه شنید که موذن اشهد ان لا اله الا الله میگوید فقال لها پس موذن گفت اشهد ان
محمداً رسول الله فقال لله ابوك یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت لنفسك
الا ان تقرن اسمك باسم رب العالمین و در کتاب ابی جعفر محمد بن جریر طبری مسطور است که در وقتی خود
معتضد امر نموده بود که بر معویه بالای منبرها لعن کنند و کتابی که نوشته بود بخوانند و در ان کتاب از جمله
چیزها که مسطور است یکی اینست که خلافی نیست که شجره ملعونه که در کتاب مجید مذکور است بنی امیه اند و روی ثقات
الامة قول رسول الله و قد رای ابا سفیان مقبلاً علی حمار و معاویة یقوده و یزید یسوقه
لعن الله الراکب و القائد و السائق و هم در کتاب ابن ابی الحدید مسطور است که از حبیب بن ابی ثابت مروی است
که در حالتی که جناب حسنین ع حاضر بودند معویه با موذن گرد داخل شد و بالای منبر بر آمد و جناب امیر ع را ناسزا گفت
پس جناب امام حسین خواستند که بر ورد نمایند امام حسن دست امام حسین را گرفته نشانیدند و خود برخاستند و فرمودند
ای کسیکه نام علی را گرفتی منم حسن و پدر من است علی و تو معویه هستی و پدر تو صخر است و مادر من فاطمه و مادر تو هند و جد
من رسول الله و جد تو عتبة بن ربیعه و جده بزرگوار من خدیجه و جده تو قتیله پس حق تعالی لعنت کند بر کسیکه از ما
و تو کم نام تر باشد از راه حسب و شرافت لوم زند و دم زند هم راسخ در کفر و نفاق داشته باشد پس کسانیکه در مسجد
بودند گفتند آمین فضل میگوید که یحیی ابن معین میگوید من هم آمین میگویم و ابو عبید میگوید که فضل میگوید که
من هم آمین میگویم ابو الفرج میگوید که ابو عبید میگوید که من هم آمین میگویم و علی ابن الحسین اصفهانی میگوید که من هم
آمین میگویم ابن ابی الحدید میگوید که من هم آمین میگویم و احمد بن حسن بیهقی که از اهل سنت است در کتاب فضائل صحابه
ایراد کرده است از نصر ابن عاصم که او گفت که من روزی در مدینه بمسجد حضرت رفتم شنیدم که حاضران همه
با یکدیگر در حرف اند و میگویند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسول الله و پناه بخدا میبردند از
غضب الهی و سخط رسالت پناهی پرسیدم ای یاران چه واقع شده گفتند بلی رسول خدا ص بر منبر خطبه میفرمودند
که دران اثنا معویه برخاست دست پدرش ابو سفیان را گرفته بدر رفتند پس رسول خدا ص را چشم بر ایشان افتاد
فرمود که لعن الله القائد و المقود و ویل لامتی من معویه ذی الاستاه و در کامل گفته است
که این لفظ را برای شخصی گویند که حق مردمان را بغیر حق تصرف کند و بصاحبش رد نکند و در تاریخ گزیده

کرده در بیان ما جرای الحکمین مسطور ست که چون خبر غدر حکمین بحضرت امیر المومنین رسید بعد از نماز بر پنج
کس معویه و عمرو عاص و ابو اعور سلمی و عبد الرحمن خالد و ضحاک قیس نا سزا گفتی چون معویه شنید او نیز بعد
از نماز برین پنج کس حضرات امیر المومنین علی کرم الله وجهه و امیر المومنین حسن و امیر المومنین حسین و مالک اشتر
و عبد الله بن عباس نا سزا گفتی و مدت شصت و سه سال نا سزا میگفتند تا عمر عبد العزیز دفع کرد و باید دانست
که امثال چنین روایات در کتب مخالفین بسیار ست جلد کتابی میباید که مجملی از ان نوشته شود و ما لا یکفیه
الیسیر لا یکفیه الکثیر لهذا باین قدر اکتفا نموده میشود **قوله** و اصل ایمان اینها بالیقین ثابتست تمسک
اهل داریم الخ **اقول** انچه معلوم ست و متیقن این ست که کلمه گو بودند اما اینکه تصدیق قلبی باجابر النبی داشتند
پس حاشا که احدی از مومنین و مسلمین منصفین بان یقین حاصل باشد و اخبار بسیار دلالت میکند برین که
معویه و غیره از ایمان بهره نداشتند بلکه منافق و مولفه قلوب بودند **قوله** بالجمله اجماع اهل سنت الخ
اقول این محض لسانی ست تا اوشناعت خلق خود را محفوظ دارند و الا تاویل اقوال و افعال اهل صفین را
نمودن با اینکه انها تکفیر میکردند و منکر امامت ایشان بودند صریح ست در اینکه این اجماع اصل نداشت
و هم میتوان گفت که با وجود اینکه ادم امام و پیمبر خود را دانسته بر او لعن کند و خون او را بر خود الزام نماید
افحش ست از اینکه تصدیق بامامت و نبوت او نموده با او جنگ کند و سنگ ها بر او بارد و احلال خون او را واندواند
پیداست که کسی که با وجود اینکه داند که واجب الوجود موجود ست و رسول فرستاده اوست جحد نماید منکر شود
و با اهل حق قتال نماید کافر شود و الحال قوله تعالی و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم دلالت بر خلاف
ان دارد **قوله** چون اینمعنی در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوسته انها را کافر میگویند الخ **اقول**
معلوم نیست که بکدام دلیل قطعی میان اصحاب جمل و صفین و میان خوارج تفرقه نموده به حیثیتی که بسوی تر باشد
در این که احد هما کافر باشند و دیگران مومن و مسلمان و حال اینکه خوارج اول حضرت امیر را امام میدانستند
لیکن بعد از ان تحکیم را از جمله گناه کبیره دانسته قائل شدند که او از استحقاق امامت بدر رفت و این تحکیم
محبط اعمال او گردید و اصحاب صفین گفتند که او بسبب پناه دادن قتله عثمان که امام بحق بود و یا شریک
خون او شدن امام واجب الطاعة نیست و همچنین اصحاب جمل باین حیله خون او را واجب دانستند و قتال
کردن با او لازم شمردند و او را ظالم و از حکام جائر شمار کردند و بسبب این لعن کردن بر و جائز دانستند
پس بعد نظر دقیق فرقی نمیماند مگر این که بگویند که اصحاب صفین و جمل حضرت و اصحاب او را نجس

نمیدانستند و مناکحه را با ایشان حلال نمی‌شمردند و حکم باهل نار بودن میکردند بخلاف خوارج که آنها حکم بنجاست
و حرمت مناکحت هم میکردند و این فرق در حقیقت فرقی نیست و هر دو فریق شریک اند درین که بخلاف
مدلول آیات و احادیث متواتره که در شان جناب علی ابن ابیطالب وارد شده قائل شده اند و تاویل
دور از کار مینمایند و در حقیقت منشاء تفرقه میان خوارج و اصحاب جمل و صفین پیش سنیان اینست
که چون دیدند که بعضی آیات بعمومها دلالت بر مدح مهاجرین و انصار و سائر صحابه میکند و بسیاری از احادیث
که در وقت بنی امیه وضع شده دلالت بر خوبی بعضی از اصحاب بخصوصیت هم میکند و بسیاری از آنها
در جنگ جمل و صفین با جناب امیر جنگ کردند و قتال کردن با ایشان واجب دانستند گفتند که بهر نهج که باشد
افعال ایشان را تاویل باید ساخت و از اینجاست که آنها را اگر شکستن مقصد خود را بخوبی نمیدانستند
مجتهد قرار دادند و گفتند که آنها در اجتهاد خود خطا کردند و چون مجتهد مخطی معذور است بلکه مثاب گفتند
این قتال لعن و طعن بهیچ وجه ضرر نرساند و گاهی میگویند که اینها خطا کردند و گناه نمودند لیکن توبه نمودند
و این بیخبران نمی‌فهمند که آیات چنانچه بر مدح صحابه دلالت میکند همچنین بسیاری از آنها بر ذم آنها
نیز دلالت دارد و هجرت و نصرت ممدوح امری است که تعلق به صحت نیت دارد و آن امری است باطنی
و ایضاً آیات بسیار دلالت میکند که کسیکه از و اسباب کفر و حبط اعمال بظهور رسد مستحق نار میشود و عموماً بدون
اینکه کسی را حق تعالی از آن استثنا نموده باشد و همچنین کسی که خلاف فرموده خدا و رسول خدا کند و معلوم است
که در حق اهلبیت جناب حق تعالی و رسالت مآب چه سفارشها کرده اند و بوجوب تمسک بآنها امر فرموده اند
و تخلف از ایشان را مستوجب هلاکت و خلود نار دانسته اند بدون اینکه احدی از مهاجرین و انصار را
از آن استثنا نموده باشند و ایضاً وضع احادیث کثیره برای صحابه علی رغم اهلبیت نبوی معلوم است و در کتب
ایشان مسطور و احادیث ذم صحابه و خبر ارتداد ایشان و اظهار عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب و بسبب
آن مخلد بودن بنار از جمله احادیث مجمع علیها است بدون اینکه در آن شائبه شبهه باشد پس عاقل چگونه با وجود
این دین ضرورت افعال ناشایسته ایشان را که بالیقین معلوم است که از ایشان بظهور پیوسته تاویلات
دور از کار نموده دست از متابعت اهلبیت بردارد و هرگه چنین تکلفات مینماید چرا بنا بر آیات مدح
مومنین و نمازگذاران و قراء قرآن و اوسط امت بودن خوارج [illegible] دانسته اقوال و افعال ایشان را
حمل بر خطای اجتهادی نمیکند قال [illegible] مرد با ایمان که مرتکب کبیره شود

شده یا بسبب غلط فهمی و شبهه فاسد مصدر امری شنیع گردد و اما لعن و سب جایز نیست بچند دلیل اول قوله تعالی
فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات وقاعده اصولیه اتفاقیه است
که الامر بالشیء نهی عن ضده پس در حق مومنین فاسقین که محتاج باستغفار ایشان اند استغفار مامور به است
و لعن و سب و دعای بد در حق انها ضد استغفار پس منهی عنه باشد و لهذا در آخر نماز بعد از تشهد در دعا ماثور است
استغفار برای مومنین و مومنات در پنج وقت مشروع شده و دعای بد و لعن کردن و افکندن از رحمت الهی
مقابله با امر شریعت کردن است پس حرام باشد دوم الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم
ويؤمنون به ويستغفرون للذين امنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما معلوم شد که ملائکه حاملان
عرش باستغفار مومنین مشغول اند و بدیهی است که مخالف مقربان حضور در جناب پادشاهان عرض کردن
موجب غضب پادشاه و ناخوشی مقربان ان میگردد والعیاذ بالله سوم انکه شفاعت انبیا برای اهل کبائر
ثابت است پس در صورت لعن و دعای بد مقابله و معانده با پیغمبر خود و جمیع پیغمبران لازم می اید والعیاذ بالله
چهارم ایه والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا
بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤف رحيم معلوم شد که شان متاخرین امت
همین است که دعای مغفرت سابقین نمایند و از کینه و بغض انها احتراز کنند و هر که خلاف این کند گویا حق ملت
و دین تلف کرده باشد والعیاذ بالله پنجم انکه موجب محبت و دوستی ایمان است که در فاسق موجود است
و فسق او محتاج بعلاج مثل مرض پس طریق علاج ان آفت زده همین است که ازاله اثر فسق از و نموده اید و ازاله
اثر فسق را دو طریق است در حالت حیات امر معروف ونهی عن المنکر و وعظ و نصیحت و اقامت حد و تعزیر
و بعد از موت دعای مغفرت و صدقات و فاتحه و درود و بدیهی است که چون شخصی از برادران شخصی مریض صعب
مبتلا شود علاج او با ازاله اثر مرض میکنند نه بقتل و ازهاق روح چنانچه در حدیث صحیح وارد است لعن المومن
کقتله زیرا که معنی لعن ابعاد از رحمت است و تا وقتی که در وی ایمان موجود است بعید از رحمت نتواند شد پس معنی
لعن در حقیقت سلب ایمان او خواستن است و سلب ایمان موجب هلاک ابدی است بهزاران درجه شدید تر از قتل جسم
ششم انکه وجود علت مستلزم وجود حکم است و زوال علت مستلزم زوال حکم پس در مومن فاسق ایمان که صفت روح است
و موجب دوستی و محبت دائم است بدوام روح پس وجوب محبت او دایم باشد بدوام روح و فسق که عمل بدنی
است زائل است بزوال تعلق روح با بدن پس موجبات فسق که بغض و عداوت و سب و تحقیر و اهانت است

نیز بعد الموت زائل گردد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت و امرزش ست متعین باشد لاغیر ولهذا در حدیث
صحیح وارد ست که لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا و موت در حق مومن فاسق حکم توبه
دارد درینباب که عمل بد را منقطع میکند فرق اینست که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو نمیکند
و چون عمل بد منقطع شد محض ایمان ماند که مقتضی وجوب محبت ست هفتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت
فرموده است قوله تعالی وعد الله المومنین والمومنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
الایه که در سوره توبه واقع ست پس لعن کردن و تعذیب او خواستن از خدا حکم کردن بر خدا بانکه وعده خود را خلاف
کند و خلاف وعده در حق او تعالی محال ست قوله تعالی والله لا یخلف المیعاد پس طلب محال هم شد و سوء ادب
هم بنهایت انجامید **قوله** مقدمه هفتم مرد با ایمان اگر مرتکب کبیره شود یا بسبب غلط فهمی و شبهه فاسده
امری شنیع کرده او را لعن جایز نیست بچند دلیل الخ **اقول** مخفی نماند که ناصب عداوت بفهم غلط و زعم
باطل خود اثبات ایمان پیران خود کرده میخواهد اعتذار نماید از آنچه از ایشان بوقوع آمده از افعال قبیحه
و اعمال شنیعه و از آنچه بیان کردیم معلوم شد که ایشان از اول ایمان نداشته اند و بر فرض تسلیم اعمالی که از
ایشان صادر شده باعث خلود فی النار و خروج از ایمان گردید کما مر غیر مرة **قوله** اول قوله تعالی فاعلم
انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات **اقول** استدلال باینکه ایه وقتی
درست میشود که ایمان ایشان بثبوت رسد و الا فلا و مع ذلک یکی از دو امر لازم میاید یا کفر شیخین یا مستحق
لعن بودن آنها با وجود ایمان بیان آن اینست که از حدیث فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من
اذانی فقد اذی الله ثابت میشود که هر که فاطمه را اذیت رساند خدا و رسول او را اذیت رسانیده و
هر که خدا و رسول او را اذیت و آزار رسانیده مستحق لعن ست کما قال الله ان الذین یؤذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا و شبهه نیست که ابو بکر و عمر حضرت
فاطمه را اذیت رسانیدند حتی حضرت فاطمه با ایشان هم کلام نشدند تا وفات یافتند پس یا اقرار کنند
بخروج بکرین از ایمان و بودن شان در زمره ملعونین یا اعتراف نمایند باینکه مومن نیز مورد لعن میباشد و بهر تقدیر
ازین دو چیز یکی را اختیار باید نمود یا خروج او از ایمان یا اجتماع آن با لعن **قوله** دوم الذین یحملون العرش
و من حوله یسبحون بحمد ربهم الخ **اقول** در نزول ایه سابقه و ما بعد آن که ناصبی ذکر نموده در حق
مومنین ریبی نیست لیکن کسانی که خدا و رسول را اذیت رسانیده مورد لعنهم الله فی الدنیا والاخرة

والاخرة واعد لهم عذابا مهینا گشته و از ایمان خارج شده اند از مورد آیات مسطوره بیرون گشته اند
قوله سوم آنکه شفاعت انبیا برای اهل کبائر ثابت است الخ **اقول** شفاعت برای اهل کبائر در صورتی ثابت است
که ایمان داشته باشند اما اگر از ایمان خارج باشند فلا و ایضا کبیره که مرتکب آن از ایمان بسبب ارتکاب آن خارج شود
نیز ازین قبیل است که شفاعت دران نمیباشد **قوله** چهارم آیه والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا
ربنا اغفر لنا الخ **اقول** همان که شان متاخرین است که دعای مغفرت برای مومنین سابقین
نمایند همچنین است شان ایشان که لعن کنند و بیزاری جویند از کسانیکه خدا ایشان را لعن کرده و برائت جسته
قال الله تعالی لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة
لنغرینك بهم ثم لا یجاورونك فیها الا قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلا
و ظاهر است که مراد حق سبحانه تعالی از والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة دو طایفه
بودند که احکام مسلمین بر ایشان جاری بود فی تفسیر الکشاف الذین فی قلوبهم مرض قوم کان فیهم
ضعف ایمان و قلة ثبات علیه وقیل هم الزناة واهل الفجور والمرجفون ناس کانوا یرجفون
باخبار السوء عن سرایا رسول الله فیقولون هزموا وقتلوا وجری علیهم کیت وکیت
فیکسرون بذلك قلوب المومنین انتهی پس کسانیکه باوجود ضعف ایمان و صدور رجوعه مورد لعن الهی
و عذاب نامتناهی شدند آنانکه از اول ایمان نداشته یا بعد از ان بسبب امری که مرتکب ان شنیع از فسق است از
ایمان خارج شدند بطریق اولی از زمره ملعونین و جمله مطعونین خواهند بود و نیز آیه لعان که زوج در خامسه گوید
ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین مجوز لعن است بر کاذب گو ایمان داشته باشد و ایضا قوله تعالی
ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئك
یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون اگرچه مورد این آیه دیگران اند لیکن معلوم میشود که کتمان ما انزل الله
موجب لعن است و اگرچه اولئك یلعنهم الخ در صورت خبر است لیکن در معنی امر است مثل قوله تعالی
والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء که در صورت خبر است و در معنی امر است و ایضا روی
صدر الائمة عند المخالف موفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی اخطب خطباء خوارزم فیما صنفه
من المناقب فی حدیث طویل الذیل من قول رسول الله لعلی ابن ابیطالب ع اتق الضغائن التی لك
فی صدور من لا یظهرها الا بعدی اولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون هر کس سلام

که بعد از پیغمبر خدا چه سلوک بحضرت امیر المؤمنین کردند و از زبان حضرت رسول ملعون گردیدند و مؤمنین هم
شده اند که بر ایشان لعن کنند **قوله** پنجم آنکه موجب محبت الخ **اقول** بلی بعضی از اقسام فسق که بمرض تشبیه
کرده چنان است که قابل علاج است و بازاله اثر مرض علاج او میتوان کرد و بعضی دیگر اقسام فسوق
بسان مرض عفونت است که اگر در شخصی عارض شود و پیدا گردد علاج پذیر نمیشود بلکه اگر با اصحاب معاشرت نماید
سرایت مینماید پس در چنین حالت که از بر ایاس و خوف سرایت بدیگران باشد نزد عقلا اخراج او از بلد
و تبعید او از اصحاب مستحسن بلکه واجب است همچنین حال این فسق نیز چه فسق شیخین از قبیل رق الشیوخه بود
و ناصب عداوت چون بدلیل عقلی نیافت بامثله و تشبیه اکتفا نمود و لهذا ما هم به تمثیل اکتفا کردیم والا تحریر
امثال این چیزها از دأب محصلین نیست **قوله** ششم آنکه وجود علت مستلزم وجود حکم است و زوال علت
مستلزم زوال حکم الخ **اقول** این کلام نیز مثل سائر مزخرفات و مهملات است وارد میشود بر متکلم
اینکه بمقتضای ثبت العرش ثم انقش اول ایمان اصحاب ثلثه را باثبات باید رسانید بعد از این بدین
افسانه بیهوده ترنم باید نمود و نیز اگر دانستی که مسلک امامیه درین باب اینست که اصحاب ثلثه از اول امر از
ایمان بهره نداشتند و یا داشتند لیکن بسبب تفویت بعضی از شرائط ایمان بی بهره گردیدند پس بکلام
تو وقتی مفید می افتاد که امامیه قائل ایمان ثلثه باشند و یا بدلیل و برهان بر ایشان ایمان ثلثه باثبات
رسد و دانستی که این از جمله ممتنعات است و نیز دار دنیا دار تکلیف است و آخرت مطلقا دار تکلیف نیست پس
کسی که درین دار اعمال حسنه بجا آورده باشد جزای آن را در دار آخرت خواهد یافت و کسی که اعمال سیئه
و افعال شنیعه کرده باشد بعقاب آن معاقب خواهد گردید پس مراد تو از زوال فسق بزوال تعلق روح
با بدن یا زوال آنست یا زوال اثر [illegible] و زوال فسق ثانی مسلم لیکن برای مخالف مفید نمی تواند بود
و بر تقدیر اول مع عدم [illegible] لتغیر الاسم ناقض لقوله الاتی ایضا **قوله** پس موجبات فسق
که بغض و عداوت است [illegible] مقتضیات ایمان که طلب مغفرت و
امر بنشستن است متعین باشند الخ **اقول** پس این کلام است که هیچ معنی ندارد و مؤید این قول خود ناصب است
که در باب فسق میان توبه و موت فرق نوشته که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو نمیکند پس معلوم شد
که بعد از موت وبال عمل سیئه بر گردن حامل آن خواهد ماند **قوله** نهم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت
فرموده است الخ **اقول** این نیز مثل کلام سابق سست و واهی است به ثبوت ایمان در قدم [illegible] بطلانه ایضا

والیضا از دو حال بیرون نیست یا اینکه در ایمان تنها اظهار کلمه توحید کافیست یا اینکه شروط دیگر است [illegible]
بر تقدیر اول پس معلوم نیست که ابو هریره در وقتی که امتثالا للامر الاقدس النبوی نوید بشارت [illegible]
لا اله الا الله دخل الجنة میان مومنین سر داده خلیفه ثانی چرا او را زده و پاس حرمت [illegible]
او ننموده و بر تقدیر ثانی تا وقتی که ثابت نشود که متنازع فیهم با وجود اظهار شهادتین عمل بشرایط [illegible]
پس حجت تو از معرض اعتبار ساقط باشد قال الناصب علیه ما علیه مقدمه بیشتر از [illegible]
امور دنیا در میان بزرگان با هم بسیار بوقوع آمده و هر دو جانب بسبب آن از درجه بزرگی
نیفتاده اند و مستحق تحقیر و اهانت نگشتند مثل آنچه میان حضرت یوسف و برادرانش جاری شد و ما [illegible]
همه کس را تعظیم باو کنیم چیزی دیگر جایز نیست و ازین باب است نزد شیعه آنچه در میان امامزادها بنابر امامت
اختلاف واقع شد که ایشان بتعظیم هریک [illegible] هرچند بعضی بر امر امامت مطلق انکار امامت [illegible]
پس وجهیکه شیعه برای تعظیم همه امامزادها که در میان انها زیاده از یک معصوم نخواهد بود و با وجود [illegible]
مقابلش را معذور داشته اند و بگفته او بلکه بفسق او نیز اعتقاد ندارند همان وجه با اهل [illegible]
رسول از صحابه و ازواج و اهل بیت بکار میبرند و هر دو جانب را معذور میدانند و ملا [illegible] صاحب
بنابر وقت نظری که فی الجمله دارد درین جا متعبد شده منع مطلق برای [illegible]
ایراد نموده و در دفع او کوشیده با نظر [illegible] که گفت [illegible]
شبهه با قوتی که داده ذکر کردن و اشاره بدفع آن نمودن [illegible]
جماعه مقبولان درگاه الهی باشد و در میان ایشان بسبب شبهه [illegible] واقع شده باشد [illegible]
بهم رسد و درین صورت مارا نمی رسد که [illegible]
[illegible] اگر در سائر الناس از صلحای است که جایز [illegible] محل [illegible]
که یک طرف مقابل معصوم [illegible]
طرف مخاصمه با یکدیگر برابر نیستند که یکی معصوم است و دیگری جایز الخطا و چون معصوم احتمال خطا ندارد [illegible]
دیگر که از برابر باشد ناحق آزرده نخواهد شد و چون طرف دیگر که جایز الخطاست اگر بنابر شبهه [illegible] معصوم
آزرده شده عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد شد که محبت و رعایت تعظیم معصوم [illegible]
پس شبهه او اعتبار ندارد مثل شبهه ابلیس در عداوت آدم و اولادش که بسبب آن شبهه معذور [illegible]

کلام در جواب خلل بسیار است زیرا که کلام را فرض میکنیم در میان هر دو معصومین که باهم آزردگی
پیدا کنند و چون هر دو طرف معصوم اند کجا ابلیس و کجا آدم ع و این صورت را که از هر دو طرف معصومین
باهم ناخوشی نمایند و اتلاف حق یکدیگر کنند از کتب امامیه امثله بسیار برآریم اوّل بنا فرشته
حضرت آدم ع بابت رفع منزلت حضرات ائمه بر منزلت خود و مخالفت و حسد آنها نمودن و
میثاق ولایت ایشان ندادن باوجود نص الهی چنانچه در مبحث نبوت بتفصیل گذشت دوم
آزردگی حضرت موسی و هارون ع و تحقیر و اهانت بگرفتن ریش مبارک ایشان و کشیدن موی
سر ایشان که منصوص قرآن است هیچکس را جای انکار آن نیست سوم در بحر المناقب که کتاب
معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم در سبب تسمیه و تکنیه حضرت مرتضی بابو تراب
نقل کرده که حضرت رسالت بخانه حضرت زهرا درآمدند و حضرت مرتضی را ندیدند فرمودند
که ابن عم من کجا است حضرت فاطمه گفت میان من و او مغاضبه واقع شده ازین جهت
بیرون رفته و آنجا قیلوله کرده آنگاه آنحضرت در مسجد تشریف برد و دید که جناب مرتضی
بر پهلو خفته و سر و روی آنجناب خاک آلوده شده فرمود که قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب
و این در صحیح بخاری نیز آمده انتهی کلامه چهارم آنکه ابو مخنف لوط ابن یحیی ازدی
که از عمده اخباریین امامیه است از حضرت امام حسین ع روایت آورده انه کان یبدی الکراهة
لما فعله اخوه الحسن من صلح معاویة و یقول لو جز انفی کان احب الی مما فعله اخی انتهی
و این صورتها اگر آزردگی هر دو جانب بر حق باشد اجتماع نقیضین لازم آید و اگر یکی بر حق باشد
و دیگری بر باطل عصمت آن جانب دیگر برهم شود و هو خلاف المفروض پس معلوم شد که آزردگی با
معصوم نیز دو قسم میباشد یکی آنکه از راه تعصب و عداوت بود چنانچه یزید خبیث را با اهلبیت
اطهار ع بود دوم آنکه بمقتضای بشریت باشد یا بنا بر دلیلی که باو ظاهر شده باشد چنانچه حضرت
سیدة النساء ع را با حضرت مرتضی ع بود یا حضرت موسی را با حضرت هارون بود یا حضرت امام حسین را
با حضرت امام حسن ع بود و این قسم آزردگی با معصوم که بنا بر مقتضای بشریت یا ظهور دلیلی باشد هرگز موجب
فسق و طعن نمیشود تا در عصمت خلل افتد و چون این قسم آزردگی در عصمت معصوم خلل نکند در عدالت و تقوی
خلل نخواهد بود و بطریق سوال آورده بجوابش مشغول شده اما تقریر سوال بنوعی ادا کرده که جوابش چیزی تواند داد و آن

گفته اگر کسی گوید که شاید جماعتی از ابرار مرجعی را یا اصلح بحال مسلمین را خواسته باشند که فرار از [illegible] آن
چون نسبت بجماعه اهل البیت بی صرفه بود ایشان بمقتضای بشریت و انکه آدمی بجبلت [illegible]
خود را خواهد از ان جمله ابرار آزرده باشند و اظهار آزردگی کرده باشند و در ظلام اهل البیت [illegible]
بعدم رضا از ینجهت واقع شده باشد و از ان طرف مطلقا رنجش و عداوت نبوده باشد و جواب این سوال را
در کلام طویل ادا کرده که حاصلش اینست که چون حضرت امیر بمقتضای آیه تطهیر معصوم ست و اعلم بحقائق
شرعیه نشاید تا بر خلاف حق مخالفت ابرار نماید پس حال او با صحابه نه بحیثیت حال صلحای امت باشد و خود را
و درین جواب نیز بچند وجه خلل ست اول انکه حضرت زهرا نیز بمقتضای آیه تطهیر معصوم ست و همچنین [illegible]
حضرت امام حسین و حضرت موسی و حضرت آدم پس نشاید که این اشخاص بر خلاف حق مخالفت معصومین
نمایند پس با هر دو جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید یا احد الجانبین معصوم نباشد
دوم انکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب میباشد و گاهی در صواب و خطا که نظر بر تکلیف
در حق مجتهد حکم صواب دارد پس خلاف حق در هیچ جانب نیست انتهی کلام المخالف **قوله** مقدمه هشتم
آزردگی باعتبار امور دنیا میان بزرگان باهم بسیار بوقوع آمده الی آخره **اقول** اعتقاد کافه
علمای شیعه از متقدمین و متاخرین در امثال این امور اینست که اگر یکی از امامزادگان یا امام در مقام انکار
امامت باشد و تا دم آخر بر همین عقیده فاسده باشد و توبه نکرده باشد قطعا مخلد فی النار است همچنین
در امور دنیا اگر امام را آزرده کرده باشد و امام عفو جرایم او نفرموده باشد یقینا محل لعن و طعن ست ما برادران
حضرت یوسف پس قرآن ناطق ست بانکه حضرت یوسف عفو فرموده قال الله تعالی حکایة عن یوسف
لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین و اما امامزادگان پس اخبار و احادیث در حق
انها مضطرب و متعارض ست و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نیست لهذا از ناسزا گفتن ایشان باز مانده ایم
بخلاف ثلثه که بتواتر از احادیث صحیحه متواتره اذیت رسانیدن ایشان [illegible] فاطمه و حضرت امیر منقول
و عفو نفرمودن ایشان مر انها را ثابت و بیزاری هریک از ائمه واحدا بعد واحد از ایشان متحقق ست و از
ضروریات مذهب شیعه است که هر که منکر امامت یکی از ائمه باشد مخلد فی النار است اگر چه علوی فاطمی باشد و کتب
حدیث مانند کلینی و من لا یحضره از این احادیث مملو اند من شاء فلیرجع الیه و ایضا درحینی که نواصب برای
تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر با وجودی که با حضرت پیغمبر مطلقا قرابت نداشتند و اهانت و تحقیر دست و لعن

ابوجهل با وجود اینکه عم رسول خدا بود مقرر کرده اند شیعه اثنا عشری بری بر امر دین از ملته همان را
تعیین نموده اند پوشیده نماند که از جمله مسلمات میان اهل اسلام است که آنچه از امور سمعیه با دلهٔ قطعیه
معارض باشد اگر قطعی الصدور باشد تاویل آن نموده موافق قطعیات می سازند و اگر قطعی نباشند گاه است
که طرح مینمایند وگاه بعد تسلیم تاویل میسازند و ازین قبیل باید انگاشت اینکه هر گاه بدلیل قطعی عقلی ثبوت
رسیده که حق سبحانه و تعالی جسم و مکانی نیست آنچه از سمعیات مثل قول حق تعالی ید الله فوق ایدیهم و جاء ربک
والملک صفا صفا و نحن اقرب الیه من حبل الورید میباشد تاویل مینمایند و همچنین است
حال تاویل آیات جبر و اختیار که هر یک از مجبره و قائلین بالاختیار تاویل میسازند و علی هذا القیاس وجه تاویل
اهل اسلام است خصوص آیاتی را که دلالت بر صدور گناه مطلقا از انبیای قبل بعثت و بعد از ان میکنند
اگر سمعیات معارض قطعیات نباشند واجب است حمل آن بر ظاهر چه اگر چنین نباشد کتاب و سنت از معرض
حجیت ساقط میشود و ارسال رسل و نصب امام عاری از فائده میگردد و هر گاه این دانسته شد پس طریقه فرقه
مرضیه اثنا عشریه نزد ایشان هم امور شرعا و مکرمة در باب اخباری که متضمن وقوع ملال فیما بین معصومین خواه از
اصناف انبیا باشند و خواه اوصیا اگر بمرتبه قطعیة الصدور رسیده باشند تاویل آنست بطرف یکی از
وجوه سدیده من التزام انه من قبیل ترک الاولی والتنبیه للغیر چنانچه باتفاق اهل اسلام
معمول است چنان منازعت ملکین نزدیک حضرت داود و اگر این نزاع فیما بین معصوم و غیر معصوم باشد
پس اسناد خطا حملا علی الظاهر کما عرفت جزما بطرف غیر معصوم خواهند نمود و بعد ازینکه روایت نزاع
بمرتبه صحت رسیده باشد و معهذا اگر این نزاع از قبیل انکار نبوت نبی و امامت وصی باشد و یا از قبیل جرح
و قتل ایشان و یا یکی از احفاد ایشان باشد و یا از قبیل غصب حقوق ایشان باشد و ایشان همیشه
بطنا بعد بطن و حینا بعد حین از دست او ظلم نموده باشند و او برین عداوت مرده باشد و این همه
امور بطریق تواتر نزد ایشان به ثبوت رسیده باشد شبهه نیست که در چنین صورت تبرا نمودن ازو و لعن کردن
برو از جمله عبادات می انگارند و از لوازم کمال ایمان خود می شمارند و درین باب نزد ایشان هیچ وجه فرقی نمی کنند
که از اعمام خاتم النبیین باشند مثل ابی لهب و غیره چه جای آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از بنی تیم و بنی عدی
که از قبائل عرب بوده باشند چنانچه ابی بکر و عمر چون بنای گفتگوی ناصب بر اصول مقرره اهل سنت
لهذا مجملی از اصول ایشان بیان کرده شد تا بالکلیه تشکیکات ناصب عداوت اهل بیت که از لعین

معین و امام المشککین عن اب عن جد بوراثت باو رسیده از محل اعتبار ساقط گردد قوله اول منافقت حضرت [illegible]
با بت رفع منزلت حضرات ائمه بر منزلت خود و مخالفت حسد انها نمودن الخ **اقول** اگرچه بعد از این قاعده
کلیه آنفا تمهید یافت احتیاج این نیست که انسان باز در توضیح جواب چنین شبهات خود را مشغول سازد
لیکن نظر باینکه مبادا بعضی از جهال اجمال را حمل بر عجز نمایند گفته می شود که این حرف تو برای تو [illegible]
مفید می افتاد که اول باثبات میرسانیدی که اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و صفین معصوم بودند و چون
این بالاتفاق باطل است پس هیچ وجه برای تو غیر از ندامت ثمره ندارد زیرا که دانستی که قاعده [illegible]
مقتضی اینست که افعال و اقوال ناشایسته اینها محمول بر ظاهر خود باشند و همچنین آیات و احادیث [illegible]
و قول صحابه که در مذمت اینها وارد شده بحال اینها بدون تصرف و تاویل واجب العمل بخلاف انچه از اخبار
احاد و یا از آیات ظنیة الدلالة که بر خلاف مقتضای عصمت من ثبتت عصمتهم دلالت داشته باشد که
آن بالضرورت ماول و یا مطروح خواهد بود چنانچه بالاتفاق میان علمای اهل اسلام قاعده مقرر است که
انچه از آیات و احادیث که بر خلاف قطعیات دلالت داشته باشد یا می اندازند اگر قابلیت آن داشته باشد
و الا ماول میسازند و هرگاه این بوضوح پیوست پس روایت حسد حضرت آدم یا حوا چون از قبیل اخبار
احاد است میتواند شد که اصلا اعتنا بان نکنند یا اینکه بگویند که حسد بمعنای که آدم بمقتضای آن عمل نماید از
قبیل ترک اولی است عموما یا برای انبیا خصوصا و یا اینکه بگویند که چون این حسد در بهشت و یا در عالم
ارواح بوده و آن دار تکلیف نیست پس شاید امثال چنین چیزها در ان عالم از انبیا ممتنع نباشد و یا
اینکه بگویند که انها را غبطه شده و استعمال حسد بران مجاز گردیده والله یعلم **قوله** دوم آزردگی
حضرت موسی و حضرت هارون و تحقیر و اهانت بر گرفتن ریش مبارک الخ **اقول** اول این که اصلا این دلالت
ندارد بر خصوص غضب وآزردگی ایشان و بر تقدیر تسلیم چرا نمیتواند شد که از هارون ترک اولی صادر شده باشد
و موسی چون مطاع لازم الاتباع هارون بود در رسید اصلاح بران ترک اولی مواخذه نماید آیا نمی [illegible]
که ولی را میرسد که بمقتضای حدیث نبوی واضربوا اذا بلغوا عشرا اطفال را ضرب تادیب نماید بر ترک [illegible]
نماز که بالاتفاق بر اطفال ترک نماز حرام نیست و ایضا میتواند شد که این تادیب که از موسی در باب هارون
بعمل آمده که هارون مرتکب ترک اولی نشده باشد از قبیل ترک اولی باشد هر چند از دیگران در حق نبی موجب [illegible]
نمی [illegible] که اگر کسی غیر ام المومنین زوجه رسول خدا را بران حرکتها که ابو بکر گاهی طپانچه و گاهی [illegible]

سوء ادبی مثل ابی بکر مینمود لا افضل حکم بفسق نموده می شد و از بزرگی ابوبکر چیزی نکاسته وقس الامور الآخر
علی ذلک قوله سوم آنکه در بحر المناقب که کتاب معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم در سبب تسمیه و تکنیه
حضرت مرتضی که بابو تراب است الخ اقول ظاهرا ناصب بزعم باطل خود اخطب خوارزم را از علماء و رواة
شیعه می انگارد و این زعم او ظاهر البطلان است چنانچه علما باین تصریح نموده اند پس صلاحیت ندارد
که بانچه از کتب او مسطور باشد بر شیعیان احتجاج نماید و شیعه که از کتابهای اهل تسنن نقل مینمایند بنابر
الزام است بالجمله قطع النظر از انچه گفته شد روایات تکنی بودن آنحضرت بابی تراب در کتاب صحاح وغیر صحاح
ایشان وهمچنین در کتب امامیه مختلف وارد شده پس انچه او از بحر المناقب نقل نموده بتیقن الوقوع نباشد و بر
تقدیری که باشد پس جواب ان قبل ازین بتفصیل گذشت و هم جوابی که در باب موسی هارون گفته شد همان جواب
اینجا هم میتواند شد کما لا یخفی قوله چهارم آنکه ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی که از عمده اخباریین امامیه است
از حضرت امام حسین ع روایت آورده انه کان یبدی الکراهة لما فعله اخوه الحسن ع من صلح معویة
و یقول الخ اقول ابن ابی الحدید معتزلی بعد ذکر بعضی از اراجیز که در جنگ جمل بعضی مجاهدین خوانده اند
این عبارت گفته ذکرها ابو مخنف لوط ابن یحیی فی کتاب وقعة الجمل و ابو مخنف من المحدثین
وممن یری صحة الامامة بالاختیار ولیس من الشیعة ولا معدودا من رجالها انتهی و بر تقدیر
تسلیم میگوییم قبل ازین بوضوح پیوست که هر گاه یکی از سمعیات مخالف اصول قطعیه باشد لابد است که یا طرح
کرده شود و یا مأول پس روایت ابو مخنف مسطور بر تقدیر تسلیم صحت نقل چون مخالف امامیه است از محل اعتبار
ساقط باشد اما اولا پس بجهت عصمت و ثانیا بجهت اینکه پیش امامیه مقرر است که هر یک از جناب ائمه ع
بانچه مأمور بوده اند کرده اند پس امام حسین ع چگونه بر مصالحه امام حسن ع که بان از جانب خدا و رسول خدا
مأمور بودند زبان طعن می کشادند و ثالثا بجهت آنکه جناب امام حسن ع در محل احتجاج و عذر مصالحه بدلائل
واضحه وجوب آن را مبرهن ساخته پس حضرت امام حسین ع چگونه عذر آنحضرت را قبول نمیفرمودند و رابعا بجهت
آنکه هرگاه این مصالحه وبیعت معویه اینقدر پیش امام حسین ع قبیح بود چرا خود با او بجنگ پیش نیامدند
و عقد مصالحه بشکستند و بعد اللتیا و التی میگوییم که بکرات بمعرض بیان آمد که امامیه بنای تبرا بر صحابه
ثلثه و احزاب ایشان منحصر در انکار امامت نبود بلکه هر که منکر امامت ائمه اثنا عشر باشد امامیه بر و لعن میکنند و همچنین
تخصیص انکه منکر یکی از ضروریات مذهب امامیه باشد چنانچه سایر اهل اسلام کافر و ملعون میدانند کسی را که منکر

یکی از ضروریات اسلام باشد قوله در عدالت و تقوی بالاولی خلل نخواهد بود و هو المدعا و صحابه کرام را که با حضرت امیر و
حضرت زهرا در باب فدک وغیره از ردگیها بوقوع آمده از همین قبیل بود انتهی اقول مردود ست بچند وجه اول آنکه عدالت
و تقوی که فرع ایمان ست مع اصل ثابت باید نمود دوم آنکه باثبات باید رسانید که میان معصوم و مخالف معصوم مماثلت
چه امامیه این را قبول نمیدارند و آنچه در محل استدلال بدان ذکر نموده مقدوح ست چنانچه دانستی و مخالفت و عداوت
بلکه محاربه میان اصحاب ثلثه و عائشه و طلحه و زبیر باجماع ثابت ست سوم آنکه باثبات باید رسانید که مخالفت ابوبکر
و عمر و عائشه و طلحه و زبیر و معاویه با جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مثل مخالفت معصومین بوده بالاتفاق بعض
شد که بعضی از انواع مخالفت مثل آن که از راه گذر ترک اولی باشد مضر بعصمت نباشد و بعضی از انواع آن منجر
بکفر بود و این مماثلت ببداهت عقل باطل ست چه ما میدانیم که مخالفت جناب فاطمه با حضرت علی و مخالفت جناب
امام حسن با امام حسین و موسی هارون بر تقدیر تسلیم و التزام بالا لمزوم مثل مخالفت ابی بکر ست با عائشه وقت
طپانچه زدن بلکه کمتر از آن و مخالفت ایشان با علی هرگز مثل مخالفت ابی بکر با عائشه نبود بالضرورة و البداهة
کدام عاقل تجویز این خواهد کرد که مثل مخالفت ابی بکر ست با عائشه مخالفتی که منجر شود بکشیدن بعنف از خانه کسی که
مثل نفس نبی و برادر آن حضرت باشد و او بگوید که بجرم خون مسلمانی را حلال میدانید و کسی مطلق اعتنا بحال او
نکند و همچنین نوبت بجایی رسد که سر عزه وارد بضعه رسول در حالتی که آن بضعه وصی و نیز بی بالاتفاق و دو ریحان
رسول ص در خانه باشند برای گرفتن بیعت بجبر از کسیکه بمنزله هارون و فایض باشد هیمه جمع کنند تا خانه و اهلها
بسوزانند و باز باین اقتصار نانموده آنچه رسول خدا ببضعه خود که حق سبحانه و تعالی بر پاکی و عصمت او و گواهی
و جناب نبوی ص در حق او سیده نساء عالمین فرموده و مرتبه او فوق مرتبه مریم بنت عمران یا مساوی آن بالاتفاق
بوده عطا نموده باشد یا بمیراث باو رسیده باشد بحیلها از دست او بدر برده غلبه بستانند و آنرا از مقتضیات اجتهاد
خود قرار دهند و او را بمرتبه مکدر سازند که از دنیا از ایشان آزرده و غضبناک برود و عهد نماید که الّا بعد شان شبانه دفن
و رسول از آزارها تظلم نماید و همچنین نوبت بجایی رسد که باکسیکه بالاتفاق بحکم خدا در حق او خیر موده باشد
حربک حربی و علی مع الحق و الحق مع علی محاربه نمایند و در قتل کردن او هیچ دقیقه فرو گذاشت نکنند و
از جمله اجتهاد شمارند و کسی باو هم نرسد که این حرفها را شیعیان از پیش خود می بافند بلکه همه مراتب یاد داده
آنچه گذشته در کتب معتبره سنیان موجود ست اگر خوف تطویل نبود تفصیل با ذکر اسامی کتب که در اینجا اصحاب
این مذکور گشته بیان مینمود و اگر معهذا کسی را تشنگی دریابد بشرح رجوع نماید بکتابی که بحمد الله تعالی و توفیقه بکمال

بسط و تفصیل و با دلائل و براهین جانبین و ترجیح مذهب ناجیه امامیه درین اوان بمنصه ظهور رسید والله الهادی و المعین
قوله دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل میان اصوب و صواب نیز میباشد و گاهی میان صواب و خطا که نظر بدلیل و حقیقت
مجتهد حکم صواب دارد و پس خلاف حق و ترجیح جانب مبست اقول پوشیده نماند که اگر دو کس باشند و یکی از آنها یک امر
مندوب را بجا آرد و دیگری ترک نماید این را بالعکس تا حال تعبیر بمخالفت نموده و لئن تنزلنا عن ذلک فنقول
اگر تمنای این داری که ثابت نمائی که مخالفتی که میان اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و اصحاب صفین و میان علی ابن ابی طالب
علیه السلام بوده مثل فعل مندوب و ترک آنست هر چند نوبت باباحت سفک دما و بلکه نوبت بالحاد و تکفیر
و تبرا رسیده باشد پس باید که دلیلی و برهانی برین بیاری و هرگاه این را باثبات رسانی بعد از این برهان
واضح ثابت نمائی که این اباحت سفک دما و لعن و طعن مندوب مثل اباحت خوارج و اصناف مشرکین خون
مسلمانان را نیست بلکه آن حرام است و این مندوب و معهذا دانستی که باز در عالم تقدیر برای تو بهره غیر از خائب
و خاسر بودن نیست چه مراد تو وقتی حاصل می شد که بنا بر قواعد امامیه اصحاب تو مستحق لعن نباشند و این امر
چون از ممنوعات است این آرزوی محال را بگور خواهی برد **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه نهم هر عاقل
چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید بیقین میداند که در اوقات بسیار او را بسبب
واردات مدهشه یا بسبب الف و عادت غفلت از مقررات و مسلمات بلکه بدیهیات هم رو میدهد و بخلاف
آن حرکتی و کلامی از وی بعمد در میآید و در بعضی اوقات این غفلت مستمر میماند و در بعضی دیگر زود متنبه شده معاودت
خود عود میکند و این غفلت از لواحق بشریت است که نبی و غیر نبی و معصوم و غیر معصوم و ولی و غیر ولی و متقی و غیر متقی را
عام و محیط است اینقدر هست که انبیا را اینگاه حضور خداوندی زود متنبه میسازند و در غفلت مستمره
نمیگذارند و دیگران را این تنبیه قریب لازم نیست دلیل این دعوی از قرآن مجید و سنت پیمبر آیات و
روایات بی شمار است اول آنکه حضرت موسی را چون از شجره ندای انا الله رسید و بیقین معلوم فرمودند
که تجلی الهیست که کلام میفرماید و امر بالقای عصا مینماید و در آن حالت اصلا خوفی و خطره از هیچ مخلوق
نباید کرد که حفظ قادر ذوالجلال و حفیظ باکمال است باز چون عصای خود را بصورت مار متحرک دیدند
بی اختیار فرار نمودند و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکه در عین کلام تنبیه واقع شد که لا تخف انی
لا یخاف لدی المرسلون و هم وقت مقابله بساحران فرعون که بموجب وعده صادقه الهی یقین داشتند
که مارا غلبه بر این ها خواهد شد قوله تعالی بآیاتنا انتما و من اتبعکما الغالبون باز چون ساحران

ساحران بهیبت مجموعی سحرها و عصاها را انداختند و شور و شغب نمودند بی اختیار خوفی در دل
حضرت موسی بهم رسید قوله تعالی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک انت الاعلی سوم
در وقت مراجعت از طور و اطلاع بر گوساله پرستی قوم خود و گمان آنکه حضرت هارون در نهی عن المنکر و ازالهٔ
بدعت تقصیری فرموده باشند و در آن غضب حقانی برین کار آنقدر استیلا و غفلت شد که اصلا بخاطر ایشان نماند
که حضرت هارون معصوم است و پیغمبر است و از معصوم و پیغمبر رضا بکفر و مداهنت در دین امر عظیم نسبت خواهد شد
چهارم در وقتی که با خضر عهد بستند که اصلا در ماجریات شما سوال نخواهم کرد چون امر عجیب دیدند آن
عهد بخاطر ایشان نماند و با انکار شدید پیش آمدند پنجم حضرت ابراهیم با وصف دانستن کفر قوم لوط و استحقاق
عذاب بر آنها و اعتقاد آنکه حکم الهی بآن نتوان صرف کرد در شفاعت آن مجرمان مجادله آغاز نهادند قوله
تعالی فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم
اواه منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر
مردود ششم آنکه حضرت پیغمبر ما در مسجد مقدس نبوی معتکف بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز از مسجد بدر رفتند
و مسجد خالی شد حضرت صفیه زوجهٔ مطهرهٔ آنجناب برای زیارت ایشان آمدند تا مدتی دراز نشستند و خواستند
که بخانه خود باز گردند چون شب بسیار رفته بود حضرت پیغمبر همراه ایشان بر آمدند تا بخانه رسانند و درین اثنا
دو کس از زمرهٔ انصار که اهل ایمان و اخلاص بودند در اثنای راه پیش آمدند چون دیدند که آنجناب و زنی همراه ایشان
است یک سو شدند و خواستند که زود گذشته روند آنجناب بایشان فرمودند که باشید و بشنوید که این زن صفیه
یعنی زوجه من است آنها عرض کردند که یا رسول الله سبحان الله از ما چه توقع بود که چه گمان میکردیم آنجناب
فرمودند که شیطان دشمن آدمی است ترسیدم که مبادا در دل شما ظن فاسد و گمان بد القا نماید پس معلوم شد با وجود
اعتقاد عصمت آنجناب ممکن بود که بسبب دیدن این حالت که نسبت بعامهٔ ناس محل تهمت است در دل ایشان توهم صدور
ذنب از آنجناب پیدا می شد و منافی با آن اعتقاد عصمت نبود هفتم آنکه اخبار ابن بابویه قاطبه روایت کرده اند
عن ابی حمزة الثمالی عن ابن الحسین علیه السلام قال ابو حمزة قال لی علی بن الحسین کنت متکیا
علی الحائط وانا حزین متفکر اذ دخل علیّ رجل حسن الثیاب طیب الرایحة فنظر فی وجهی ثم قال
ما سبب حزنک قلت اتخوف من فتنة ابن الزبیر قال فضحک ثم قال یا علی هل رایت احدا خاف الله
فلم ینجه قلت لا ثم قال هل رایت احدا سال الله فلم یعطه قلت لا ثم نظرت فلم ار قدامی احدا

فعجبت من ذلك فاذا بقائل اسمع صوته ولا ارى شخصه يقول انا على هذا الخضر درين قصه
حضرت امام را اين دو سخن كه معلوم هر مومن ست بسبب شدت خوف غفلت بود تا آنكه خضر او را متنبه و تذكير نمود
پس اگر مثل اين حالات مستمره بعضی صحابه را نسبت باهل بيت يا بعضی اهل بيت را نسبت بصحابه و داد
و از ملاحظه فضائل و مناقب همديگر غافل كرده باشد چه عجب و كدام استبعاد و چرا محل طعن و تشنيع باشد قوله
مقدمه نهم هر عاقل چون بوجدان خود رجوع كند و حال ديگران را هم تجربه نمايد بيقين ميداند كه در اوقات بسيار از
اقول از كمال شقاوت و بی ادبی ست كه انسان را بی غرض فاسد خود كه اظهار برائت چند كس از اهل معاصی باشد
حيله و چاره جويد كه اگر تمام شود لازم آيد كه هيچ يك از اشرار خواه فجار باشند و خواه كفار مستحق ذم و عتاب
نباشند و انبيا و اوصيا محل مدح و ستايش نمانند تفصيل اين اجمال آنكه چنانچه بسبب مقتضای بشريت در بعضی افعال
انسان را معذور داشته اند همچنين در بعضی افعال مستحق ذم و عقاب در دنيا و خلود نار در آخرت گردانيده اند و
اينجاست كه افعال ايشان بعد از ين كه منقسم ميشود بطرف اختياری و اضطراری اختياری آن متصف باحكام خمسه
مشهوره ميشود كه واجب و حرام و مندوب و مكروه و مباح باشد و لوازم آثار هر يك از آن از مدح و ثواب و ذم و عقاب
و نخوان بر آن مترتب ميشود پس حق سبحانه و تعالی اگر كسی را چشم بصيرت داده باشد بايد ديده انصاف بيند و فرق كند
ميان افعال انسانی و تميز دهد ميان احكام آنها و حال حرام را مثل حال مكروه و مندوب را مثل واجب انگارد و
مباحات را در پايه خود نگاه دارد تا نشود كه حال نمرود و شداد و ابوجهل و ديگر فراعنه امت مثل حال انبيا
و اوصيا كه جناب حق سبحانه و تعالی گواهی بعصمت و طهارت ايشان داده و اهل اسلام بر عصمت و طهارت بعضی
از ايشان اتفاق نموده اند شود و تعيين شرايع و انزال كتب و ارسال رسل همه عبث و بيجا گردد و هرگاه اين امر دانسته
شد پس الحال بنظر انصاف ملاحظه بايد نمود كه آيا حال فرعون و افعال ناشايسته او مثل حال حضرت موسی عليه السلام
در باب نحوی از عصيان است و نحو ذلك و نميتوان شد كه هيچ مسلمی تجويز كند و بگويد كه آنچه فرعون ميگفت و ميكرد بمقتضای
بشريت او بی خطا حاصل شده كه اصلا با وجود مذكور ذكر او متنبه نگرديد و همچنين كلام جاری ميشود در باب
نمرود نسبت حضرت ابراهيم و حال ابی جهل نسبت بنبينا محمد صلی الله عليه و آله و سلم و شكی نيست كه هر كه التزام اين امر خواهد نمود
از زمره اهل اسلام بيرون خواهد گرديد فلا كلام لنا معه و هرگاه چنين نباشد پس كسی كه خوف خدا و رسول داشته باشد
و قول بمعاد مذهب او چرا نمی بيند و تامل نمينمايد كه جناب امير المومنين عليه السلام در معرض انكار و احتجاج در خطب و
مراسلات و ديگر از اصناف خطابات هيچ دقيقه از دقايق نامرعی نگذاشته پس اگر با وجود اين كسی قائل بعدم تنبه فراعنه

فراعنه امت شود و برای نماز نهول و غفلات یا وسیله نجات بیان چرا در باب ابولهب که از اشراف عرب بود و دایم
باجناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله داشت بذل جهد نماید و برای خود این سعی مشکور وسیله نجات
هیچ عاقل افعال غاصبین حق اهلبیت علیهم السلام را بعد از انکه جناب امیر علیه السلام در مجالس و محافل
اصحاب او بآیات و احادیث و دیگر فضائل احتجاج بر حقیت آنحضرت نموده باشد حمل بر غفلت نماید و از جمله آنچه
حدیث مناشده که در طرق مخالف و موالف بتفاوت یسیر مسطور است و به نسبت تمام آنچه از آنحضرت
نسبت قطعه به بجا دارد اکتفا مینماید پس باید دانست که روایت نموده است ابو بکر احمد بن موسی بن
خود و او از جمله اعیان و ائمه ایشان است و هم روایت نموده آن را عالمی که ملقب است بصدر الائمه اخطب خطبا
در کتاب خود که اربعین است از امام طبرانی که او میگفت حدیث کرد مرا سعید الرازی و او گفت که حدیث کرد مرا
گفت که حدیث کرد مرا افز بن سلیمان و او گفت که حدیث کرد مرا حارث بن محمد از ابی طفیل عامر بن واصله که او گفت و هم
در روز شوری بر در دروازه که اصوات در میان شوری مرتفع گردید پس شنیدم که علی بن ابیطالب علیه السلام میگفت که مردم بیعت
نمودند ابی بکر را و من قسم بخدا اولی و احق بودم بخلافت از وی و اطاعت او نمودم نظر باینکه اگر من بیعت نکنم و باب
پرخاش را مفتوح سازم قوم کافر شوند و بعضی از ایشان بعضی را بقتل رسانند و بعد از این چون ابوبکر
و عمر را خلیفه ساخت من اولی بخلافت بودم از او پس شنیدم و اطاعت کردم بخوف آنکه اگر اطاعت نکنم
والحال شما میخواهید که بعثمان بیعت نمائید پس من اطاعت نمیکنم و بدرستیکه عمر گردانید مرا ششم پنج کسان
فضل مرا و اینها نمیدانند فضیلت مرا خیال کرده اند که من و ایشان در فضائل و کمالات در درجه مساوات ایم
اگر خواهم تکلم نمایم و بیان فضیلت خود دا اکنم به حیثیتیکه هیچ از عرب و عجم و معاهد و مشرک نتواند که یک خصلت را
مرا رد نماید و بعد از آن گفت که قسم میدهم شما را ای پنجکسان از شما غیر از من کسی هست که عم او حمزه بن عبد المطلب باشد
گفتند نه فرمود آیا در میان شما کسی هست غیر از من که برادر او باشد المزین بالجناحین یطیر مع الملائکة فی الجنة
گفتند نه فرمود آیا از شما کسی هست که تکون له زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت رسول الله سیدة نساء هذه
الامة گفتند نه باز فرمود آیا احدی از شما هست که له سبطان مثل الحسن والحسین سبطا هذه الامة ابناء
رسول الله غیر از من گفتند نه پس فرمود آیا از شما کسی هست که قتل مشرکی قریش قبلی گفتند نه باز فرمود که آیا کسی از شما هست
که وحد الله تعالی قبلی گفتند نه باز فرمود که آیا از شما کسی هست که صلی القبلتین قبلی گفتند نه باز فرمود آیا از شما کسی
هست که غسل رسول داده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود آیا از شما کسی هست که سکن المسجد یمر فیه جنبا غیر از

گفتند نه بار خدایا کسی از شما هست که ردت علیه الشمس بعد ما غربت حتی صلی العصر غیر از من گفتند نه بار خدایا
کسی از شما هست که قال رسول الله حین قرب الیه الطیر فاعجبه اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل
معی من هذا الطیر فجئت وانا لا اعلم ما کان من قوله فدخلت فقال الیّ یا رب غیر از من گفتند نه بار خدایا
کسی از شما هست کان اقتل المشرکین عند کل شدیدة تنزل برسول الله منی گفتند نه بار خدایا از شما کسی هست
اعظم عناء عن رسول الله منی حین اضطجعت علی فراشه ووقیته بنفسی وبذلت مهجتی دمه غیر از من گفتند
نه بار خدایا در میان شما کسی هست که یاخذ الخمس غیر از من و غیر از فاطمه گفتند نه بار خدایا در میان شما کسی هست که
له سهم فی الخاص وسهم فی العام غیر از من گفتند نه بار خدایا کسی هست در میان شما یطهره کتاب الله غیری حتی
سد النبی ابواب المهاجرین جمیعا وفتح بابی حتی قام الیه عماه حمزة والعباس وقالا یا رسول الله سددت
ابوابنا وفتحت باب علی فقال النبی والله ما انا فتحت بابه ولا انا سددت ابوابکم بل الله فتح بابه وسد
ابوابکم گفتند نه بار خدایا در میان شما کسی هست که تمم الله تعالی نوره من السماء حتی قال فات ذی القربی حقه گفتند
اللهم لا بار خدایا از شما کسی هست که ناجی رسول الله ستة عشر مرة حین نزل جبرئیل یا ایها الذین امنوا
اذا ناجیتم الرسول الخ غیر از من گفتند نه بار خدایا در میان شما کسی هست که ولی غمض رسول الله غیر از من
گفتند نه بار خدایا در میان شما کسی هست که آخر عهده برسول الله حین وضعه فی حفرته گفتند نه و در دیگر روایت
از صدر الائمه مرویست که او باسناد خود از ابی ذر در این مناشده زیاده بر آنچه نوشته شد روایت نموده و آن این است
که جناب امیر علیه السلام فرمودند که فانشدکم الله هل تعلمون معاشر المهاجرین والانصار ان جبرئیل
اتی النبی ص فقال یا محمد لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی هل تعلمون کان هذا قالوا اللهم نعم قال
فانشدکم الله هل تعلمون ان جبرئیل نزل علی النبی صلعم قال یا محمد ان الله تعالی یامرک ان تحب علیا
وتحب من یحبه فان الله یحب علیا ویحب من یحبه قالوا اللهم نعم وقال فانشدکم الله هل تعلمون
ان رسول الله قال لما اسری بی الی السماء السابعة ورفعت الی رفارف من نور ثم رفعت الی حجب من
نور فوعدنی الجبار لا اله الا هو شیأ فلما رجعت من عنده نادی منادی من وراء الحجب نعم الاب
ابوک ابراهیم ونعم الاخ اخوک علی فاستوص به اتعلمون معاشر المهاجرین والانصار کان هذا
ام لا فقال من بینهم ابو محمد یعنی عبد الرحمن بن عوف سمعناها من رسول الله والا فصمتا قال هل
تعلمون ان احدا یدخل المسجد جنبا غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم الله ان الله ابواب المسجد

المسجد سدها وترك بابي قالوا اللهم نعم قال هل تعلمون انی كنت اذا قاتلت عن يمين رسول الله
قال انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی قالوا اللهم نعم قال فهل تعلمون ان رسول الله
حين اخذ الحسن والحسين جعل رسول الله يقول هی يا حسن فقالت فاطمة ان الحسين اصغر واضعف ركنا
منه وانت تقول هی يا حسن فقال لها رسول الله الا ترضين ان اقول انا هی يا حسن ويقول جبرئيل هی
يا حسين فهل لخلق منكم مثل هذه المنزلة نحن الصابرون ليقضی الله فی هذه البيعة امرا كان مفعولا
ثم قال وقد علمتم موضعی من رسول الله بالقرابة القريبة والمنزلة الخصيصة وضعنی فی حجره
وانا وليد يضمنی الی صدره ويلفنی فی فراشه ويمسنی جسده ويشمنی عرفه وكان يمضغ الشیء ثم يلقمنيه
وما وجد لی كذبة فی قول ولا خطلة فی فعل ولقد قرن الله به من لدن كان فطيما اعظم ملك من
ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن الاخلاق وعامة ليله ونهاره ولقد كنت اتبعه اتباع الفصيل
اثر امه ويرفع لی كل يوم علما من اخلاقه ويامرنی بالاقتداء به ولقد كان يجاور فی كل سنة بحراء
فاراه ولا يراه غيری ولم يجمع بيت يومئذ فی الاسلام غير رسول الله وخديجة وانا ثالثهما
اری نور الوحی والرسالة واشم ريح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحی عليه
فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد ايس من عبادته انك تسمع ما اسمع
وتری ما اری الا انك لست بنبی ولكنك وزير وانك لعلی خير ولقد كنت معه لما اتاه
الملاء من قريش فقالوا له يا محمد انك قد ادعيت عظيما لم يدعه اباؤك ولا احد من بيتك
ونحن نسئلك امرا ان اجبتنا اليه واريتناه علمنا انك نبی ورسول وان لم تفعل علمنا انك ساحر
كذاب فقال لهم وما تسئلون قالوا تدعو لنا هذه الشجرة حتی تنقلع بعروقها وتقف بين يديك
فقال ان الله علی كل شیء قدير فان فعل الله ذلك لكم تومنون وتشهدون بالحق قالوا نعم قال
فانا ساريكم ما تطلبون وانی لاعلم انكم لا تفيئون الی خير وان فيكم من يطرح فی القليب ومن
يحزب الاحزاب ثم قال يا ايتها الشجرة ان كنت تومنين بالله واليوم الاخر وتعلمين انی رسول الله
فانقلعی بعروقك حتی تقفی بين يدی باذن الله فوالذی بعثه بالحق لانقلعت بعروقها وجاءت
ولها دوی شديد وقصف كقصف اجنحة الطير حتی وقفت بين يدی رسول الله مرفرفة
والقت بغصنها الاعلی علی رسول الله فعلت بعض اغصانها علی منكبی وكنت عن يمينه فلما

نظر القوم الی ذلک قالوا علوا واستکبارا فمرها فلیاتک نصفها ویبقی نصفها فامرها بذلک فاقبل
الیه نصفها کاعجب اقبال واشده دویا وکادت تلتف برسول الله فقالوا عتوا فمر هذا النصف
فلیرجع الی نصفه کما کان فامره رسول الله فرجع فقلت انا لا اله الا الله انی اول مومن بک
یا رسول الله واول من اقر بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله تصدیقا لنبوتک واجلالا لکلمتک
فقال القوم کلهم بل ساحر کذاب عجیب السحر خفیف فیه وهل یصدقک فی امرک الا مثل
هذا یعنونی وانی لمن القوم الذین لا تاخذهم فی الله لومة لائم سیماهم سیما الصدیقین وکلامهم
کلام الابرار عمار اللیل ومنار النهار متمسکون بحبل الله القران یحیون سنن رسوله لا یستکبرون
ولا یعلون ولا یفسدون قلوبهم فی الجنان واجسادهم فی العمل قال الناصب علیه ما علیه مقدمه دوم
فضیلت عام را بسبب نبودن فضیلت خاص از نظر ساقط نباید کرد و مراعات حق آن فضیلت عام را از دست
نباید داد و این مقدمه ثابت ست عقلا و نقلا اما عقلا پس بدیهیست که انتفای خاص مستلزم انتفای عام نمیشود مثل
انتفای انسان و انتفای حیوان پس چون عام منتفی نشد ثابت شد لعدم الواسطة بین النفی و الاثبات و چون ثابت
شد لوازم آن نیز ثابت شد تحقیقا لمعنی اللزوم و لهذا گفته اند که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه و اما نقلا
پس اهل کتاب را که داخل در اهل ملت اند در احکام بسیار ترجیح داده اند بر غیر اهل کتاب مثل اکل ذبیحه و نکاح
زن ایشان برای همین که هرچند فضیلت خاص یعنی ایمان به محمد صلی الله علیه وسلم در ایشان مفقودست لیکن
ایمان بمطلق انبیا دارند و از آن مقتضی امتیاز ایشان ست از کسی که این معنی ندارد و عرب را در کفارت بر عجم ترجیح
داده اند نظر بآن که اولاد حضرت اسمعیل اند و کفارت قریش نیز داشته باشند و قریش را بر سائر عرب ترجیح داده اند
کو مثل بنی هاشم نباشند در گرفتن خمس و حرمت زکوة و علی هذا القیاس در شریعت این مقدمه در جا ها بسیار ملحوظ
و منظورست اگر خوف اطالت نمیبود بتفصیل جزئیات آن پرداخته می شد و قطع نظر از آن که این مقدمه را بدلائل عقلیه
و نقلیه اثبات کرده شود مسلم ست نزد فرقه امامیه نیز زیرا که نزد ایشان اولاد علی بودن فضیلتی است مشترک در جمیع
علویه موجب محبت انهاست چنانچه در کتب ایشان مصرح ست حالانکه بعض علویه منکر امامت ائمه وقت خود
بوده اند لیکن از فضیلت عام که علوی بودن است بیرون نمی روند بانتفای فضیلت خاص که اعتقاد امامت جمیع ائمه است
و همچنین محب علی بودن و خود را شیعه علی گفتن منقبتی ست عظیم که منکران امامت ائمه را نیز بسبب این منقبت بد گفتن
و لعن و طعن بعض نزد ایشان جائز نیست اما مطالب اول پس اینست که محمد بن الحنفیه پسر حضرت امیر دعوی امامت

امامت برای خود نمود و منکر امامت امام زین العابدین شد و پرخاش کرد تا آنکه نوبت محاکمه به حجر الاسود رسید و حجر الاسود
برای امام زین العابدین گواهی داد لیکن محمد بن الحنفیه تا آخر عمر از آن دعوی دست بردار نشد و مختار را تابع و ساخت
و بشیعه کوفه در باب فاقت او نامها نوشت و بر قتال اهل شام و کین خواهی حضرت امام حسین او را منصوب فرمود و مختار
بعد از فتح سرهای امرای شام را با فتحنامه و سی هزار دینار نزد محمد بن حنفیه فرستاد نه بخدمت امام زین العابدین و آخر
وقت رحلت پسر خود ابو هاشم را وصیت امامت فرمود و اعتقادی که شیعه در حق محمد بن حنفیه و پسر او ابو هاشم دارند
از تعظیم و توقیر در کتب ایشان باید دید خصوصاً در مجالس المؤمنین و نیز از آنجهت که زید شهید دعوی امامت
برای خود کرد و خروج نمود بشمشیر و گفت که امام همانست در میان اهلبیت که آشکارا بشمشیر خروج کند نه آنکه امامت
خود را پنهان دارد و منکر امامت امام محمد باقر شد چنانچه قاضی نور الله و دیگر شیعه از ابو بکر حضرمی در مجالس
و غیره نقل کرده اند و سلسله امامت و این دعوی در اولاد او جاری ماند یحیی و متوکل نیز خروج کرده اند و مدعی
امامت شدند و اعتقاد شیعه در حق این اشخاص نیز در کتب ایشان مسطور و مذکور است و همه را بخوبی یاد میکنند
و واجب المحبة می انگارند بلکه از حضرت امام جعفر نص صریح در مناقب زید شهید نقل میکنند که بعد از شهادت او
فرمود اشرکنی الله فی تلک الدماء والله زید عمی هو و اصحابه شهداء مثل ما مضی علی علی بن
ابی طالب و اصحابه رواه الشیخ ابن بابویه فی الامالی عن فضل بن یسار و قاضی نور الله در مجالس المؤمنین
نیز در احوال فضل بن یسار این روایت کرده و نیز از آنجهت که هر پنج پسر حضرت امام جعفر صادق یعنی محمد و اسحق
و عبد الله و موسی و اسمعیل در باب امامت خلاف کردند عبد الله افطح برادر حقیقی اسمعیل بود و مادرش فاطمه بنت
حسین بن الحسن بن علی و اسمعیل اکبر اولاد امام جعفر بود و بحضور ایشان فوت شده بود دعوی وراثت اسمعیل بعد
از جعفر دعوی امامت نمود بموجب نص حضرت امام که ان هذا الامر فی الاکبر ما لم یکن به عاهة و اسمعیل
هم حضرت جعفر را او داده بود و نماز جنازه هم او خوانده و در قبر گذاشته و انگشتری ایشان را او گرفته و حضرت
امام وصی امانت ها نیز او را فرموده و محمد نیز دعوی امامت برای خود نمود و سندش آنکه حضرت امام محمد باقر بحضرت جعفر صادق
فرموده بود که در خانه تو بعد ازین پسری خواهد شد که او را محمد نام خواهی کرد و او امام خواهد شد و اسمعیلیه قائل اند بامامت
اسمعیل و اسحاقیه بامامت اسحاق و موسویه بامامت موسی کاظم و بعد از امام علی رضا امام محمد تقی خورد سال و بچه بودند اکثری
از شیعه منکر امامت ایشان بودند و بعد از امام تقی موسی بن محمد نیز دعوی امامت برای خود کرده و جماعه کثیر تابع او شدند
و بعد از امام حضرت علی نقی جعفر بن علی دعوی امامت برای خود نموده و کسانی را که قائل امامت امام حسن عسکری بودند

حماریه لقب گذاشته و چون امام حسن عسکری وفات یافت جعفر تقویت گرفته دعوی خود و گفت که حسن بن
علی خلف نگذاشته و در امام شرط است که البته خلف داشته باشد پس قائلین به امامت [illegible] اکثر بجعفر رجوع
آوردند از انجمله حسن بن علی بن فضال است که از مجتهدین محدثین و معتبرین شیعه است و بعد از جعفر بن علی پسر او
علی بن جعفر و دختر او فاطمه بنت جعفر بشرکت دعوی امامت نمودند و کسانی که معتقد امامت حسن بن علی
العسکری اند نیز یازده فرقه اند بالجمله مخالفات این صاحبان باهم و انکار امامت یکدیگر از ان قبیل چیزی
نیست که توان پوشید مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها خصوصاً در میان امام حسن عسکری
و جعفر بن علی بابت امامت مطاعنت و نسبت بفسق و ارتکاب کبائر نیز واقع شده چنانچه شیعه خوب
میدانند پس باوصف اینهمه این بزرگواران را بجهت انتسابی که باحضرت امیر دارند مقبول و واجب التعظیم
والمحبة می انگارند و از مخالفات و مشاجرات فیمابین خودها چشم پوشی و اغماض مینمایند و اما مطلب ثانی
پس از انجهت که مختار ثقفی بالاجماع منکر امامت امام زین العابدین بود و مصدر افعال شنیعه شده بود از انجمله
آنکه پسر صلبی حضرت امیر المومنین را که عبدالله نام داشت در کوفه بقتل رسانید و دیگر قبائح و شنائع از وی بسیار
بظهور رسیده و باوصف اینهمه قاضی نور الله در احوال مختار از علامه حلی نقل نموده که در حسن عقیده او شیعه را
سخنی نیست غایة الامر چون بر بعضی از اعمال او اعتراض داشته اند او را بذم و شتم تناول نموده اند و حضرت امام
محمد باقر بر اینمعنی اطلاع یافته شیعه را از تعرض مختار منع نمود که او کشندگان ما را کشت و مبلغها بما فرستاد
کلامه پس معلوم شد که چون شخص خود را شیعه علی گفت و با جناب انتساب پیدا کرد هر چونکه باشد مقبول است و او را بذم و شتم
تعرض نمودن حرام است و نیز از انجهت که نزد اثنا عشریه روایات بنی فضال و دیگر واقفیه و ناووسیه مقبول است و انها را
به لعن و طعن جائز ندارند بنابر آنکه محب علی بودند و خود را شیعه علی می گفتند هر چند منکر امامت ائمه بسیار بودند
و چون این مقدمه ثابت شد پس اهل سنت میگویند که محمد را بجای علی فرض باید کرد و محبت و ایمان به محمد را بجای محبت
و اعتقاد امامت علی باید انگاشت و اقارب و ازواج و اصحاب محمد را از مهاجرین و انصار بجای اولاد علی فرض باید کرد و کسانیکه
دعوی محبت محمد صلی الله علیه وسلم و ایمان به او مینمودند و جهاد دشمنان محمد صلی الله علیه وسلم و خدمت ازواج مطهرات و
خاندان او بجا آوردند گو باوصف انکار و قدر ناشناسی صدور اعمال شنیعه و افعال قبیحه بجای مختار و بنی فضال
باید انگاشت و باهم موازنه باید کرد و بالاشبهه ازواج و اصحاب که منکر خلافت حضرت امیر بودند در ابتدا و باوجود این
نمودند مثل عائشه و طلحه و زبیر بلکه خلفای ثلثه نیز بزعم شیعه در پله محمد بن حنفیه و زید شهید و عبدالله افطح جعفر

وجعفر بن علی و علی بن جعفر و فاطمه بنت جعفر خواهند افتاد و معاویه و عمرو بن العاص و یزید و مختار و [illegible]

خواهند شد و اگر گویند که محبت علی و شیعیت علی تاثیری دارد که صاحبان از لعن و طعن محفوظ میشوند و کلمات [illegible]

منکر شود و با انها پرخاش نماید و انها را بد گوید و محبت محمد صلی الله علیه و سلم نبود و امامت او شمرده [illegible]

ندارد و که صاحبان آن با وجود انکار امامت علی و پرخاش با وی از لعن و طعن محفوظ گردد گوئیم که [illegible]

بیرون نیست یا محمد صلی الله علیه و سلم قصوری دارد از درجه علی یا علی فوقیت دارد از درجه محمد صلی الله علیه و سلم و این [illegible]

شق نزد شیعه باطل است که نزد ایشان مساوات محمد و علی در درجه ثابت است چنان که در باب نبوت گذشت [illegible]

منقبت محمد صلی الله علیه و سلم که نبوت است برمنصب علی که امامت است علاوه برین مساوات است و لهذا در جمیع کتب

امامت را نیابت نبی گفته اند و چون این مقدمات عشره خاطرنشین شد استنتاج نتیجه باید نمود والله الموفق [illegible]

الی المقاصد [illegible] **قوله** مقدمه نهم فضیلت عام را سبب نجات [illegible] فضیلت خاص الی آخر المقدمه **اقول**

نیست که چون قبل ازین فضیلت عام خوارج را که سبب ایمان و عبادات داشتند چرا سبب نجات [illegible] فضیلت [illegible]

حب علی بن ابیطالب علیه السلام و قائل بودن بفضائل ایشان بباد داد و خود را مورد عتاب الهی [illegible]

لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ساخت و اگر [illegible]

موجب ارتفاع فضیلت عام گردید مناقض قول خود شان گردیده باشد و معهذا پس شیعیان [illegible]

یکی از امور مضحکه این است که با وجود این جمود دعوی دارد میخواهد که دست از متابعت اهلبیت علیهم السلام بردا[رد]

بقواعد علوم نظری مطلب خود را مثبت سازد و نمیداند که این خیال محال است که میان علوم نظریه و [illegible]

حقه که منحصر در طریق اهلبیت است انفکاک واقع شود حاصل آنکه سبب کمال عبادت [illegible] کلام [illegible]

لا یرتفع بارتفاع الخاص باشد نفهمیده گمان کرده که از هر جا که خاص مرتفع شده لابد است که عام

باقی باشد و این بدیهی البطلان است ایا نمیتواند شد که با وجود ارتفاع انسانیت زید حیوانیت او باقی باشد [illegible]

قائل را میرسد که چرا جائز نباشد که میان فضیلت خاص و فضیلت عام در [illegible] علاقه [illegible]

[illegible] که در هر یاده از مواد متحد فی الوجود است پس عدم آن عین عدم این خواهد بود و ایضا معلوم نیست که [illegible]

[illegible] فضیلت عام ابلیس را چرا بنابر عدم فضیلت خاص که عدم سجده آدم باشد از معرض اعتبار ساقط نمود و همچنین [illegible]

در ابولهب هم جاری میتواند شد و ایضا معلوم نیست که فضیلت عام کدام لوازم دارد و اگر [illegible] و این [illegible]

که لوازم فضیلت عام اینست که هر چند فضیلت خاص نباشد ای فضیلة کانت آدم می باید [illegible]

باشد پس چرا اسلاف او سائر اهل اسلام اهل کتاب را از اهل نار میدانند و اگر منظور نیست که فی الجمله بحسب بعضی
چیزها امتیاز داشته باشد پس برای شیعیان چه ضرر داشته باشد زیرا که اینها میگویند که ان لازم نجس نه النفس
و جلت ستا لحت ست ایضا معلوم نیست که چه چاره خواهد جست برای اینکه حق تعالی بنا بر معصیت که از ایشان
سر زند ضعف عذاب مقرر نموده و حال اینکه نظر بفضیلت عام با وجود گناه داشتن باید عذاب بر آنها کمتر از
دیگران باشد اما اینجه تطویل لاطائل بطرف شیعیان اسناد نمود که ایشان بپاس فضیلت علوی بودن از سادات
هر چند فاسد العقیده باشند قائل به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نباشند تبرا نمی نمایند پس این محض [illegible]
ست الاقبل این معنی بیان آید که هر گاه یقینا به ثبوت رسد که فلان کس هر چند امام زاده باشد مثلا منکر
یکی از اصول دین بوده و یا منکر یکی از ضروریات دین الفته امامیه از و بیزاری میجویند و تبرا نمایند و او را از جمله
ملاعین انگارند اما تا وقتی که بثبوت نرسد و از احوال کسی که بظاهر مسلمان باشد اطلاع حاصل نشده باشد
امامیه اصلا و مطلقا از و تبرا نمی نمایند و بر او لعن نمیکنند خواه از اولاد علی بن ابیطالب باشد و خواه از نسل
ابی بکر و عمر مثل بینی که عبد الله افطح را بد میدانند و محمد بن ابی بکر را ستایش مینمایند و همچنین در خدمت ام سلمه رضی الله عنها
رسوخ و حسن عقیده دارند و هم در باب خدیجه و زینب رضی الله عنهما بخلاف عائشه و حفصه حاصل اینکه تا وقتی که بدی
امام زاده به ثبوت نرسد هر چند روایات مختلفه وارد شده باشند برای خاطر داری ابی بکر و عمر و مریدان آنها
نمیتوان شد که با اینها او در زمره اعدای دین حساب کنیم تو خواه از ما خوشنود شوی و خواه ملال اندوزی
مصرع تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و اگر با وجود اینهمه کسی بسبب خباثت باطن که دارد بطرف شیعیان
اسناد نماید که اینها در باب سادات و امام زادها هر چند منکر امامت باشند احادیث مدح وضع مینمایند تا برای
عدم لعن بر اینها برای خود چاره جویند پس در این صورت چه جواب خواهند داد برای دفع شبهه مشرکین که هر گاه
از راه بدگمانی بگویند که اهل اسلام و پیغمبر ایشان در باب افک عائشه و تزویج زوجه زید و حلیت ازواج التسعه
و مغفرت برادران یوسف احتمال اینها همچنین چاره جسته باشند بالجمله اگر ابواب بدگمانی کشوده شود تا دور میرسد
مینماید فاستقم کما امرت و لا تکن من الظالمین قال الناصب علیه ما علیه خاتمة الکتاب این نسخه
عجیب که مسمی بتحفه اثنا عشریه است بعد از گذشتن دوازده قرن صدی از هجرت خیر الانام علیه و علی آله
و اصحابه التحیة و السلام سمت تحریر یافت و نقش اختتام پذیرفت بحمد الله و المنة موافق شرطی که در
ابتدای این کلام بان اشاره رفته بود انجامید امید واری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه مقبول

مقبول درگاه خود ساخته جمیع مومنین و مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید و از این رساله را اجر جزیل
و ثواب عظیم تفضل نماید بمنه و کماله کریمه و مسئول بعید تضرع و زاری از جناب او تعالی آنست که اگر قلم بسبب
بالعرش قلمی در اثنای تقریر و تحریر بانچه مرضی او تعالی نباشد در حق خود و دوستان خود درین رساله واقع شده
باشد بمحض عنایت بیغایت خود از ان عفو و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان مواخذه نفرماید ربنا
لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا
ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا
علی القوم الکافرین صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم
الراحمین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین اقول خاتمه این عجاله نافعه متضمن انکه جناب حکیم
علی الاطلاق از غایت لطف و مصلحت بر خود التزام نموده که در هر عصری که باغوای ابلیس پر تلبیس و اتباع او
و شیاطین در اصناف بنی نوع انسان بهم رسند و باحداث بدعات و شبهات خواهند که عوام مسلمین را
در ضلالت اندازند او تعالی و تقدس بازای آنها بمقتضای لکل فرعون موسی بعضی از بندگان خود را
موفق و مسدد سازد تا بحجج قاهره و براهین باهره صنوف شبهات مموهه و مکائد مزخرفه انها را مضمحل و
باطل گردانند و مصداق این مقال نظر بانچه میان نمرود و جناب ابراهیم و میان سامری و فرعون و جناب
موسی و میان مشرکین مکه و جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین گذشته ظهور تام دارد
و از ینجاست که جناب علی بن محمد علیه الصلوات و السلام میفرماید لولا یبقی بعد غیبة قائمکم
علیه السلام من العلماء الداعین الیه و الدالین علیه و الذابین عن دینه بحجج الله
والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباک ابلیس و مردته و من فخاخ النواصب لما بقی
احد الا ارتد عن دین الله عز و جل و لکنهم الذین یمسکون ازمة قلوب ضعفاء الشیعة
کما یمسک صاحب السفینة سکانها اولئک هم الافضلون عند الله عز و جل و همچنین
در صواعق محرقه ابن حجر از ابن عباس روایت نموده ان النبی قال ما ظهر اهل بدعة الا اظهر الله
فیهم حجة علی لسان من شاء من خلقه وجوبا علی هذه السنة و لا تجد لسنة الله تبدیلا
چون درین اوان بعضی از ابالسه نان بخیال خام اینکه خطه هندوستان درین روزگار از انفاس
علمای اعلام شیعه زادهم الله شرفا و کرمته خالیست خواست که بشابه سامری مسلمین را با افسون ناموزون

رحالی جسد له خوار باشد که رساله پرچی چه اندا او تعالی شانه از کمال التلطف و اکرام بنده ذلیل خود را توفیق
ساخت که باین کلام مختصر که در ابطال سحر صاحب عداوت اهلبیت بمنزله ید بیضا ئیه اند شد بمصداق جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا تمام حبال مکائد او را منشعث و متلاشی گردانید و کانه لم یقع
[illegible] شو هم بچه باین گر چه سحر سامری دانی زبانم و سخن گفتن ید بیضاست میگویم اما قوله عملیه علیه
در سوره خاتمه او موافق شرطیکه در ابتدای این کلام باین اشاره رفته بود بانجا میبرد اقول این دروغیست
بیفروغ چنانچه بحمد الله و توفیقه بوجه احسن بوضوح پیوست فلعنة الله علی الکاذبین و برناظرین
این رساله مخفی و پوشیده نیست که ما بحمد الله سبحانه و توفیقه باوجود اینکه در دیباچه این جیزه التزام نموده ایم
که بغیر از آیات و احادیث مرویه کتب مخالفین و اقوال ایشان احتجاج ننمائیم در معرض احتجاج بغیر از آیات و احادیث
متفق علیها و اقوال علمای ایشان حدیثی از احادیث امامیه ذکر نکرده ایم و هذا من الفضائل التی لا تشکر و لله
الحمد علی ذلک قوله اگر فلته لسانی یا لغزشی قلمی در اثنای تحریر و تقریر الخ اقول لیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام چون بیعت امام شما فلته واقع شده اگر فلته لسانیه تاسیا بتبعیة الامام ایشما واقع شده
عجب نیست اما چون خلیفه ثانی فرموده اند که فمن عاد الی مثلها فاقتلوه التماس عفو و تجاوز از ان متضمن
مخالفت خلیفه ثانی که امام شما هست خواهد بود اما استدعای مغفرت از جناب حق سبحانه و تعالی با وجود اصرار
بر کنار و احداث بدعات پس دلالت میکند بر اینکه بگوش هوش ایشان نرسیده که توبه اهل بدعت اصلا
مقبول درگاه حق سبحانه تعالی نیست چنانچه دلالت میکند بران روایت بیهقی که جناب سید المرسلین فرموده که
لا یقبل الله لصاحب بدعة صلوة و لا صوما و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهادا و لا
صرفا و لا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین ایضا قال عن حمید بن ابی حمید رفعه
قال رسول الله ابی الله لصاحب البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله و کیف ذاک
قال انه قد اشرب قلبه حبها و ایضا [illegible] از طبرانی و بیهقی و ضیاء [illegible]
ان الله احتجز التوبة علی صاحب کل بدعة و ایضا در بعضی احادیث وارد شده است که حاصل
مضمون آن این است که شخصی تا مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک
مدت دیگر از وجه حرام بذل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود نرسید شیطان
مجسم شده پیش او آمده گفت که تا این مدت از وجه حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد الی

الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته براد دل خود میتوانی رسید؛ کام جان را بشهد مقصد شیرین میتوانی ساخت
چون آن شخص از آن امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی و دینی احداث باید نمود و برخلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود و آن مرد فریفته دنیا بطمع آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان را بضلالت
انداخت و دیری چند برین نگذشت که دنیا با این جمع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه
متمنای او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد
که وا اسفاه چه کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود مستحق عذاب ابدی ساختم میخی در کیسهای برگرفت
و بسوراخ فتنه میخ را فرو کوفته خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب
حق سبحانه تعالی بپیغمبری از پیغمبران خود را وحی نمود که بر وی بگو این بنده من و بگو که اگر خود را اینقدر بسته
نگاهداری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود تا که آنها را که در ضلالت انداخته هدایت ننمائی توبه تو
هرگز مقبول نیست وها نختم بالدعاء تلك الوسالة ومنا الدعاء وعلى الله
الاجابة فاقول كما قال نوح النبي اللهم اعداء اهلبيت الرسول
مكروا مكرا كبارا وقالوا القومهم لا تذرن الهتكم ولا تذرن
ودا ولا سواعا ولا يغوث ويعوق ونسرا وقد
اضلوا كثيرا فلا تذر على الارض
من الكافرين ديارا انك ان تذرهم
يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا
كفارا رب اغفر لي ولوالدي
ولمن دخل بيتي مومنا
وللمومنين والمومنات
ولا تزد الظالمين
الا تبارا

در مطبع مجمع البحرين باهتمام محمد ناصر خان و سید محمد شاه موسوی حلیه طبع پوشید